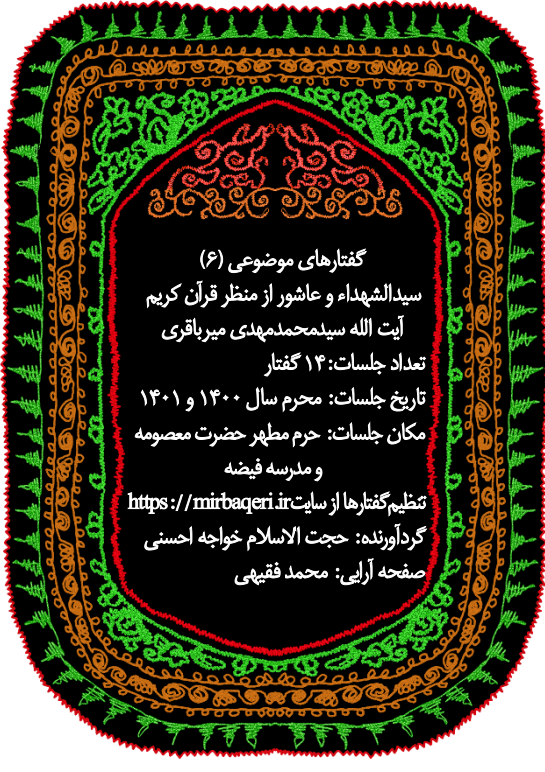


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



آیت الله سید محمد مهدی میرباقری



گفتارهای موضوعی (۶)
سیدالشهداء و عاشور از منظر قرآن کریم
آیت الله سید محمد مهدی میر باقری
تعداد جلسات: ۱۴ گفتار
تاریخ جلسات: محرم سال ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱
مکان جلسات: حرم مطهر حضرت معصومه
و مدرسه فیضیه
تنظیم گفتارها از سایت <https://mirbaqeri.ir>
گردآورنده: حجت الاسلام خواجه احسنی
صفحه آرایی: محمد فقیهی

فهرست اجمالی

- گفتار ۱: برکات گریه بر سیدالشهداء ۱۳
- گفتار ۲: مهلت خداوند به بنی امیه و حکمت‌های نهفته در آن (۱) ۳۷
- گفتار ۳: مهلت خداوند به بنی امیه و حکمت‌های نهفته در آن (۲) ۵۵
- گفتار ۴: حب الدنیا، مانع همراهی با کاروان امام حسین علیه السلام ۷۹
- گفتار ۵: نقشه‌های بنی امیه برای جدا کردن کوفیان از سیدالشهداء ۱۰۱
- گفتار ۶: توطئه نرم بنی امیه برای اخراج امام حسین علیه السلام از مکه و مدینه (۱) ۱۲۷
- گفتار ۷: توطئه نرم بنی امیه برای اخراج امام حسین علیه السلام از مکه و مدینه (۲) ۱۴۹
- گفتار ۸: شهادت مظلومانه سیدالشهداء و وسعت قصاص قتل ایشان ۱۷۷
- گفتار ۹: سیدالشهداء، کُهِف امت نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای رسیدن به ولای امن (۱) ۲۰۱
- گفتار ۱۰: سیدالشهداء، کُهِف امت نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای رسیدن به ولای امن (۲) ۲۲۷
- گفتار ۱۱: سیدالشهداء، محور فتنه‌ها و ابتلائات برای تکبیک حق و باطل ۲۴۵
- گفتار ۱۲: طرح بنی امیه برای قتل سیدالشهداء و اسارت زنانشان ۲۶۵
- گفتار ۱۳: طرح بنی امیه برای رجم و بی‌آبرویی سیدالشهداء ۲۹۱
- گفتار ۱۴: اشتیاق به مرگ و شهادت، ثمره وفای به عهد ولایت و همراهی با امام در شرایط دشوار ۳۲۷

فهرست تفصیلی

- گفتار ۱: برکات گریه بر سیدالشهداء ۱۳
- تأویل آیه ۲۹ دخان بر سیدالشهداء ۱۵
- آثار گریه بر سیدالشهداء ۱۸
- بهره انبیاء از گریه بر سیدالشهداء ۲۱
- عزاداری همه موجودات برای سیدالشهداء ۲۵
- مسئولیت امام در قبال عباد الله ۲۷
- داستان حضرت موسی و تأویل آن به سیدالشهداء ۲۹
- گفتار ۲: مهلت خداوند به بنی امیه و حکمت‌های نهفته در آن (۱) ۳۷
- مهلت خدای متعال به کفار ۳۹
- تفکیک حق و باطل در این مهلت ۴۲
- ارتباط ماجرای عاشورا با آیه شریفه ۵۳
- گفتار ۳: مهلت خداوند به بنی امیه و حکمت‌های نهفته در آن (۲) ۵۵
- لزوم توکل به خدای متعال ۵۷
- ضرر نرساندن کفر ما به خدای متعال ۶۲
- تأویل آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ به سیدالشهداء ۶۴
- اسرار پشت پرده نزد فرستاده الهی ۶۷
- تنها راه باقی ماندن امکانات ۷۳

گفتار ۴: حب الدنيا، مانع همراهی با کاروان امام حسین (علیه السلام) ۷۹

ایجاد مقدمات جهاد ۸۱

حب دنیا، مانع همراهی با امام ۸۵

گفتار ۵: نقشه‌های بنی امیه برای جدا کردن کوفیان از سیدالشهداء ۱۰۱

خصوصیات امام در کلام ایشان ۱۰۳

سخنگوی شیطان شدن ۱۰۸

نزاع بر سر پروردگار ۱۱۱

فریب دادن و تبری جستن شیطان از پیروانش ۱۱۳

شان نزول آیه ۴۸ سوره انفال ۱۱۵

تأویل آیه ۱۵۸ انعام به ظهور و علامت قیامت ۱۱۸

تأویل آیه ۱۵۸ انعام به ظهور امام زمان ۱۲۱

گفتار ۶: توطئه نرم بنی امیه برای اخراج امام حسین (علیه السلام) از مکه و مدینه (۱) ۱۲۷

اذن مقاتله با کفار ۱۲۹

نتیجه پیروزی جبهه نبی اکرم ۱۴۲

گفتار ۷: توطئه نرم بنی امیه برای اخراج امام حسین (علیه السلام) از مکه و مدینه (۲)..... ۱۴۹

جریان درگیری نبی اکرم و ائمه و اخراج آنها از خانه خدا..... ۱۵۱

شان نزول و تأویل آیات مذکور..... ۱۵۸

مکه و بیت الله طرح خدا برای نبی اکرم..... ۱۶۱

اقدام حضرت ابراهیم در مکه در سوره حج..... ۱۶۷

شهر نبی اکرم و اخراج حضرت از مکه و مدینه..... ۱۷۰

گفتار ۸: شهادت مظلومانه سیدالشهداء و وسعت قصاص قتله ایشان..... ۱۷۷

فساد یهود امت اسلام..... ۱۷۹

نصرت الهی نسبت به قتل مظلومانه سیدالشهداء..... ۱۸۱

درگیری امام زمان با همه جریان قتله امام حسین (ع)..... ۱۸۵

حضور در افعال به رضایت و تشکیل دو صف تاریخی..... ۱۹۰

جواز مقابله با جبهه باطل و قتل همه دشمنان..... ۱۹۵

صف امام حسین و نصرت با امام زمان..... ۱۹۶

گفتار ۹: سیدالشهداء، كهف امت نبی اکرم (ﷺ) برای رسیدن به وادی امن (۱) ۲۰۱

۲۰۳..... حیات دنیا بستری برای امتحان و رسیدن به حسن عمل

۲۰۵..... سوره تبارک و رسیدن به حسن عمل

۲۰۹..... جلوه‌های حیات دنیا و نگرانی نبی اکرم

۲۱۳..... جمع شدن حیات دنیا و فانی بودن آن

۲۱۸..... پاداش استقامت در برابر جلوه‌های دنیا در داستان اصحاب كهف

۲۲۲..... تأویل آیه به سیدالشهداء

گفتار ۱۰: سیدالشهداء، كهف امت نبی اکرم (۹) برای رسیدن به وادی امن (۲) ... ۲۲۷

۲۲۹..... ماجرای اصحاب كهف و تزیین سنگین دنیا

۲۳۲..... بیان قرآن از داستان اصحاب كهف و قیام آنها

۲۳۸..... تطبیق جریان اصحاب كهف در امت نبی اکرم

۲۴۲..... پناهگاه بودن امام حسین برای مومنین در امت نبی اکرم

گفتار ۱۱: سیدالشهداء، محور فتنه‌ها و ابتلائات برای تفکیک حق و باطل..... ۲۴۵

۲۴۷..... آیات سوره فرقان و بالای اهل بیت

۲۴۹..... سنت تفکیک در امت نبی اکرم و همه انبیاء الهی

۲۵۲..... سنگینی ابتلائات و جریان سلمان

۲۵۴..... صبر بزرگ امام حسین در بالای عاشورا

- جایگاه پیروان امام در این ابتلاء..... ۲۵۶
- محاسبه نفس نسبت به واقعه عاشورا..... ۲۵۹
- گفتار ۱۲: طرح بنی امیه برای قتل سیدالشهداء و اسارت زنانشان..... ۲۶۵
- حرکت سیدالشهداء علیه السلام برای حفظ و تحقق اسلام..... ۲۶۷
- اتمام حجت سیدالشهداء با دو خطبه صبح عاشورا..... ۲۶۸
- پاسخ قاطعانه سیدالشهداء به پیشنهاد بیعت با یزید..... ۲۷۰
- تطبیق دو آیه از قرآن بر دشمنان توسط سیدالشهداء..... ۲۷۲
- علت تقابل فرعون با حضرت موسی..... ۲۷۷
- پناه بردن حضرت موسی به خدا در برابر طرح فرعونیان..... ۲۸۲
- دومین آیه تطبیقی بر بنی امیه در بیان سیدالشهداء..... ۲۸۶
- مقایسه و تطبیق داستان حضرت موسی و سیدالشهداء با دشمنان الهی..... ۲۸۸
- گفتار ۱۳: طرح بنی امیه برای رجم و بی آبرویی سیدالشهداء..... ۲۹۱
- احتجاج سیدالشهداء با کوفیان در صبح عاشورا..... ۲۹۳
- برنامه موسی کلیم و فرعون ذیل آیاتی از سوره غافر..... ۲۹۵
- استعاذه از ورود به نقشه فرعون..... ۲۹۹
- استعاذه از رجم توسط فرعونیان..... ۳۰۱
- تطبیق استعاذه دوم حضرت موسی بر جریان عاشورا..... ۳۰۳

- 
- ۳۰۷..... ماموریت حضرت موسی برای نجات امت و منع فرعون
- ۳۱۴..... علت عذاب بودن جامعه کفر برای مؤمنین
- ۳۱۶..... تطبیق داستان فرعونیان بر بنی امیه
- ۳۱۹..... تطهیر تمام عالم با گریه بر سیدالشهداء
- ۳۲۱..... عظمت و برتری برنامه سیدالشهداء در قیاس با برنامه حضرت موسی
- ۳۲۳..... جمع بندی

کفتار ۱۴: اشتیاق به مرگ و شهادت، ثمره وفای به عهد ولایت و همراهی با امام در

- شرایط دشوار..... ۳۲۷
- دسته بندی مومنان..... ۳۲۹
- تفاوت منافقین و مومنین در سختی ها و جنگ ها..... ۳۳۱
- تفاوت های مومنان با یکدیگر..... ۳۳۶
- شرط رستگاری..... ۳۴۶
- شیطان و جلوگیری از وفای به عهد مومن..... ۳۵۴
- راه ملحق شدن به اصحاب سیدالشهداء..... ۳۵۶

گفتار

۱

برکات گریه بر سید الشهداء

«فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» (دخان: ۲۹)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۱۸ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ بحث درباره آیات تأویل شده به واقعه عاشورا و سیدالشهداء است. خدای متعال در قرآن یک اقوامی را سرزنش کرده و در باب آنها اینطوری فرموده که نه به اینها مهلت داده شد و نه آن وقتی که اخذ شدند و بلا بر آنها نازل شد آسمان و زمین بر آنها گریستند. در تأویل این آیه حضرت می فرمایند به خدا قسم که شما را بعد از من به قتل خواهند رساند، شما کشته خواهید شد و آسمان و زمین بر شما گریه خواهند کرد. این داستان گریه بر سیدالشهداء که همه عوالم گریسته اند چیز عجیبی است، حضرت بگونه ای به شهادت رسیده اند و یک راهی را در عالم رفته اند که همه عوالم را با خودشان سیر داده اند. چون بکاء بر سیدالشهداء آنچنان که از روایات فراوان استفاده می شود مطهر است و آلودگی های انسان را پاک می کند. این گریه تعلقات انسان را می شورد و گناهان و ذنوب انسان را پاک می کند. مدخل پیوند و گره خوردن انسان با عاشورا همین مصیبت زدگی و تألم و اشک و گریه است. همه انبیاء گریه کردند و یک بهره ای هم در این گریه کردن برایشان بوده است. اما همینطوری که انبیاء بهره بردند، همه خوبان عالم هم به اندازه خودشان بهره می برند و سر سفره حضرت مهمان می شوند حتی گناهکارها و اهل غفلت که از محبین هستند و راه سیدالشهداء را می خواهند بروند متن پیش رو سخنرانی جناب حجت الاسلام والمسلمین میرباقری در شب دوم ماه محرم الحرام ۱۴۳۵ در حرم مطهر حضرت معصومه (س) می باشد. در این جلسه ایشان به مسأله بکاء بر سید الشهداء به عنوان یکی از رزق های معنوی عاشورایم پرداختند و توضیح می دهند چگونه همه عوالم از جمادات تا ملائکه و انبیای بزرگ الهی با گریه بر اباعبد الله راه سلوک به سوی خدای متعال را طی نمودند. ایشان در ادامه با اشاره به حدیث امام رضا علیه السلام پنج دستور فوق العاده ایشان را برای بهره مندی از عاشورا بیان می فرمایند.



تأویل آیه ۲۹ دخان بر سیدالشهداء

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . ان شاء الله اگر خدای متعال توفیق بدهد در این شبهایی که روزی شده در مجلس امام حسین شرکت می کنیم و دوباره این باب رحمت الهی به سوی ما گشوده شده آیاتی از قرآن را که یا تطبیق به سیدالشهداء و یا تأویل به ایشان شده را بیان می کنیم. همان آیاتی که یا قصه عاشورا را بیان می کنند و یا خود حضرت موقف خودشان را وقتی می خواهند در عاشورا بیان کنند با این آیات تطبیق می دهند و بیان می کنند. بعضی از این آیات را تقدیم و ترجمه می کنیم و واقعه عاشورا را در سطح این آیات به اندازه فهم خود حقیر توضیح می دهیم.

روایتی از امیرالمومنین نقل شده که حضرت فرمودند: «خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ وَ اجْتَمَعَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ»^۱ حضرت امیر

از منزل یا از محل حکمرانی خودشان تشریف آوردند در مسجد و یک جماعتی دور حضرت در مسجد جمع شدند. «وَجَاءَ الْحُسَيْنُ حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ» پس سیدالشهداء وارد مسجد شدند و پیش روی حضرت قرار گرفتند. «فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ» پس امیرالمؤمنین دست خودشان را بر سر سیدالشهداء گذاشتند و فرمودند: «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ عِبْرَ أَقْوَامًا بِالْقُرْآنِ فَقَالَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» خدای متعال در قرآن یک اقوامی را سرزنش کرده و در باب آنها اینطوری فرموده که نه به اینها مهلت داده شد و نه وقتی که اخذ شدند و بلا بر آنها نازل شد آسمان و زمین بر آنها گریستند.

کانه این یک عیب و اشکالی است بر آنها که یک جوری زندگی کردند، یک جوری با این امکانات و نعمت‌های خدا برخورد کردند که وقتی خدای متعال آنها را اخذ کرد و عذاب بر آنها نازل شد آسمان‌ها و زمین بر آنها گریه نکردند. بعد حضرت می‌فرمایند: «وَإِنَّمَا اللَّهُ لَيَقْتُلَنَّكَ بَعْدِي ثُمَّ تَبْكِيكَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ» به خدا قسم که شما را بعد از من به قتل خواهند رساند، شما کشته خواهید شد و آسمان و زمین بر شما گریه خواهند کرد.

این داستان گریه آسمان و زمین بر سیدالشهداء در خیلی روایات و معارف ما آمده از جمله همین حدیث نورانی از امیرالمومنین که حضرت این آیه شریفه را خواندند و فرمودند: یک اقوامی را خدای متعال عذابشان کرده که خیلی هم عذاب آنها سنگین بوده و بساطشان را جمع کرده است. خداوند امکانات آنها را دست به دست کرده ولی آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند، ولی شما وقتی به شهادت برسید آسمان و زمین بر شما گریه خواهند کرد.

مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان زیارت مطلقه‌ای نقل کرده اند که فوق العاده هم هست اما معمولاً از این زیارات غفلت می‌شود و فقط زیارت عاشورا خوانده می‌شود. البته فضیلت زیارت عاشورا محفوظ است ولی این زیارات هم که زیارات مطلقه است را همه وقت و همه جا می‌شود خواند و مکان و زمان خاصی ندارد، به خصوص در این ایام که معارف بلندی هم در آن است. از جمله در این زیارت آمده است که «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ»^۱ حضرت شهادت می‌دهند که خون سیدالشهداء در مقام خلد آرام گرفته که حالا این

توضیح دارد. حضرت شب عاشورا فرمودند که خواب من را گرفت، پس در خواب دیدم که جدم فرمود: فردا شب مهمان ما هستی، پس ملائکه ای از آسمان نازل شدند با شیشه هایی که خون های شما را به عالم بالا می برند. حالا این داستانی است که باید توضیح داده بشود.

«أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَأَقْشَعَرْتَ لَهُ أَظْلَةَ الْعَرْشِ وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقٍ » و آسمان های هفت گانه و زمین های هفتگانه بر شما گریسته اند، و آنچه در بین آسمان ها و زمین هاست و همچنین آنچه از مخلوقات که دیده می شود و دیده نمی شود. همه این عوالم بر سیدالشهدا گریستند، حتی بهشتی ها و جهنمی ها هم گریستند که حالا در این یک نکته ای است.

آثار گریه بر سیدالشهدا

در یک حدیث نورانی حضرت فرمودند همه اقوام بر سیدالشهداء گریسته اند الا سه دسته اهل بصره و شام و آل عثمان، این سه دسته نگریسته اند. اهل بصره شاید مقصود همان اصحاب جمل و پیروان و اتباعشان باشد، شام هم که پیداست جبهه معاویه هستند و بنی امیه و

آل عثمان. این داستان گریه بر سیدالشهداء که همه عوالم گریسته اند چیز عجیبی است، حضرت یک جوری به شهادت رسیده اند و یک راهی را در عالم رفته اند که همه عوالم را با خودشان سیر داده اند. چون بکاء بر سیدالشهداء آنچنان که از روایات فراوان استفاده می شود مطهر است و آلودگی های انسان را پاک می کند. این گریه تعلقات انسان را می شورد و گناهان و ذنوب انسان را پاک می کند.

در همین روایتی که معروف است و جناب ریان بن شیب از امام رضا علیه السلام نقل می کند، دارد که حضرت روز اول محرم به او فرمودند: «يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا» اگر بر امام حسین گریه کنید و اشک شما بر گونه تان جاری بشود، خدای متعال تمام گناهات تان را پاک می کند و دنبالہ های اعمال تان را از بین می برد، کوچک باشد یا بزرگ و کم باشد یا زیاد. این اثر تطهیری است که خدای متعال در اشک سیدالشهداء قرار داده است. همچنین حیات طیبه ای که خدای متعال بر اساس اشک و گریه بر سیدالشهداء و توجه به آستان حضرت و پیوست و گره به عاشورا

در انسان ایجاد می کند خیلی عجیب است. در روایت است که اگر کسی بر مصائب اهل بیت به ویژه سیدالشهداء گریه کند، «لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ»^۱ روزی که قلبها در آن روز می میرند قلب او نمی میرد.

حضرت عاشورا را یک جوری پیش بردند که همه کسانی که یک نوعی پیوند با عاشورا برقرار می کنند به حیات طویه می رسند. مدخل پیوند و گره خوردن انسان با عاشورا هم همین مصیبت زدگی و تألم و اشک و گریه است. این مدخل اتصال انسان با عاشورا است. حضرت نه فقط عالم انسانی را بلکه همه عوالم را یک جوری راهبری و وارد این ضیافت کردند «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر/ ۲۷-۲۸)، یک جوری سفره را پهن کردند که همه عوالم در این ضیافت شریکند. انبیاء گریستند در موقف خودشان و آن فضائل را بردند، همه انبیاء یک جوری به این سرزمین کربلا عبور داده شدند و این صحنه برایشان یا کشف شده و یا گفتگو شده، آن ها هم بر سیدالشهداء گریستند و به مصیبت ایشان پیوند خوردند که حالا بعضی

هایش فوق العاده است. حتی می دانید وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت یک به یک بر سیدالشهداء گریسته اند، غیر از این که امام سجاد سی و پنج سال بعد از عاشورا گریه می کردند همه ائمه اینطور بودند و یک به یک گریستند.

کمتر موضوعی است که اینقدر گسترده ائمه راجع به آن حرف زده باشند برای همین غفلت از آن نباید کرد. اسرار و نکاتی در اینها هست که به تفصیل گفته شده است. وجود مقدس امیرالمومنین در مسیر صفین به وادی کربلا که رسیدند صحنه های عجیبی از مصیبت زدگی ایشان نقل شده است. درباره امام زمان آمده «فَلَا تَدْبُتْكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا». همچنین امام رضا فرمود: وقتی محرم وارد می شد کسی لبخند بر لب پدر من نمی دید و این ایام حزن پدر من بود.

بهره انبیاء از گریه بر سیدالشهدا

وقتی به امام سجاد علیه السلام عرض کرد: آقا بس نیست سی و پنج سال است گریه می کنید؟! حضرت یک نکته ای را به اندازه فهم او فرمودند که یعقوب پیامبر خدا بود. انبیاء معصوم اند و کار غیر معصومانه نمی کنند. گریه های آنها مثل ما نیست که برای کفش و

کلا هشان گریه کنند بلکه گریه شان برای خداست. یعنی اگر خدا راضی نباشد اشک نمی‌ریزند و این یک آثار و برکاتی هم برای خودشان و هم برای امتشان دارد. جناب یوسف از چشم یعقوب دور شد و ایشان چهل سال گریه کرد «وَ اَيُّضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» (یوسف/ ۸۴). بعد حضرت مقایسه کردند عاشورا را با فراغ یعقوب و فرمودند: چه می‌گویی؟! چطور می‌شود گریه نکرد؟!

بنابراین همه انبیاء گریه کردند و یک بهره‌ای هم در این گریه کردن برایشان بوده است. امام رضا «وَ قَدَّيْنَاهُ بِذِيحٍ عَظِيمٍ» (صافات/ ۱۰۷) را در گریه حضرت ابراهیم بر سیدالشهداء بیان کردند که وقت قربانی کردند حضرت اسماعیل به خدای متعال عرضه داشتند که خدایای کاش می‌شد این فرزند تا آخر به دست من قربانی می‌شد و این افضل ثواب مصیبت در راه تو و مصیبت زده‌ها به من می‌رسید. خدای متعال با یک مقدماتی حضرت را بردند در گودی قتلگاه و کانه به حضرت فرمودند که صاحب این مصیبت شما نیستی، این مصیبت هم ذبح اسماعیل نیست. آن اتفاقی که باید در عالم بیافتد با ذبح سیدالشهداء می‌افتد و آن اعظم مصائب است.

بعد دارد که حضرت به حدی متألم شدند وقتی صحنه را دیدند یا شنیدند که در روایت امام رضا فرمودند: اگر فرزندش را قربانی می کرد به دست خودش اینقدر متألم نمی شد! پس خدای متعال فرمود: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» آن ثوابی که شما در قربانی کردن حضرت اسماعیل باید به آن می رسیدید در مصیبت زدگی شما بر سیدالشهداء برایتان حاصل شد.

پس انبیاء هم در گریه بر سیدالشهداء بهره می بردند و به اندازه خودشان بارشان بسته می شد. موسای کلیم یک ملاقات مختصری با آن معلم الهی داشتند که شاید جناب خضر بود، آنجا دارد حضرت یکی از چیزهایی که با حضرت موسی بیان کردند داستان عاشورا بود و حضرت را آماده کردند برای آن مأموریت های بزرگی که داشتند با اتکای به عاشورا. همینطوری که انبیاء بهره بردند، همه خوبان عالم هم به اندازه خودشان بهره می برند و سر سفره حضرت مهمان می شوند حتی گناه کارها و اهل غفلت که از محبین هستند و راه سیدالشهداء را می خواهند بروند.

شیطان و دستگاه سقیفه تلاش می کنند آنها را از امام حسین و از

راه خدا دور کنند اما آنها با گریه بر سیدالشهداء بهره مند می‌شوند و به تطهیر و حیات قلب می‌رسند. هرچه دستگاه شیطان آنها را از وادی حیات طیبه و از وادی طهارت نفس و بندگی خدا دور می‌کند، با گریه بر سیدالشهداء برمیگردند، پس یک رجعتی حاصل می‌شود و طهارت نفس و رهایی‌ای از جهنم اتفاق می‌افتد. می‌دانید یکی از مهمترین حاجاتی که به ما گفتند از خدا بخواهید همین «عِثْقَ مِنَ النَّارِ» است. در دعای عصر عرفه سیدالشهداء دارد که وقتی به آخرین فراز رسیدند دیگر مثل باران اشک می‌ریختند. چشمشان به سوی آسمان و دستها به سوی آسمان بلند بود و یک جمله کوتاه از خدا می‌خواستند که خدایا یک حاجتی از تو می‌خواهم که اگر این حاجت را به من بدهی هر چه به من ندهی ضرر نمی‌کنم اما اگر این حاجت را به من ندهی هرچه به من بدهی فایده ندارد و آن عِثْقَ مِنَ النَّارِ است.

البته سیدالشهداء که خودشان وادی عتیق اند، یعنی به وادی سیدالشهداء هرکسی وارد شد آزاد از جهنم می‌شود. ایشان این را برای ما می‌گویند چرا که دعاهاى اهل بیت برای شفاعت و برای دستگیری و نجات ماست. خودشان اصلاً درگیر این مسائل نیستند.

آنها امام اند، مقام شفاعت دارند و این دعاها در مقام شفاعت است، این اشک‌ها برای هدایت و باز شدن راه ماست. این عتق من النار یکی از آثار و برکاتش برای اهل ذنوب این است که آدم از آتش جهنم نجات پیدا می‌کند. البته این فقط برای ما نیست روایات دارد جن هم گریستند و حتی یک باب مفصلی دارد که حیوانات هم گریستند.

عزاداری همه موجودات برای سیدالشهدا

یک روایتی از امیرالمومنین در کامل الزیارات است که خیلی روایت عجیبی است. حضرت یاد سیدالشهداء می‌کنند و بعد می‌فرمایند که کانه می‌بینم که حیوانات وحشی گردن کشیده‌اند و بالای سر حضرت شب تا صبح عزاداری و نوحه می‌کنند. بعد حضرت فرمود پس شما در حق سیدالشهداء جفا نکنید. من این روایت را اینطور می‌فهمم یعنی اگر شب تا صبح هم گریه کنی زیاد نیست؛ یعنی اینطور نیست که حالا اگر یک شب تا صبح شما عبادتتان بکاء بر سیدالشهداء شد، کار بزرگی کرده باشید! چطور یک مادری که جوانش را از دست می‌دهد کسی سرزنش نمی‌کند و او ماه‌ها دائم اشکش جاری است، لباس می‌بیند گریه می‌کند، کفش می‌بیند گریه می‌کند، متعلقات را می‌بیند گریه می‌کند، مومن هم باید اینطوری باشد. باید طلوع خورشید و غروب آن

را می‌بیند به یاد عاشورا بیوفتد و همه چیز برای او یاد اور امام حسین باشد.

روایت در این زمینه فراوان است که اگر شب تا صبح هم کسی گریه کند این کار زیادی نیست، بخصوص این ایام که امام رضا فرمود پدر من وقتی این ایام وارد می‌شد کسی لبخند بر لبش نمی‌دید. پس یک خرده وضع زندگی و حالات باطنی انسان باید تغییر کند. البته در این ایام بستر هم آماده است، چون می‌دانید در روایت دارد که وقتی محرم می‌شود پیراهن خونین سیدالشهداء را در عرش به احتراز در می‌آورند و این شورشی که در عالم به پا می‌شود در همین اتفاقاتی است که می‌افتد. پس قلب امام زمان محزون می‌شود و همه محبین حضرت که «يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا»^۱ قلبشان دگرگون و زیر و رو می‌شود. این فقط اختصاص به حضرت موسی بن جعفر ندارد امام زمان هم تحول خاصی در این ایام دارند، لذا این تحولی که در جامعه مومنین و این شورشی که دیده می‌شود آثار آن حالات امام زمان است.

علی‌ای حال در روایت دارد که حیوانات هم گریستند و بعضی از

حیوانات را به خصوص نام برده مثل فلان پرنده که اینها اهل بکاء بر سیدالشهداء هستند. در این زمینه مکاشفات زیادی هم بزرگان نقل کردند که حالا مجالش نیست و من هم خیلی اهل نقل آنها نیستم، ولی واقعا در وادی عاشورا مکاشفات زیادی بوده که در آن بکاء حیوانات آشکار شده است. حتی روایت دارد که جمادات هم گریه کردند همه جمادات سماوات و ارض و هرچه در آسمان و زمین هست؛ یعنی هرچه در این فضای لا یتناهی عالم الهی است همه بر سیدالشهداء گریستند. پس آنها هم با سیدالشهداء بهره می‌برند و آنها هم متنعم اند.

مسئولیت امام در قبال عباد الله

این آیه‌ای در سوره مبارکه دخان بود که ان شاء الله بر می‌گردیم به آن و نسبتش را با سیدالشهداء از جهات مختلف بررسی می‌کنیم. آیه دیگر می‌فرماید ما قوم فرعون را هم مورد امتحان قرار دادیم، «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ» (دخان/۱۷) و یک فرستاده کریمی به سوی آنها فرستادیم، «أَنْ أَتُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (دخان/۱۸) او سخنش با قوم فرعون این بود که عباد الله را به من بسپار. پس می‌گفت خدا من را به سوی آنها فرستاده

و من با این‌ها کار دارم، من باید اینها را ببرم و به خدا برسانم. من از طرف خدا آمدم و امین هم هستم و هیچ خیانتی نمی‌کنم و عباد الله را باید به کسی بسپاری که امین خداست. کسی که امین خدا و امانت دار الهی نیست کفشت را هم نمی‌شود به او بدهی، چطور می‌شود بندگان خدا را بسپری به دست کسی که امین خدا نیست؟!

در روایت است که موسای کلیم در دورانی که چوپانی می‌کردند برای حضرت شعیب، یکی از بزهایشان در دامنه کوه فرار کرد و حضرت رفتند و او را گرفتند. بعد که او را گرفتند شروع کردن به نوازش کردن او با اینکه هم حضرت خسته شده بود و هم این حیوان خسته شده بودند. پس فرمودند حیوان من نگران تو هستم، گرگ که من را که نمی‌خورد تو را می‌خورد! من اگر می‌دوم دنبال تو می‌خواهم تو در پناه باشی. بعد نقل شده خدای متعال به او پیغام داد به خاطر این صفت تو را پیامبر می‌کنم. خدای متعال که بنده اش را دست هرکسی نمی‌دهد! خداوند امت را به کسی می‌دهد که از یک گوسفند نمی‌گذرد و حاضر نیست یک گوسفند طعمه گرگ بشود بلکه می‌گردد و خسته می‌شود تا او طعمه گرگ نشود.

«إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»، هم رسول کریم است و هم رسول امین، این اوصاف عجیبی است. سخنش هم این است که عبادالله را رها کن چون تو مأموریتی نداری که بندگان خدا را زیر سلطه خودت گرفتی! یک عده‌ای ولایت تو را قبول کردند خب قبول کردند و آنها با تو هستند، اما عباداللهی که نمی‌خواهند زیر چتر تو باشند، تو مأموریتی نسبت به آنها نداری. من رسول خدا و امین خدا هستم، اینها امانت‌های خدا هستند و این امانت‌ها را باید به من برگردانی. پس سخنش این بود: «وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ» (دخان/ ۱۹) در مقابل خدا گردن کشی نکنید.

داستان حضرت موسی و تأویل آن به سیدالشهدا

سیدالشهداء در روز عاشورا جزو خطبه‌ای که خواندند همین قسمت است که فرمودند: «وَأِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (دخان/ ۲۰). خیلی عجیب است تأویل این آیه به سیدالشهداء که حضرت آیه را در مقیاس عاشورا تأویل کردند. «وَأِنْ لَمْ تُوْمِنُوا لِي فَاعْتَرِزُوا لِي» (دخان/ ۲۱) ایمان هم نمی‌آورید حداقل از من فاصله بگیرید و راه من را نبندید. من مأمورم و یک مأموریتی دارم، این امانات الهی است در دست من و اگر تو نخواهی این‌ها را به من

بسیاری من از دست تو این امانات را در می آورم. پس از راه من کنار برو و اگر ایمان به من هم نمی آوری مانع راه من هم نشو.

خلاصه می فرماید: «فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ» (دخان/۲۲)، مانع راهش شدند و او از خدای متعال کمک خواست اما اینها دست برنمی دارند. اینها نه خودشان هدایت می شوند و نه راه من را باز می کنند. اینها مجرم اند و راه من را سد کردند، نمی گذارند امانت های تو را من به مقصد برسانم.

«فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُم مَّتَّبِعُونَ» (دخان/۲۳)، پس خدای متعال دستور داد که اینها را بردار و شبانه از مصر خارج شو، اما بدان که دنبال سرت می آیند و اینطور نیست که رهایت بکنند. پس طرح را از اول تا آخر به حضرت موسی فرمود. «وَ أَتْرَكِ الْبَحْرَ رَهْوًا» (دخان/۲۴) پس ایشان دریا را شکافتند در حالی که ششصد هزار بنی اسرائیل و زن و بچه را آورده بودند، فرعون هم از پشت سر آمد.

«إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ» (شعرا/۵۴-۵۵)، پس گفتند اینها یک جمعیت اندکی اند که کار را به آخر رساندند و خشم

ما را برانگیختند پس برویم و ریشه شان را بکنیم. «وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ» (شعرا/۵۶)، برای همین پشت سر راه آنها افتادند و وقتی رسیدند به نقطه‌ای که قوم حضرت موسی پشت دریا آنها را می‌دیدند، قوم موسی به او گفتند: «إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» (شعرا/۶۱) کار تمام شد و تو ما را هلاک کردی. تو ما را آوردی پشت دریا این هم لشکر فرعون، آخر این شد پیامبری!

حضرت فرمود: «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي» (شعرا/۶۲)، عجله نکنید چرا که خدای متعال دست من را می‌گیرد و راه را باز می‌کند. آنجا به حضرت موسی اجازه دادند که دریا را بشکافد و او دوازده راه باز کرد. مثل سنگ آب‌ها ایستاده بود و کف دریا خشک شده بود. این دوازده قوم ساعت‌ها طول کشید تا از دریا که مسیر طولانی‌ای بود بیرون رفتند. پس خدای متعال به موسای کلیم فرمود: «وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرِضُونَ» «دریا را باز بگذار و نبند. پس قوم فرعون آمدند، خدا هم می‌فرماید اینها یک لشکری اند که غرق می‌شوند و این مرحله عذاب است.

پس کارشان تمام شد. «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» (دخان/۲۵)، آنها یک جمعیت صدها هزار نفری بودند که یک جا

خدای متعال اینها را در دریا غرق کرد. اینها زن و بچه و امکانات داشتند اما همه امکانات شان را از شان گرفت. «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ»، چه باغستان‌هایی که رها کردند، چه چشمه سارهایی که داشتند و چه امکاناتی که رها کردند، «وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ» (دخان/۲۶) آنها جایگاه‌های کریم برای خودشان درست کرده بودند و کشتزارهای فراوان داشتند، «وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ» (دخان/۲۷) خوشی‌ها و نعمت‌هایی که در او غرق بودند، «كَذَلِكَ وَ أَوْرَثَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» (دخان/۲۸) پس اینها را از دست اینها گرفتیم و به دیگران دادیم.

ما یک جا آنها را غرق کردیم و همه امکاناتشان را جابجا کردیم. امکاناتشان را از دست آنها گرفتیم و به دیگران دادیم، «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» (دخان/۲۹) اینها یک جوری راه رفته بودند که این همه ما بر اینها سخت گرفتیم، آسمان و زمین بر اینها گریه نکردند! لذا حضرت امیرالمومنین فرمود: فرزندم خدای متعال اینها را سرزنش می‌کند.

نقل شده وقتی مومن از دنیا می‌رود آن مکانی که روی آن مکان عبادت می‌کرده برایش گریه کنند. درهای آسمانی که عبادتش بالا

می‌رفته برایش گریه می‌کنند، چرا که با او مأنوس بوده‌اند. اما چطور شد اینهایی که این همه امکانات سماء و ارض در اختیارشان بود و خداوند مسخر آنها کرده بود، برای او گریه هم نکردند؟! بیخودی که فرعون فرعونیت نمی‌کرد؟! یک چیزهایی خدا به او داده بود. یک سماء و ارض خاصی بود که خدا در اختیار او قرار داد، اما این آسمان و زمینی که در اختیار فرعون و مسخر او بود و آنها جنود و قوایش بودند برایش گریه نکردند! چطوری این قوم راه رفتند که این همه امکانات در اختیار او و سالها با او مأنوس بودند اما اصلاً نگران نیستند که حالا خدای متعال یک جا همه اینها را خفه کرده و بعد هم امکاناتشان را دست به دست کرده است! این چه جور زندگی کردن در عالم است؟! در آیه بعد هم می‌فرماید: «كَذَلِكَ وَأَوْثِنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ»، مهلتی به آنها ندادیم و یک جا همه چیز را از آنها گرفتیم اما سماوات و ارض بر آنها نگریستند و بعد از این هم مهلتی ندارند چرا که کارشان تمام شده است. «وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ» (دخان / ۳۰)، ما بنی اسرائیل را هم از دست اینها نجات دادیم، از قوم خار کننده‌ای که خود فرعون

بود. «إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ» (دخان / ۳۱)، فرعون برتری جویی داشت و آدمی که برتری جویی دارد وجودش برای همه رنج است.

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳)، سرای آخرت برای کسانی است که علو ندارند، چرا که هر کسی علو داشت عذاب برای دیگران است. اینها اهل اسراف بودند و امکانات را هدر می دادند. ما سماء و ارض را در اختیارشان قرار داده بودیم اما اینها آن را خرج شهوت رانی می کردند. مگر این امکانات برای شهوت رانی و خوشگذرانی و طغیان و سرکشی است؟! مگر این عالم را خدا خلق کرده که ما در آن شیطنت و خدایی بکنیم؟! اسراف یعنی همین، این که سماء و ارض هم گریه نمی کنند شاید نکته اش همین است که ما امکانات سماء و ارض را به فرعون دادیم اما او می گفت ببینید همه دریا زیر پای من است و اگر بخواهم شما را در تشنگی هلاک می کنم! این همه امکاناتی که ما به او داده بودیم را او خرج برتری جویی خودش می کرد.

یک دانه گندم را برای خودت خرج کنی ضایع کردی چون اینها بنده خدا هستند و تو اینها را در راه خدا باید به حرکت در بیاوری. اگر در

راه خدا به حرکت در آوردی هم تو رشد می کنی و هم آنها. تو باید برای خدا قربانی کنی چون اگر برای خدا بود هم او رشد می کند و هم تو. «يَنَالُهُ التَّقْوَى» (حج/۳۷) اصلاً از دل این عمل یک تقوایی می جوشد که این تقوا ما را به خدا می رساند. اسراف یعنی یک دانه گندم را برای برتری جویی خودت برداری، پس کسی که برتری جویی دارد حتماً در عالم اسراف می کند و هر کاری بکند اسراف است.

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان/۶۳) آنهایی که سر به زیر در عالم راه می روند، آنها هر کاری بکنند اسراف نیست چرا که خرج خدا می کنند. این است که آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد چون اینها اهل برتری جویی بودند و این امکانات را که در اختیارشان بود خرج خودشان می کردند. پیداست چرا آسمان و زمین و چرا این امکانات برای چنین آدمی گریه نمی کنند! اصلاً این امکانات شادی می کنند و می گویند دیدید صاحب فلان گناه را زمین چگونه کرد ولی سیدالشهداء یک جوری با این عالم راه رفته، یک جوری این امکاناتی که امانت دستش بوده را در عاشورا به خدا برگردانده که همه سماوات و ارض برایش گریه می کنند. یک جوری با این سماوات و

ارض بندگی کرده، یک جوری آنها را رشد داده و یک جوری اینها را با خود عاشورا سوق داده که همه سماوات و ارض برای او گریه می کنند. پیداست که سماوات و ارض مسخر سیدالشهداء و تحت اختیارش بودند. روایات را دیده اید ملائکه و سران جن آمدند و ایشان به آنها فرمود بروید و روز عاشورا بیایید. اما روز عاشورا هم به آنها اجازه نداد، البته شاید هم یک کارهایی کردند ولی اجازه نداد که کار را یک سره کنند. در باب فرعون با آن همه سلطه ای که داشته «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» اما سیدالشهداء «بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ»، یک جوری اینها را به کار گرفته در راه خدا، یک جوری خودش را خرج اینها کرده و شفاعت کرده که سماوات و ارض هم بهره مند شدند.

آنها زمین را می میرانند اما امام زمین را زنده می کند «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (حدید/۱۷). وقتی امام زمان ظهور می کنند نه فقط آدم ها احیا می شوند بلکه زمین هم زنده می شود. آنها فساد کردند در زمین، «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» (روم/۴۱) اما سیدالشهداء احیا کرده عالم ارض را، لذا آنها گریه می کنند. حضرت علوی نداشته با اینکه عالم مسخرش بوده، او برای خدا خرج می کرده اما آنها یک درهم بهشان بدهی خرج خودشان می کنند.

گفتار ۲

مهلت خداوند به بنی امیه و حکمت های
نهفته در آن (۱)

«وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ لِلَّهِ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (آل عمران: ۱۷۸ و ۱۷۹)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۱۹ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ حضرت سید الشهداء در شب عاشورا آیه‌ای از قرآن کریم را تلاوت کردند که مضمونش دلیل امهال خدا بر کفار بود. در مواقع مختلف خدای متعال به منافقین و کفار مهلت داده اند تا کار خودشان را انجام بدهند و نیت درونی خودشان را اظهار کنند. اگر خدای متعال این کار را نمی‌کرد، مشخص نمی‌شد که چه کسی ایمان دارد و چه کسی ندارد و همه ادعای ایمان می‌کردند. در پی حوادث سخت است که مشخص می‌شود چه کسی در صف حق قرار دارد. کسی که در جبهه حق بماند و در این صحنه‌ها از صف خارج نشود، هیچ بدی و سوئی به او نمی‌رسد. به امام حسین هم بدی نرسید. الان نام امام حسین بالاتر از هم نام دیگری قرار دارد و این نشان دهنده فضل الهی است.



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
أَجْمَعِينَ .

مهلت خدای متعال به کفار

در کتاب ارشاد شیخ مفید آمده که حضرت داستان درگیری
خودشان با بنی امیه را با آیاتی از سوره مبارکه آل عمران که ذیل جنگ
احد و حمراء الاسد نازل شده تطبیق فرمودند. ضحاک بن عبدالله
وقتی به یاری امام آمد، عرض کرد من تا وقتی که احتمال پیروزی شما
باشد هستم و اگر شکست شما قطعی شد می‌روم و حضرت هم قبول
کردند، نقل می‌کند که در شب عاشورا، در حالی که ما در محاصره
لشکر دشمن بودیم، سیدالشهداء این آیات را می‌خواندند «وَلَا يَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ
لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ
يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (آل عمران/ ۱۷۸-۱۷۹) خدای متعال
پاکان را از ناپاکان در قیامت جدا می‌کند. بنابراین باید صف‌های این‌ها
هم در عالم دنیا کاملاً از هم جدا بشوند. این امتحانات سنگین عالم

دنیا و حتی ماجرای عاشورا راه تفکیک مؤمنین از غیر مؤمنین است. حضرت این آیات را در شب عاشورا که دیگر صف آرایی‌ها مشخص و روشن می‌شود که تعداد یاران حضرت اندک هستند، در مقابل جمعیت چند ده هزار نفره دشمن تلاوت می‌کردند. بعد از تلاوت حضرت، یکی از لشکریان ابن زیاد گفت به خدای کعبه قسم که ما آن پاکیزگانی هستیم که خدا می‌گوید. نمی‌دانم داشت شوخی می‌کرد یا واقعا برایش امر مشتبّه شده بود. بریر که یک قاری سرشناس در کوفه بود و مردم کوفه او را کاملا می‌شناختند و به طهارت و پاکی معروف بود جواب آن شخص را داد و گفت «يَا فَالِسِقُ أَنْتَ يَجْعَلُكَ اللَّهُ مِنَ الطَّيِّبِينَ»^۱ خدای متعال تو را جزء پاکان قرار داده و العیاذ بالله امام حسین را جزء ناپاکان؟ و با هم بحث‌هایی کردند.

مفاد این آیه این است که کفار خیال نکنند این فرصتی که خدای متعال در این عالم به آنها می‌دهد به نفع آن هاست. اگر خدای متعال به دستگاه بنی امیه فرصت حکومت می‌دهد و به ظاهر همه دنیای اسلام زیر دست آن‌ها قرار می‌گیرد، خیال نکنند که به نفعشان است.

الان هم خدای متعال به کفار مهلت داده و بساط شیطننت شان در عالم پهن شده است. نکته این است که این مهلت بدون اذن خدای متعال نیست. ما باید از دریچه سنت‌های الهی به این عالم نگاه کنیم و الا شکست می‌خوریم و زمین گیر می‌شویم. بنابراین خدای متعال به این‌ها مشرف است و با اذن او، این مهلت داده می‌شود و آن‌ها نباید خیال کنند که این مهلت به نفع آنان است.

حالا این فرصت به چه دلیلی داده می‌شود؟ «إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا» ما می‌خواهیم بر گناه این‌ها افزوده بشود. حالا یعنی چه؟ مگر خدای متعال می‌خواهد گناه در عالم زیاد بشود؟ این طور نیست، ولی وقتی دست این جبهه باز باشد، عادتاً مسیری که می‌روند، مسیر طغیان است و هر چه مهلتشان بیشتر باشد، بیشتر ناپاکی خودشان را آشکار می‌کنند. این اتفاق‌ها باید بیافتد و باید در عالم آن نیت‌های ناپاک فرصت اظهار پیدا کنند و خدا هم به این‌ها مهلت می‌دهد. این مهلتی که خدا می‌دهد موجب می‌شود آن‌ها خودشان را بیشتر اظهار کنند و آلودگی‌هایشان بیشتر آشکار بشود. در طی این داستان و مواجهه این‌ها با مؤمنین، ایمان مؤمنین هم صیقل می‌خورد و ناب می‌شود.

در سوره «بینه» خیلی لطیف این تفکیک را توضیح می‌دهد و می‌فرماید این تفکیک چطور بر محور بینه الهی که رسول گرامی و قرآن و اهل بیت هستند، صورت می‌گیرد. این سوره انسان‌ها را دو دسته می‌کند؛ شر البریه و خیر البریه، یعنی بهترین‌ها و بدترین‌ها. لذا در این جریان مهلت دادن، خوب‌ها خوب‌تر می‌شوند و بد‌ها هم بدتر می‌شوند؛ هر چند که خدای متعال نمی‌خواهد کسی بد بشود، ولی وقتی آن‌ها، آن مسیر را انتخاب کردند، به آن‌ها فرصت داده می‌شود و خودشان را بروز می‌دهند و در طی این درگیری و شیطنتی که می‌کنند، مؤمنین هم صیقل می‌خورند و رشد می‌کنند.

تفکیک حق و باطل در این مهلت

پس صحنه عاشورا، مهلتی است که به دستگاه بنی امیه داده شده، یا به عبارتی به دستگاه سقیفه داده شده تا بتواند کار خود را تا مرز عاشورا جلو ببرد، ولی این فرصت و این امکاناتی که به آن‌ها داده شده، به نفعشان تمام نمی‌شود. این‌ها این فرصت را علیه خودشان استفاده می‌کنند و ناپاک‌تر و خبیث‌تر می‌شوند.

در ادامه می‌فرماید خدای متعال این دو صف را از هم جدا می‌کند. «مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ» خدای متعال مؤمنین

را در همین وضعیت رها نمی‌کند. انقدر صحنه‌ها را سخت و پیچیده می‌کند «حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ» تا پاک‌ها از ناپاک‌ها جدا می‌شوند. همه مردم ادعای اسلام دارند، ولی واقعا این طور نیست که همه واقعا مسلمان باشند؛ یک عده‌ای طیب‌اند و یک عده‌ای خبیث و هر دو هم به حسب ظاهر شهادتین می‌گویند؛ خدای متعال این‌ها را از هم جدا می‌کند و خبیث‌ها را به بهشت نمی‌فرستد. وادی جنت برای طیبین است وادی نار هم برای خبائث.

این تفکیک‌ها هم در همین امتحان‌های سخت اتفاق می‌افتد. عاشورا هم یکی از این امتحان‌ها بود. حبیب و زهیر خون خودشان را پیش روی امام حسین می‌دهند و خودشان را سپر امام می‌کنند و آن طرف هم آن‌ها فرصت پیدا می‌کنند و خیمه‌های حضرت را غارت می‌کنند و خودشان را این طور نشان می‌دهند. خدای متعال این نوع فرصت‌ها را برای نشان دادن نیت‌های درونی قرار می‌دهد.

شما اگر دانه کاشته نشده یک میوه شیرین و حنظل تلخ را با هم ببینید، متوجه تفاوت‌های آن‌ها نمی‌شوید و نمی‌فهمید کدام شیرین است و کدام تلخ، ولی وقتی این‌ها را در دل زمین قرار می‌دهید و رشد

می‌کنند و خودشان را نشان می‌دهند، تازه معلوم می‌شود که یکی تلخ است و یکی شیرین. خدای متعال هم این فرصت‌ها را می‌دهد تا نیت درونی افراد اظهار بشود. وقتی این نیت‌ها اظهار شدند، صف‌ها از هم جدا می‌شوند. اگر قبل را نگاه کنید، می‌بینید که هم این نماز می‌خواند و هم او، هم این هم روزه می‌گرفت و هم او، ولی در این صحنه‌های سخت تفاوت‌ها مشخص می‌شود و صف‌ها جدا می‌شوند.

یکی از جملات امام حسین علیه السلام این است «النَّاسُ عَيْدُ الدُّنْيَا»^۱ این مردم، دنیا پرست و برده دنیا هستند «وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» دین مانند سقزی در دهان آن‌هاست و تا وقتی شیرینی و طعمی دارد از آن استفاده می‌کنند و بعد آن را بیرون می‌اندازند. «يَحْطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ» وقتی خدای متعال کوره بلا را داغ می‌کند تا آن‌ها را خالص کند، آن‌هایی که پای خدا می‌ایستند، عده اندکی هستند.

این آیات ذیل داستان جنگ احد نازل شده. اتفاقی که در جنگ احد افتاد این بود که مسلمانان با این که جمعیتشان کم‌تر از لشکر

قریش بود، در آستانه پیروزی قرار گرفتند. وقتی مسلمین داشتند پیروز می‌شدند، عده‌ای که باید از موضع حساس منطقه محافظت می‌کردند، وقتی دیدند که غنایم دارد خودش را نشان می‌دهد، مأموریتشان را رها کردند و به سمت غنایم رفتند. بعد از این ماجرا لشکر دشمن از فرصت استفاده کرد و از پشت به مسلمین حمله کرد و جز چند نفر، کسی دور رسول خدا نماند و عده‌ای به خاطر این کار مجروح شدند یا به شهادت رسیدند.

بعد از این ماجرا، یک عده فتنه‌ای به پا کردند و به دروغ، خبر شهادت حضرت رسول را در لشکر پخش کردند. برای همین غیر از مجروحان و شهدا و آن چند نفری که کنار پیامبر بودند، بقیه فرار کردند «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ» (آل عمران/ ۱۵۳) یک عده از این فتنه گرها تا جایی فرار کردند که بعضی‌هایشان بعد از دو سه روز آمدند؛ یعنی انقدر فاصله گرفته بودند. حالا در این صحنه، امیرالمؤمنین با این که نزدیک به هشتاد زخم سنگین برداشته بودند مثل پروانه دور رسول خدا می‌چرخیدند.

بنابراین در مواقع سخت است که صف‌ها جدا می‌شوند. اگر کوره

احد داغ نشود و پیروزی در همان اول نصیب مؤمنین بشود، دیگر مشخص نمی‌شود که چه کسی چه کاره است و همه مدعی اسلام می‌شوند. اگر این صف‌ها جدا نشود، آن فتنه گران هم در روز قیامت می‌گویند که من می‌خواهم کنار امیرالمؤمنین باشم. آخر این می‌شود؟ این‌هایی که وقتی صحنه سخت می‌شود جانیشان را بر می‌دارند و می‌روند و حاضر نیستند از رسول خدا حراست بکنند که نمی‌شود در روز قیامت کنار حضرت حمزه و حضرت امیر باشند.

نکته عجیب تر ماجرای احد این است که حضرت فردای شکست، دستور دادند که راه ییفتید برویم لشکر دشمن را تعقیب کنیم، چون ممکن است آن‌ها دوباره قصد حمله داشته باشند و همین طور هم بود؛ لشکر کفار تصمیم گرفته بود برگردد و کار را یک سره کند و وقتی فهمید حضرت آن‌ها را تعقیب می‌کند برگشت.

محققین تاریخ این طور می‌گویند که آن‌هایی که در این ماجرای حمراء الاسد و تعقیب کفار، همراه حضرت شدند، همان هفتاد نفری بودند که مجروح شده بودند و حضرت به آن‌هایی که فرار کرده بودند دیگر اجازه ندادند بیایند. بنابراین حضرت از این‌هایی که مجروح شده

بودند، یک امتحان سخت تر گرفت و این کار خیلی هم خطرناک بود. قرآن شرح حال آن‌ها را در این آیات توضیح می‌دهد «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» (آل عمران / ۱۷۲) آن‌هایی که دعوت خدا و رسول را بعد از این که از دشمن ضربه خورده و مجروح شده بودند اجابت کردند «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» خدای متعال از این‌ها، برای کسانی که مسیر احسان و تقوا را ادامه بدهند اجر عظیم در نظر گرفته است. یعنی پیداست که بعضی از این‌ها هم نتوانستند این راه را ادامه بدهند.

در ادامه این‌ها را توصیف می‌کند «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» مردم به ایشان گفتند آقا لشکر دشمن خودش را دوباره آرایش داده و دارد برمی‌گردد. این لشکری که دیروز حمله کرده و هفتاد تا شهید گرفته، دوباره دارد برمی‌گردد به سوی شما «فَاخْشَوْهُمْ» از این‌ها بترسید و نروید. در چنین صحنه‌ای می‌فرماید «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» این حرف به جای این که آن‌ها را بترساند، بر ایمانشان اضافه می‌کند. هر چه آن‌ها با قدرت بیشتری بیایند، این‌ها مؤمنانه تر می‌ایستند. این‌ها یک جمع محدود و خاصی هستند.

شبیهِ این ماجرا در جنگ احزاب هم هست. منافقین می گفتند «ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (احزاب/۱۲) لشکر قریش و هم پیمانانشان دست به دست هم داده بودند و مدینه را محاصره کرده بودند و مسلمانان هم مشغول کندن خندق بودند. گاهی انقدر امکانات کم بود که در روز فقط یک خرما به یک نفر می رسید. منافقین در این شرایط می گفتند خدا و پیامبرش جز دروغ به ما نگفته اند.

در روایات آمده وقتی این حرف را می زدند که حضرت مشغول به این بودند که سنگی را از خرد کنند و از زمین بیرون بیاورند. وقتی کلنگ اول را زدند، یک برقی جهید و حضرت تکبیر گفتند؛ کلنگ دوم و سوم هم همین اتفاق افتاد و حضرت در مجموع سه تکبیر گفتند و این سنگ را از سر راه برداشتند. گفتند آقا چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند در برق اولی که جهید، فتح روم، در برق دوم فتح ایران و در برق سوم فتح یمن را دیدم. بعد از این ماجرا، منافقین می خندیدند و می گفتند پیامبر در محاصره لشکر دشمن و کارش رو به اتمام است ولی حرف از فتح ایران و روم می زند.

در آن طرف وقتی مؤمنین این صحنه سخت را دیدند گفتند «هذا

ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ» این همان وعده خداست. خدا و رسول به ما گفته بودند که شما هر چه بیشتر استقامت کنید، آن‌ها بیشتر با شما مخالفت می‌کنند و هر چه شما پا به جفت تر پای دین خدا بایستید، آن‌ها بیشتر احساس خطر می‌کنند و پا به جفت تر می‌آیند.

حالا حضرت بعد ماجرای احد، این مجروحین را برداشت و فرمود برویم لشکر دشمن را دنبال کنیم. به ایشان گفتند «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ» این‌ها تجمع کرده اند تا شما را از میان بردارند «فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيْمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» سخنان این بود که خدای متعال برای ما کافی است و او خوب وکیلی است؛ اگر کار را به او واگذار کنی، به نتیجه می‌رسی. تو بندگی بکن و کارت را به او واگذار کن، او کار تو را به نتیجه می‌رساند. «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ» (آل عمران / ۱۷۴) می‌فرماید وقتی برگشتند مقارن با نعمت و فضل بودند. فضل خدا شامل حال این جمعیت شد. حالا این که این فضل چیست توضیح دارد.

بعد از این که این‌ها به دنبال دشمن رفتند، وقتی دشمن مطلع شد حضرت دارند تعقیبشان می‌کنند برگشتند. اگر این هفتاد نفر

نمی‌رفتند، این‌ها مصمم بودند که برگردند و کار را یکسره کنند و مدینه را فتح بکنند. لذا خدای متعال همین جمعیت اندک را پیروز کرد. «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (انفال / ۱۰) پیروزی از آن خداست منتها پیروز کردن یک شرطی دارد. باید آن‌هایی که می‌خواهند پیروز بشوند پا به جفت بایستند؛ مهم هم نیست کم باشند یا زیاد.

قرآن وقتی داستان طالوت را ذکر می‌کند می‌فرماید لشکر او وقتی دیدند در برابر دشمن تعداد کم تری دارند گفتند «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره / ۲۴۹) چه جمعیت‌های اندکی که به اذن خدا بر جمعیت‌های کثیر پیروز شدند. اصلاً جمعیت مهم نیست، بلکه نصرت از طرف خدا مهم است. اگر کسی در این درگیری‌ها این طوری فکر کند خیلی فرق می‌کند. به تعبیر امیرالمؤمنین «أَعْرِ اللَّهَ جُمُجُمَتَكَ»^۱ در میدان جنگ سرت را به خدا بسپار و نگران تیر و نیزه و شمشیر دشمن نباش. تو تکلیفت را انجام بده و کارت را به خدا بسپار، وقتی کار را به خدا سپردی «قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ» پیروز می‌شوی.

در ادامه می‌فرماید «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران/ ۱۷۵) شما اگر در راه خدا باشید، شیطان شما را می‌ترساند. راه خدا که راه ترس نیست؛ خدا خدایی می‌کند و شما هم بندگی می‌کنید، این که ترس ندارد. می‌ترسید خدا یادش برود در حق شما خدایی کند، یا از دشمن شکست بخورد؟ بنابراین شیطان است که اولیاء خودش را می‌ترساند؛ شما هم مواظب باشید تا دچار تهدیدهای شیطانی نشوید. وقتی دشمن حلقه محاصره را تنگ می‌کند، شیطان شما را می‌ترساند که شما کم هستید و آن‌ها زیادند؛ مقدرات شما محدود است ولی آن‌ها فراوان. مگر مقدرات کار را تعیین می‌کند؟ خدای متعال است که پیروز می‌کند.

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» از آن‌ها نترسید؛ از من بترسید. اگر شما مراعات من را بکنید و در انجام وظیفه بندگی کوتاهی نکنید، من خوب خدایی می‌کنم و هیچ سوئی از ناحیه آن‌ها به شما نمی‌رسد. حالا یکی از مصادیق نرسیدن بدی، همین داستانی است که در واقعه حمراء الاسد اتفاق افتاد. هفتاد نفر از مؤمنین تا حمراء الاسد رفتند و پیروز برگشتند

«فَاتَّقِلُّوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ». این فضل چیست؟ در ادامه می‌فرماید «وَ اتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ» این‌ها دنبال مسیر رضوان الله رفتند. پیداست که آن فضلی که می‌فرماید، همان رضوان است. این‌ها مسیر رضوان خدا را رفتند و خدای متعال هم آن‌ها را به مقام رضوان رساند و از آن‌ها راضی شد. برای همین است که وقتی مؤمن در راه خدا قدم می‌گذارد نگران دشمن نیست. خدای متعال صاحب فضل عظیم است و محدود نیست.

حالا معنای این آیه در مورد حمراء الاسد که واضح است؛ سؤال این است که معنایش در مورد واقعه عاشورا چیست؟ در آیات بعد خدای متعال می‌فرماید «وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّنا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ» این آیاتی که حضرت شب عاشورا خواندند ادامه همین آیات است.

در جنگ جمل عمار گفت من این پرچم را قبلا در جنگ بدر و احد دیده‌ام. این پرچم همان پرچم مقابل رسول الله است که الان در مقابل امیرالمؤمنین علم شده است. معاویه ادامه دهنده راه ابوسفیان و یزید هم ادامه دهنده راه معاویه است. لذا این پرچمی که مقابل سید الشهداست، همان پرچم ابوسفیان است.

ارتباط ماجرای عاشورا با آیه شریفه

حالا تطبیق این آیه با ماجرای عاشورا که همه به شهادت رسیدند و اهل و عیال حضرت به اسارت رفتند چطور می شود؟ شما اگر دقت کنید می بینید که لشکر دشمن، با همه این اتفاقات نتوانسته هیچ سوئی به سیدالشهداء برساند. امام حسین در عالم سر بلند است یا یزید؟ «فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ» یعنی این. خدای متعال به این ها مهلتی داده تا خودشان را بر ملا کنند. این ها حتی فرصت دارند خیمه ها را هم غارت بکنند. «إِنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا» واقعا اگر خدای متعال بنی امیه را قبل از عاشورا از بین برده بود، گناهشان این طور آشکار می شد؟ خدای متعال نمی خواهد در عالم گناه شکل بگیرد ولی نتیجه مهلت دادن به آن ها ازدیاد گناه است و برایشان خیری ندارد. در عوض مؤمنین برعکس هستند و از این فرصت ها بهره مند می شود؛ ماجرای عاشورا برای اصحاب سید الشهداء تماما خیر است و برای لشکر بنی امیه جز شر چیزی نیست. «إِنَّمَا نُمِّلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا» با همین ازدیاد خیر و ازدیاد گناه است که آرام آرام، صف ها از هم جدا می شوند. طیب و خبیث این طور از هم جدا می شوند. جدایی شجره طیبه از شجره خبیثه این طور شکل می گیرد. جدایی جامعه مؤمنین از جامعه کفار و منافقین با همین صحنه های سخت انجام می شود.

گفتار ۳

مهلت خداوند به بنی امیه و حکمت‌های نهفته در آن (۲)

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (آل عمران: ۱۷۸ و ۱۷۹)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۰ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ اینهایی که از وادی ایمان به وادی کفر رفتند گمان نکنند که این فرصتی که به آنها می دهیم خیر آنهاست، ما فرصت می دهیم تا آنچه در باطن دارند آشکار کنند. وقتی عاشورا به پا می شود، ما به اینها فرصت و امکانات و قدرت می دهیم، اما این طور نیست که بی حساب و کتاب است، ما داریم صفها را از هم جدا می کنیم و این کار ماست. بعد خدای متعال یک تعبیر خیلی عجیبی دارد و می فرماید این حادثه ها یک غیبی دارد و پشت صحنه حادثه ها دست خداست. ما شما را هم مطلع نمی کنیم و اصلاً بنا نیست مطلع کنیم، بلکه آنهایی که مأموریت دارند باید نقشه راه را بدانند. اگر شما پیامبر را قبول کردید و به او مومن شوید و اگر غیر از ایمان تقوا هم داشتید، همپای او راه رفتید و از او فاصله نگرفتید، برایتان یک مزدی که مزد عظیم است در نظر گرفته ام. اما خب یک عده ای هستند که همراه امام نمی آیند. اینها بخل می ورزند که امکانات خودشان را بیاورند و خرج رسول خدا کنند، در حالی که هر چه نزد شماست نابود می شود. آنهایی که با سیدالشهداء آمدند ماندگار می شوند اما آنهایی که با سیدالشهداء نیامدند همه امکاناتشان نابود می شود.



لزوم توکل به خدای متعال

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. عرض ما در باره آیاتی بود که یا تأویل به سیدالشهداء
شده یا تطبیق شده به عاشورا یا حضرت خودشان موقف خودشان و
عاشورا را تطبیق به این آیات دادند. یکی از آن آیات این آیه‌ای است که
عبدالله بن ضحاک مشرقی نقل می‌کند که من در سحر عاشورا
می‌شنیدم حضرت این آیات را تلاوت می‌کردند و کاملاً معلوم بود دارند
تطبیق می‌کنند به موقف عاشورا این آیات را و لذا وقتی محافظان
لشکر دشمن به ما رسیدند، یکیشان رو کرد و گفت: ما مصداق این
طیبینی که خدای متعال می‌خواهد جدا کند از شما ناپاک‌ها هستیم!
بعد هم با بریر که از قُرّاء بزرگ کوفه است بحثش شد.

علی‌ای حال حضرت این آیات را بر این موقف تطبیق کرده‌اند.
این آیات هم در سوره مبارکه آل عمران ذیل غزوه حمراء الاسد است
که بعد از احد پیش آمد. وقتی احد تمام شد با آن صحنه‌های سنگین

و هفتاد شهید از جمله حمزه سیدالشهداء، حضرت دوباره یک لشکر کوچکی تجهیز کردند که در بعضی نقلها دارد هفتاد نفر بودند که بر محور امیرالمومنین و مجروحین این جنگ بوده و دشمن را تعقیب کردند. دشمن هم وقتی متوجه تعقیب آنها شد برگشت و به سمت مکه حرکت کردند. خبر خیلی صحنه سنگینی بود که بعد از مجروح شدن و به حسب ظاهر یک شکست ظاهری، دوباره همین تعداد محدود دشمن را تعقیب بکنند.

قرآن حالات اینها را توضیح می دهد که خواندنی است. چند آیه را دیشب تقدیم کردم، دوباره یک ترجمه مختصری می کنم و ادامه این آیات را خدمتان تقدیم می کنم. «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» (آل عمران / ۱۷۲) آنهایی که بعد از مجروح شدن و آن ضربه ای که از دشمن خوردند دوباره دعوت خدا و رسول را اجابت کردند برای این که دوباره در یک لشکری به سمت دشمن حرکت کنند با همان حال جراحت و زخم هایی که برداشته بودند، «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ» خدای متعال برای اینها یک پاداش بزرگی در نظر گرفته البته برای آنهایی که بتوانند این راه را به پایان برسانند.

پس به همه آنها وعده داده نشده بلکه حتی فقط آنهایی که «أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا» بتوانند کار را به انجام برسانند و بتوانند این مسیر را تا آخر ادامه بدهند؛ چون خیلی از اینها مسیر را ادامه ندادند.

اینها کسانی هستند که وقتی خطر سنگین می‌شود و همه می‌گویند آقا نروید به طرف دشمن اینجا خطر است، به جای این که بترسند توکل به خدای متعال می‌کنند. «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ» (آل عمران/ ۱۷۳) پس به آنها خبر رسید که آقا قریش دوباره تجمع کردند و به سمت شما می‌آیند، بترسید و نگران باشید چون این یک خطر عادی نیست! می‌فرماید: «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» این تهدیدها به جای اینکه آنها را بترساند بر ایمانشان اضافه کرد، «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» پس سخنشان این بود که خدای متعال برای ما کافی است و ما او را وکیل خودمان قرار می‌دهیم و او خوب وکیلی است.

پس اگر به او تکیه کنید او کار را درست انجام می‌دهد. ما باید کار خودمان را انجام بدهیم چرا که کار خود را خودش بلد است چگونه انجام بدهد. ما مأموریت مان بندگی است و خدای متعال ما را دعوت

کرده که بیایید با همین حالت مقابل دشمن بایستید! ما هم اجابت می‌کنیم و نگران نیستیم چون به او تکیه می‌کنیم و او کار خودش را خوب بلد است، ما لازم نیست به خدا خدایی کردن یاد بدهیم! «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» اول او کفایت می‌کند، پس اگر همه دنیا در مقابل یک نفر جمع بشوند و خدای متعال پشتیبان آن یک نفر باشد، قطعاً پیروزی با اوست و حتماً همه شکست می‌خورند، لذا ما تردید نداریم که خدای متعال برای ما کفایت می‌کند و وکیل خوبی است. ما کارمان را به او واگذار می‌کنیم و بندگی مان را می‌کنیم. پس خدای متعال و رسول ما را دعوت کرده و ما اجابت می‌کنیم.

«فَاتَّقِلُّوا بِنِعْمَةِ مَنِ اللَّهُ» (آل عمران/ ۱۷۴) پس برگشتند از این جنگ در حالی که به نعمت الهی رسیده بودند که این نعمت هم فقط نعمت ظاهری نیست. حقیقت نعمت همان توحید و ولایت الله است، «وَفَضْلٍ لِّمَن يَمَسُّهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ» و علاوه بر نعمت، فضل الهی هم شامل حالشان شده بود و هیچ سوئی هم از دشمن به آنها نرسید. «وَ اللَّهُ تُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» خدای متعال صاحب فضل عظیم است و آن فضل عظیم الهی شامل افرادی می‌شود که این طوری پای

خدا می ایستند. خدای متعال وقتی آنها را دعوت می کند دیگر محاسبه بعدش را نمی کنند بلکه فرمان خدا که آمد تکلیف را بر میدارند.

بعد خدای متعال می فرماید شما مومن هستید و توجه داشته باشید این تهدیدها کار شیطان است. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَائِهِ» (آل عمران/ ۱۷۵) وقتی صف مومنین و کفار استوار شد، شیطان شروع به تهدید کردن و بزرگنمایی دشمن و ترساندن از او می کند. پس تهدید به قوای دشمن کار شیطان است «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَائِهِ» اولیاء خودش هم به حرفش گوش می دهند، اصلاً آنها هستند که وقتی شیطان تخویف می کند می ترسند اما شما مومنین، «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ» از دشمن نترسید و نگران نباشید. اگر شما بندگیتان را خوب انجام بدهید پیروزید پس نگران نباشید. مبدا از فرمان من تخلف کنید چون اگر تخلف کردید من رهایتان می کنم ولی اگر شما فرمان من را رعایت کردید دیگر نگران دشمن نباشید. «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، اگر مومن هستید مومن باید مراقب فرمان خدا باشد نه مراقب دشمن. پس وقتی فرمان خدا آمد، سرش را به خدا بسپرد و راه را برود.

ضرر نرساندن کفر ما به خدای متعال

بعد خطاب به پیامبر گرامی می‌فرماید: «وَلَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» (آل عمران/ ۱۷۵) اینهایی که به سرعت به سمت وادی کفر می‌روند شما را غصه دار نکنند. غصه نخور اینهایی که من به زحمت آوردمشان حالا همه شان به سرعت دارند به سمت کفر برمیگردند که این تطبیقش داستان جریان نفاق بعد از رحلت حضرت است. «إِنَّهُمْ لَن يَصْرِفُوا اللَّهَ شَيْئًا» خدای متعال که ضرر نمی‌کند؛ اینها بیایند به طرف خدا یا برگردند! خدای متعال ضرری نمی‌کند، پس شما نگران چه هستید؟! اینها خودشان ضرر می‌کنند. «يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ» این که می‌بینید اینها برمیگردند و خدای متعال یک فرصتی بهشان می‌دهد و دنیا و امکاناتی بهشان می‌دهد برای این است که بالاخره مزدشان را در دنیا گرفته باشند البته مزد و طلبی هم از خدا ندارند!

خدای متعال می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» (شوری/ ۲۰) اگر کسی افق اراده اش متاع دنیاست و کشت دنیا را می‌خواهد، ما محرومش نمی‌کنیم و یک چیزی از دنیا به او می‌دهیم. پیامبر ما این که اینها به سرعت از تو فاصله می‌گیرند بعد هم

ما یک امکاناتی به ایشان می دهیم، شما را نگران نکند! همه امکاناتی که به آنها می دهیم اینطور نیست که به دین خدا و خدا بتوانند ضرر بزنند، فقط بحث این است که ما می خواهیم اینها بهره دنیایشان را برده باشند و دیگر وقتی وارد آخرت می شوند طلبکار خدای متعال نباشند «أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». اینهایی که مسیرشان را جدا کردند و به سرعت در وادی کفر رفتند، اینها در آخرت به یک عذاب عظیمی گرفتار می شوند و این رنج هم عین عمل خودشان است. ما بهره دنیایشان را بهشان می دهیم ولی در آخرت این راهی که می روند مسیر رنج و عذاب است.

بعد خدای متعال می فرماید: پیامبر ما «إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران/ ۱۷۷)، آنهایی که معامله می کنند بد معامله کرده اند. اینها به جای این که با خدا معامله کنند و ایمان بیاورند و دنیا را بدهند و آخرت بگیرند، کفر را با ایمان معامله می کنند! اینها ایمانشان را می دهند و وارد وادی کفر می شوند چون می خواهند متاع دنیا را به دست بیاورند. اینها کسانی هستند که ذره ای به خدا ضرر نمی زنند و فقط خودشان در وادی رنج

می‌افتند، بهره آنها هم عذاب است چون خودشان خودشان را دارند در وادی رنج می‌اندازند. کسی که ایمان را با کفر معامله کند و از وادی ایمان به وادی کفر می‌رود این ضرری به راه خدا نمی‌زند چون راه خدا به هر حال ادامه پیدا می‌کند حتی همه هم کافر بشوند راه حق ادامه پیدا می‌کند. آنها خودشان را در وادی رنج قرار می‌دهند و بهره شان همین عذاب سنگین است. آنها از این تغییر مسیری که می‌دهند خودشان را در وادی رنج می‌اندازند.

تأویل آیات ۱۷۸ و ۱۷۹ به سیدالشهداء

این تعبیری که حضرت شب عاشورا خواندند که «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ» (آل عمران/ ۱۷۸) تا اینجا بعضی هایش خطاب به مومنین بود و بعضی هایش خطاب به نبی اکرم. پیامبری که زحمت کشیدند و این امت را به راه آوردند نگران اند چرا که یک دفعه این مردمی که دانه دانه اینها را جمع کردند گروهی در وادی کفر می‌روند. خداوند به حضرت می‌گویند نگران نباشید چون شما کار خودتان را کردید و بنا نیست اینها مجبور باشند این مسیر را انتخاب کنند. البته ما هم در دنیا امکاناتی بهشان می‌دهیم اما این امکانات معنایش این نیست که اینها می‌توانند دین خدا را تغییر بدهند

و ضرر به خدا بزنند. همین هم شد، واقعا بعد از رحلت حضرت اینها به قدرت و حکومت رسیدند، مثل بنی امیه، بنی عباس، قبلی‌ها و بعدی‌هایشان اما اینها به خدا ضرر نمی‌زنند.

بعد این آیاتی است که حضرت سحر عاشورا می‌خواندند که این دیگر کانه یک نوع مخاطبه با خود این کفار دارد «و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ» اینهایی که از وادی ایمان به وادی کفر رفتند گمان نکنند که این فرصتی که به آنها می‌دهیم خیر آنهاست. «إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»، این فرصتی که به آنها می‌دهیم نتیجه اش این است اینها گناهشان افزوده می‌شود و ما می‌خواهیم حقیقت برایشان آشکار بشود. پس ما فرصت می‌دهیم تا آنچه در باطن دارند آشکار کنند که روز قیامت وقتی می‌آیند معلوم باشد چرا اینها جهنمی هستند. معلوم باشد چرا صفشان را از صف مومنین جدا کردیم. بهره آنها از این کفر و از این امکاناتی که به آنها می‌دهیم یک رنج همراه با خاری است.

این هم خیلی تعبیر عجیبی است، سه عذاب اینجا هست: عذاب عظیم، عذاب الیم و عذاب مهین که اینها یک معنا ندارد. بهره شان

همین است، پس آنچه به کف می‌آورند عذاب عظیم است، عذاب الیم است و عذاب مهین است. پیداست این آیه در ساحت تأویل ناظر به آن جریان کفری است که بعد از رحلت حضرت اتفاق افتاده است. این رویگردانی همراه با یک امکاناتی بوده ولی مسیری که آنها می‌روند بهره‌شان چیزی غیر از این نیست. این فرصت‌ها برای آنها یک رنج همراه با خاری پیش می‌آورد که البته اینها توضیحاتی می‌خواهد که بزرگان فرمودند.

یک آیه دیگری که حضرت شب عاشورا خواندند این بود «ما کانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (آل عمران/ ۱۷۹) این که به اینها ما مهلت و فرصت می‌دهیم و راه را برایشان باز می‌کنیم اما مومنین واقعی را رها نمی‌کنیم تا این که صفها را جدا کنند، تا این که خدای متعال پاک و ناپاک را از هم تمییز دهد و جدا کند. بنابراین این مسیری که شما می‌بینید پیش می‌آید مسیر پر فراز و نشیب است. حضرت می‌آیند تا یک جایی امت را می‌برند بعد یک دفعه بعد از حضرت مسیر به سمت کفر می‌رود، بعد می‌بینی عاشورا به پا می‌شود و ما به اینها فرصت و امکانات و قدرت می‌دهیم.

اما این طور نیست که بی حساب و کتاب است، ما صفها را از هم جدا می‌کنیم و این کار ماست. عاشورا و صفین برای جدا کردن صفها از همدیگر است.

اسرار پشت پرده نزد فرستاده الهی

بعد خدای متعال یک تعبیر خیلی عجیبی دارد که برای ما عبرت است «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»، این حادثه‌ها یک غیبی دارد و پشت صحنه حادثه‌ها دست خداست. خدای متعال می‌داند تا کجا باید مهلت بدهد و برای چه دارد مهلت می‌دهد، شما که مشرف نیستید! خدای متعال می‌فرماید: این که می‌بینید بنی امیه سر کار می‌آیند و قدرت پیدا می‌کنند، حتی به آنها اجازه می‌دهیم تا مقیاس عاشورا جلو می‌روند، این به خاطر یک تدبیری است که ما داریم. ما داریم یک کاری پشت صحنه می‌کنیم و اینطور نیست که اینها دارند به دین خدا ضرر می‌زنند و راه خدا را سد می‌کنند و خدای متعال حریف آنها نیست. نه اینطوری نیست، ما داریم صفها را جدا می‌کنیم. غیبی دارد این واقعه‌ها ولی شما مشرف به غیب نیستید.

خدای متعال یک انبیائی را انتخاب می‌کند و آنها را مشرف به این غیب می‌کند. خدای متعال می‌فرماید عالم الغیب، آن کسی که غیب

عالم در دست اوست خدای متعال است، «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» (جن/۲۶) پس خداوند کسی را بر این غیب آگاه نمی‌کند، «إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (جن/۲۷) مگر کسی که خدای متعال برای رسالت انتخاب کرده و یک مأموریتی می‌خواهد روی دوشش بگذارد. پس چون خداوند به او مأموریت می‌دهد پشت صحنه‌ها را هم به او نشان می‌دهد. انبیاء به اندازه رسالتشان به آن غیب الهی راه داشتند و حضرت چون خاتم اند و جامع اند اشراف به آن غیب در مقیاس حداکثر دارند.

اینکه در روایات آمده علوم الهی هفتاد و سه اسم است، یکی از آنها «اسم مستأثر» است و مابقی تمام در اختیار ماست، این یعنی این غیب یک امر عجیب و غریبی است و خدای متعال هیچ کسی را به غیب مشرف نمی‌کند الا کسی که به او مأموریت بدهد. تازه وقتی رسول می‌فرستد و غیب را به او می‌خواهد الهام کند و وحی بفرستد، «فَإِنَّهُ يُسَلِّكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» محافظانی می‌گذارد که مبدا شیاطین به این غیب راه پیدا کنند و دست ببرند و چیزی گیرشان بیاید. بنابراین پشت صحنه این اتفاقات غیب و در محضر خداست، ما

شما را هم مطلع نمی‌کنیم و اصلاً بنا نیست مطلع کنیم، بلکه آنهایی که مأموریت دارند باید نقشه راه را بدانند. در شب حمله نقشه را به فرماندهان می‌گویند آن هم به اندازه فرماندهی شان، به هرکسی که نمی‌گویند نقشه راه چیست چون اینها اسرار است و اگر افشا بشود کار خراب می‌شود.

در یک حدیثی دارد که به امیرالمومنین گفتند: چرا شما معاویه را از سر راه بر نمی‌دارید؟ شما که می‌توانید این کار را بکنید. خود حضرت امیر فرمودند که من می‌توانم از همینجا او را از تخت پایین بکشم، ایشان گفتند من دستم بالا برود اجابت می‌شود و بساط او جمع می‌شود اما «وَلَكِنَّا لِلَّهِ خُزَّانٌ لَا عَلَى ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ وَلَا إِنِّكَارَ عَلَى أَسْرَارِ تَدْيِيرِ اللَّهِ»^۱ این که می‌بینید من صبر می‌کنم برای این است که ما خزانه دار خدا هستیم، مقصودم این نیست که طلا و نقره‌های خدا دست ماست! این که دست ماست و قیمتی هم ندارد، ما اسرار تدبیر خدا را ما می‌دانیم. ما می‌دانیم چرا به بنی امیه مهلت می‌دهد، چرا به معاویه مهلت می‌دهد، چرا صفین به پا می‌شود و چرا به اینها مهلت

می دهد که ماه ها و سال ها حکومت بکنند. ما اسرار تدبیر خدا را می دانیم لذا صبر می کنیم. «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیا/ ۲۶-۲۷)، ما عباد مکرم خدا هستیم و سبقت بر خدای متعال نمی گیریم.

خدای متعال وقتی داستان این حمراء الاسد را ذکر می کند و داستان فرصتی که به کفار داده می شود می فرماید که اینها یک غیب و پشت صحنه ای دارد. چرا عاشورا به پا می شود؟ چرا خدای متعال اجازه می دهد بنی امیه تا این حد جلو بروند؟ آنها یک غیبی و یک پنهانی دارد. من دارم صفها را از هم جدا کرده و مومنین را خالص می کنم. من دارم صف کفار را می رسانم به آن قله ای که باید برسند تا باطنشان آشکار شود. شما را هم به این غیب مطلع نمی کنم بلکه انبیائی دارم که به این غیب من به اندازه مأموریتشان راه پیدا می کنند. شما چه کار می کنید؟ «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» شما به انبیاء و خدا ایمان بیاورید و وقتی بهتان می گویند برویم دیگر تردید نکنید.

وحی انبیاء اقسامی داشته که یک مورد آن از جنس خواب است. وقتی نبی اکرم می گوید خواب دیدم که ما رفتیم مکه در حالی که سال

ششم هجرت بوده و مکه دست قریش است و آمدند و احد به پا کردند و جنگهای متعدد، این حکمتی دارد. حضرت می گویند من خواب دیدم رفتیم حج انجام دادیم، پس مردم مدینه و اطراف مدینه را دعوت می کنند و هزار و پانصد نفر راه می افتند و بدون سلاح برای حج می روند، این یک پشت پرده غیبی دارد که شما آن را نمی دانید. پس اگر شما دنبال این پیامبر حرکت کنید ضرر نمی کنید.

ظاهرش این است که یک عده ای نیامدند، پس قرآن می فرماید: اینهایی که نیامدند و مُخَلَّفین و جا مانده های از حضرت که از این سفر و برکاتش جا ماندند، اینها کسانی بودند که سوء ظن به خدا و رسول داشتند و می گفتند این پیامبر نمی داند چه کار می کند! العیاذ بالله خواب دیدی خیر باشد! با یک خواب برداشتی امت را می بری در دهان شیر؟! «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا» (فتح/ ۱۲)، شما سوء ظن به خدا داشتید و می گفتید حضرت دارد همه را به کام مرگ می برد و احدی از اینها به مدینه برمی گردند. می گوید شما سوء ظن نداشته باشید، یک غیبی دارد این واقعه ها که این غیب هم دست شما نیست. ما این غیب را به شما نمی دهیم بلکه

به انبیائمان می‌دهیم. شما ایمان به انبیاء ما بیاورید و بدانید این کار یک حکمتی دارد.

«وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (آل عمران/ ۱۷۹)، اگر ایمان آوردید و بعد مسیر را با تقوا ادامه دادید پس برای شما پاداشی بزرگ است. بنابراین فقط کافی نیست که ما پیامبر را بپذیریم و بدانیم این پیامبر غیب الهی در دستش است، بلکه باید تقوا هم داشته باشیم و با او همراه بشویم. تقوا یعنی با طرح او حرکت کنید، به او ایمان بیاورید، با او راه بروید از او هم جدا نشوید. «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه/ ۱۱۹)، تقوا یعنی با رسول خدا راه رفتن حتی اگر شما را می‌برد در کام شیر بروید، حتی اگر می‌بردتان به سمت مکه و صلح حدیبیه بروید و نترسید.

اگر شما پیامبر را قبول کردید و به او مومن شده اید، اگر غیر از ایمان تقوا هم داشتید، همپای او راه رفتید و از او فاصله نگرفتید، اگر وقتی کار سخت شد او را تنها نگذاشتید و جان خودتان را نگرفتید و فرار کنید، «فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» من برایتان یک مزدی که مزد عظیم است در نظر گرفته‌ام. عرض کردم آن طرف عذاب مهین و عذاب

ایم است، این طرفش هم اجر عظیمی است که خدای متعال در نظر گرفته که حالا توضیح دارد.

پس داستان این است که خدای متعال یک غیبی دستش است و براساس این غیب انبیاء را می فرستد. آنها هم یک کاری در عالم می کنند و مأموریتی دارند و باید امتی بسازند. پیامبر امت را می برد در صحنه جنگ و صلح و در صحنه سختی ها و فتنه های سنگین. پس باید ایمان به انبیاء داشت و همراه آنها حرکت کرد.

تنها راه باقی ماندن امکانات

بعد می فرماید: یک عده ای هستند که همراه امام نمی آیند. سیدالشهداء می آیند کربلا و دعوت هم می کنند و می گویند هر کسی می خواهد بیاید. «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا» به مردم کوفه و بصره نامه می نویسند و مخفیانه هم نمی آیند، ایشان همه را بر سر این سفره پر برکت دعوت می کنند اما یک عده ای بخل می ورزند که امکانات خودشان را بیاورند و خرج رسول خدا کنند. آنها حیفشان می آید و می خواهند امکانات خودشان را برای خودشان نگه دارند. اما مگر شما می توانید امکانات تان را نگه دارید؟! «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل/۹۶)، هرچی نزد

شماست نابود می شود و تنها راه ماندن امکانات این است که اینها را به خدا برگردانید. اینها را باید خرج رسول خدا کنید چرا که آن جان و مال و امکاناتی که خرج رسول خدا می شود می ماند. انهایی که با سیدالشهداء آمدند ماندگار می شوند اما آنهایی که با سیدالشهداء نیامدند همه امکاناتشان نابود می شود.

در این صحنه سختی که انبیاء قدم می گذارند و سیدالشهداء قدم گذاشتند، «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ» (آل عمران / ۱۸۰) گمان نکنید آن چیزهایی که خدای متعال از فضلش به شما داده را اگر برای خود بردارید برایتان خیر است! شما که طلبکار خدا نبودید بلکه هرچه خدای متعال به شما داده از فضل است پس همین هایی که من به شما دادم را به من برگردانید و در راه انبیاء خرج کنید. آنهایی که این امکاناتی که من از سر فضل خودم به آنها دادم را حاضر نیستند به من برگردانند، خیال نکنند این بخل برایشان خیر دارد! اگر مال و جان و آبرو را آنجایی که باید برای خدا خرج کنی خرج نکردی، بدان که خیری در این بخل نیست. بل هو شر لهم، نه این که خیر نیست بلکه شر هم هست برایتان. اگر

مالی که باید خرج رسول خدا بشود را نگه ندارید این برای شما شر می‌شود.

«سَيَطُوقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»
 «ما این امکانات را که ازتان می‌گیریم! چه کسی این امکانات را با خودش برده است؟! «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» (حدید/۷)، به خدا و رسول ایمان بیاورید و حالا که ایمان آوردید امکانات تان را با او خرج کنید و با او حرکت بدهید. انفاق یعنی جانت خرج رسول خدا بشود پس هرجایی جان را خرج کردن که انفاق نیست. مال خرج کردن که انفاق نیست بلکه انفاق یعنی مالت را در راه پیامبر خدا خرج کنی.

الان ببینید در غرب یک دستگاه‌هایی دارند به اصطلاح کمک می‌کنند به محرومین اما این که انفاق نیست. خرج توسعه کردن که انفاق نیست، خرج دین خدا کردن انفاق است. «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» شما را خلیفه دیگران قرار دادیم و این امکانات را فردا از شما هم می‌گیریم. هارون وقتی داشت از دنیا می‌رفت به وزیرش گفت اگر می‌شد ما این ملک را از دست نمی‌دادیم!

وزیر گفت: اگر می شد از دست ندهی که به تو نمی رسید و دست قبلی ها می ماند!

ما مستخلفیم دیگر؛ اینهایی که بخل می ورزند و جانشان و مالشان را خرج امام حسین نمی کنند، خیال می کنند می توانند جانشان را نگه دارند؟! اینطوری نیست که می توانند مالشان را نگه دارند. «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»، همه اینها را از شما می گیریم. ما یک مهلتی به شما دادیم و اگر نگه داشتید این چیزها را در قیامت بار گردنتان می شود.

یک تعبیری امیرالمومنین دارند و می گویند: این فقرا در واقع کارگر شما هستند. اینها کسانی هستند که اینجا اموال و امکانات شما را می گیرند و از گردنه ها رد می کنند، بعد آن طرف به شما برمی گردانند. خودتان که نمی توانید این مال و امکانات را از گردنه ها عبور بدهید اما وقتی اتفاق کردید از این گردنه ها عبور می کند و آن طرف خدای متعال به شما پس می دهد، بهترش را هم پس می دهد.

می فرماید: اینهایی که بخل می ورزند، خیال نکنند اگر جانشان را برای امام حسین خرج نکردند برد می کنند، این نه فقط خیر نیست

بلکه شر است و همین جان و بالت می‌شود. جانی که نگه داشتی و خرج امام حسین نکردی، مالی که نگه داشتی و آبرویی که خرج نکردی، این بار گردن خودتان می‌شود. این باطن عمل ماست. ما امکاناتی که از خدا می‌گیریم اگر به خدا برنگردانیم بار ما می‌شود.

اگر به خدا برگردانیم که شکر یعنی همین، شکر یعنی از دست خدا گرفتن و به خدا برگرداندن. آدمی که با خدا داد و ستد می‌کند این شاکر است. اگر این کار را نکردیم و شکر نعمت نکردیم بار گردن ماست. همین امکانات هستند که در قیامت ما را جهنمی می‌کنند و ما با این امکانات از خدا دور می‌شویم. «سَيَطُوقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»، خدای متعال اسرار عمل ما را میداند که دارید چه کار می‌کنید.

حضرت در سحر عاشورا این آیه را می‌خواندند و تطبیق می‌کردند در کار خودشان «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ * إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ». این صحنه عاشورا صحنه جدا شدن خبیث و طیب است. این فرصتی که

ما به یزید می دهیم امکاناتی که به یزید می دهیم برای جدا شدن صف حق و باطل است. به تعبیر دیگر این عاشورا یک غیبی دارد و غیبش دست شما نیست، غیبش دست سیدالشهداست. اگر شما ایمان بیاورید و متقی باشید و با سیدالشهداء حرکت کنید به مقصد و به اجر عظیم می رسید، ولی اگر ایمان نیاوردید و سوء ظن داشتید یا اینکه بخل ورزیدید و امکانات تان را نیاوردید با حضرت خرج نکنید، این امکانات را از شما می گیریم ولی بارش روی دوش شما می ماند.

گفتار ۴

حب الدنيا، مانع همراهی با کاروان امام حسین (علیه السلام)

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تَتْلُمُونَ فَتِيلًا» (نساء: ٧٧)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۱ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ جامعه باید قبل از اقدام به جهاد، مقدماتش را فراهم کند. اگر کسی هنگام فراهم کردن این مقدمات عجله کند کارش به جایی می‌رسد که زمان جهاد دنبال فرصت برای ایجاد مقدمات می‌گردد. در تاریخ هم این امر وجود داشته و زمانی که امام حسن دستور دادند که جهاد متوقف شود عده‌ای با حضرت مخالفت کردند ولی در زمان امام حسین که ایشان قیام کرد، امام را همراهی نکردند و به امام می‌گفتند صبر کنید. ما نباید در مقابل طرح امام، برای خودمان برنامه بریزیم و باید امام را همراهی بکنیم. ریشه این عدم آمادگی حب دنیا است. انسان اگر به دنیا وابسته باشد نمی‌تواند با امام همراهی بکند. ولی اگر انسان بداند که اگر با خدای متعال وارد معامله بشود و جهاد کند سود می‌کند، دیگر از دنیا دل می‌کند. جهاد در راه خدا یک معامله دوسر برد است؛ چه انسان کشته بشود و چه پیروز بشود، در آخر اجر می‌برد.



ایجاد مقدمات جهاد

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا » (نساء / ۷۷) در این آیه نورانی، خدای متعال شرح حال عده‌ای را نقل می‌کند که بدون این که زمینه‌ها را برای همراهی اولیاء خدا و جهاد در راه خدا فراهم کنند تقاضا می‌کردند که خدای متعال دستور جهاد نازل کند و این باب به روی آن‌ها باز بشود. حالا اگر واقعا تقاضایشان هم حقیقی باشد و منافق نباشند.

این‌ها قبل از این که خود را مهیا کنند و آماده بشوند برای یک چنین کار بزرگی از خدای متعال درخواست می‌کردند و به نبی اکرم عرضه می‌داشتند که چرا دستور به ما داده نمی‌شود برای حضور در میدان جهاد و درگیری و وقتی خدای متعال تکلیف کرد برای آن‌ها که وارد میدان جنگ بشوند در آن فرصت‌هایی که باید آماده بشوند آماده

نشده بودند تازه حالا مهلت می‌خواستند و دنبال این بودند که خدای متعال مهلتی به آن‌ها عنایت نکند. عزمی داشتند که «لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ» چرا این تکلیف سنگین را در این فرصت بر ما لازم کردی؟ چرا یک فرصت دیگری به ما نمی‌دهید؟ «لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» یک فرصت کوتاه دیگری که البته این کوتاه بودنش به خاطر کوتاه بودن عمر دنیاست. چرا به ما فرصت دیگری نمی‌دهید که بمانیم یا لا اقل آماده بشویم؟

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» بهشان بگو تمام سرمایه‌ای که خدا در دنیا قرار داده اندک است چون ظرف دنیا کوچک است. «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى» آن‌هایی که در فرصت دنیا راه دنیا را طی کنند با اولیاء خدا همراه بشوند اهل تقوا باشند آخرت برای آن‌ها بهتر است «وَلَا تُظَلِّمُونَ فَتِيلاً» هیچ مؤمنی از مرگ خسارت نمی‌کند. همه مؤمنین بعد از مرگ برایشان بهتر از قبل از مرگ است و فرقی نمی‌کند چطور می‌میرند.

حالا روایاتی داریم که این آیه را تطبیق کرده به داستان سید الشهداء علیه السلام. در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم که از اصحاب نورانی امام باقر و امام صادق علیهما السلام است نقل شده که امام باقر فرمودند «وَاللَّهِ لِلَّذِي صَنَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ كَانَ خَيْرًا

لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»^۱ حضرت فرمودند آن کاری که امام مجتبی علیه السلام کردند، یعنی همان صلح امام، برای این امت منافعش از آن چه خورشید بر او می تابد بیشتر بود. بعد فرمودند آیه شریفه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» در باب امام مجتبی نازل شده. یک عده ای زمان امام حسن بودند که وقتی به آنها گفته می شد «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» می گفتند چرا برای ما قتال واجب نمی شود؟ حضرت فرمودند این قسمت ناظر به امام حسن علیه السلام است.

می دانید خیلی از کسانی که با امام حسین به کربلا نیامدند و کمک نکردند، کسانی بودند که وقتی امام مجتبی در آن فرصت، ناچار به صلح شد، با امام مجتبی درگیر بودند و خطاب به ایشان می گفتند «يَا مُذِلُّ الْمُؤْمِنِينَ». عده ای از کسانی که امام حسین را در داستان کربلا تنها گذاشتند، همان هایی بودند که آن موقع به امام حسن می گفتند که شما ما را در مقابل معاویه ذلیل کردید.

در ادامه روایت فرمود این قسمت «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» ناظر به ماجرای سید الشهداء علیه السلام است. وقتی به آنها گفته شد بیایید و وارد میدان جنگ بشوید «قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا

أَخْرَجْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» گفتند این راه دیگر به سمت پیروزی نمی‌رود؛ چرا فرصتی به ما نمی‌دهید؟ در بعضی روایات گفته شده این «أَجَلٍ قَرِيبٍ» یعنی دوره ظهور امام زمان. یعنی آن‌ها می‌گفتند که الان دیگر فایده ندارد که با امام حسین برویم؛ پایان این راه حتما کشته شدن است و پیروزی ممکن نیست. چرا الان برای ما جهاد را واجب کردید؟ بگذارید وقتی امام زمان ظهور کردند، آن موقع می‌رویم همراه امام زمان می‌جنگیم که این جنگ یک فایده‌ای داشته باشد و نتیجه بدهد. ببینید خیلی عجیب است. وقتی بهشان می‌گویند با امام حسین بروید، می‌گویند صبر کنید امام زمان تشریف بیاورند؛ آن موقع می‌رویم و کار را تمام می‌کنیم. پیداست که این‌ها آدم‌های معمولی نبودند و کسانی بودند که منتظر ظهور و پیروزی جبهه اهل بیت بودند.

بنابراین اگر اصل زندگی انسان، همراهی با امام نباشد این طور می‌شود. روزی که امام بگوید نجنگیم و دست بکشیم، دنبال هوس خودش است و روزی که بگوید بیاید در کنار من بجنگید باز هم دنبال هوس خودش است. اگر کسی نخواهد در طرح امام حرکت کند، آن روزی که امام دستور می‌دهند که فعلا توقف کنید تا زمینه مهیا بشود، دنبال قتال و درگیری خودش است و خودش برای خودش یک طرح کنار امام دارد و آن روزی هم که بگویند بیاید بجنگید هم برای خودش

طرح می‌ریزد که فعلا باید صبر کنیم. همین‌هایی که در ماجرای عاشورا با سید الشهداء همراه نشدند، آن روز به امام مجتبی اعتراض می‌کردند که چرا شما قیام نمی‌کنید. نه اعتراض این‌ها به امام حسن به جاست نه یاری نکردن امام حسین.

در ادامه می‌فرماید «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» حالا اگر بخواهیم آیه را در وزان سید الشهداء معنا کنیم، یک کمی متفاوت می‌شود. خدای متعال می‌فرماید به آنها بگو تمام دنیا، سرمایه اندکی بیش نیست. «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى» ببینید مجاهده و فدا کردن جان در راه خدا، مقدماتی می‌خواهد. کسانی که از دنیا بزرگ تر نشده اند و نسبت به دنیا راضی هستند و احساس می‌کنند که خیلی فرصت‌های تجربه نشده‌ای در دنیا دارند، هیچ وقت موفق به همراهی با اولیاء خدا نمی‌شوند.

حب دنیا، مانع همراهی با امام

خدای متعال در سوره مبارکه براءت که به وجود مقدس نبی اکرم دستور داده که صفتان را با کفار و مشرکین جدا کنید، موانع همراهی و لوازم همراهی حضرت را در این درگیری بیان می‌کند. در این سوره خیلی فوق العاده بیان شده که چه چیزهایی مانع می‌شود تا وقتی پیامبر خدا پا در میدان می‌گذارد، انسان نتواند همراه حضرت بیاید و چه

سرمایه‌هایی اگر با انسان باشد، او را موفق به یاری پیامبر می‌کند. یکی از آیاتی که در این سوره، به آسیب شناسی آن‌هایی را که مُخَلَّف می‌شوند و از قافله رسول خدا که به سمت خدا می‌شتابد جا می‌ماند می‌پردازد این است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْخُذْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» (توبه/۳۸) چرا وقتی به شما می‌گویند در راه خدا کوچ کنید، سنگین می‌شوید و به زمین می‌چسبید؟ چرا سبک‌بال نیستید و نمی‌توانید حرکت کنید؟ «ما لَكُمْ» چه گیری دارید؟ چه منفعتی شما را از این اجابت دعوت خدا باز داشته است؟!

در ادامه آسیب شناسی می‌کند. «أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» آیا شما به حیات دنیا راضی شده اید؟ این دنیا کفایتان می‌کند و برای شما بس است؟ بعد می‌فرماید «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» این چیزی که شما به آن دل خوش کرده اید، در مقابل آن چه که خدای متعال برای شما در نظر گرفته، خیلی اندک است. شما به کم راضی شده اید. اگر خدای متعال و رسولش شما را دعوت می‌کنند که کوچ کنید، برای این است که می‌خواهند به شما بهره‌های بیشتری برسانند، ولی شما به دنیا قانع هستید و سنگین می‌شوید.

کسی که به دنیا راضی می‌شود، نمی‌تواند کنار رسول خدا در میدان جنگ شرکت کند چون سبک بال نیست. بعضی‌ها هستند که وقتی دعوت به دنیا می‌شوند، خیلی راحت حرکت می‌کنند، ولی وقتی به آنها بگویی در راه خدا کوچ کن، برایشان سنگین است. این به خاطر رضایت به دنیا است. «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» سرمایه دنیا در مقابل آن سرای آخرتی که خدای متعال برای شما در نظر گرفته است، خیلی کم و کوچک و اندک است. حالا در این آیه شریفه هم همین طور است «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ».

ما همیشه در حال داد و ستد هستیم؛ جوانی، آبرو، پول و همه چیز خود را خرج چیزهای مختلف می‌کنیم. نکته این است که در مقابل این‌ها چه چیزی می‌گیریم و در کدام بازار خرید و فروش می‌کنیم. باید بینیم بازار ما بازار دنیا است یا آخرت؛ خریدار ما نفس و شیاطین اند یا خدا. لذا ما همیشه در حال تجارت هستیم و باید با خدا تجارت بکنیم. تجارت کردن با خدای متعال بسیار سود آور است، ولی کار هر کسی هم نیست. فقط آن‌هایی که این بازار و خریدار را شناخته و او را با دیگران مقایسه کرده اند می‌فهمند که سود فقط اینجا است. بقیه خریدارهایی که به سراغ ما می‌آیند، چیزی ندارند و فقط می‌آیند که از ما سود ببرند، ولی خدای متعال اگر با ما تجارت بکند، هیچ سودی

برای خودش نمی‌خواهد. تجارت با خدا، برای ما دو سر سود است و تجارت با دیگران دو سر باخت است نه این که هم من سود ببرم هم او. دنیا و نفس انسان، جهنمی هستند که از آن‌ها ندای «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (ق/ ۳۰) بلند است و هر چی به آن‌ها بدهی باز طلب می‌کنند. تنها خدای متعال است که وقتی با شما تجارت می‌کند قصد سود بردن شما را دارد. واقعا هم عجیب است. خدایی که همه کائنات برای اوست و هر چیزی که ما داریم را خود او به ما عطا کرده می‌فرماید «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (بقره/ ۲۴۵) چه کسی امکاناتش را به خدا قرض می‌دهد تا خدای متعال برای او مضاعف کند؟ خدای متعال، با شما وارد تجارت شده و در این تجارت هم فقط سود بنده هایش را می‌خواسته است. این که انسان این بازار را ببیند و امکاناتش را بیاورد در این بازار و با خدای متعال معامله کند، خیلی نکته مهمی است. خدای متعال در قرآن مکررا به این اشاره کرده و می‌فرماید کسانی که با خدا تجارت کردند برنده شده‌اند نه دیگران.

خدای متعال با یک نکته لطیفی در چند آیه قبل از این، دعوت به جهاد می‌کند. «فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (نساء/ ۷۴) مقاتله بسیار کار سختی است. هم کشتن در راه خدا و هم کشته شدن در راه خدا سخت است؛ کسی خیال نکند می‌توان به راحتی در راه خدا مقاتله

کرد. در روایت فرمود کشتن در راه خدا ثوابش بیشتر از کشته شدن در راه خداست. کسانی که در رکاب امام زمان، منتظر هستند ولی شهید نمی‌شوند هم ثواب شهید را دارند؛ آن‌هایی هم که در رکاب حضرت به شهادت می‌رسند دو برابر پاداش دارند چون هم منتظر بودند و هم به شهادت رسیدند. آن‌هایی هم که در رکاب حضرت با دشمن درگیر می‌شوند و دشمن را از سر راه بر می‌دارند، ثواب بیست شهید را دارند چون بسیار کار سختی است.

حالا مقاتله یعنی چه؟ یعنی ورود به تجارت با خدای متعال. حالا کسی که این تجارت را انجام می‌دهد، اگر به شهادت ختم بشود سود می‌کند و اگر هم به پیروزی ختم بشود باز هم سود می‌کند. عنایت بکنید مقاتله فقط فی سبیل الله نیست، دشمن هم دارد مقاتله می‌کند ولی در راه طاغوت «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ» یک عده واقعا فی سبیل الطاغوت کشته می‌شوند و جانشان را در آن راه می‌دهند.

حالا چه کسانی می‌توانند وارد این قتال فی سبیل الله بشوند، «الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ» آن‌هایی که دنیا را در مقابل آخرت می‌دهند می‌توانند وارد این مقاتله بشوند. کسی که اهل این تجارت نیست نمی‌تواند دست پر خدای متعال را ببیند. اگر خدای متعال

می‌گوید دنیایتان را به من بدهید، می‌خواهد در مقابل این دنیا، آخرت را به ما بدهد. اگر ما وارد این تجارت نشویم، نمی‌توانیم به آن آخرتی که عرض شد برسیم. راه آخرت این تجارت است. بعد می‌فرماید اگر کسی بتواند این بازار را بشناسد و کالا و متاع خودش را که متاع اندکی هم هست، بیاورد و با خدا معامله بکند، چه کشته بشود و چه پیروز «فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» ما بلا فاصله به او اجر عظیم می‌دهیم.

در آیات بعد می‌فرماید «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» یک عده‌ای هستند که وقتی که به آن‌ها می‌گویند آماده بشوید و با خدا انس پیدا بکنید و در راه او انفاق بکنید تا آماده جهاد بشوید، عجله می‌کنند. حالا این‌ها یا منافق اند یا نمی‌دانند که هر چیزی مهلت و فرصتی می‌خواهد. آن وقت، زمانی که به آن‌ها دستور می‌دهند که جهاد کنید، این پا و آن پا می‌کنند و تازه دنبال فرصت می‌گردند که خودشان را آماده بکنند.

مانعی که باعث این داستان می‌شود، محبت نسبت به دنیاست. خدای متعال می‌فرماید «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى» این متاعی که شما به آن دل بسته اید و نمی‌توانید از آن جدا بشوید، در مقابل آخرت چیزی به حساب نمی‌آید. فقط کافی است شما این امکانات را با خدا معامله کنید و دنیا را بدهید تا آخرت را بگیرید. این مزد

خیلی نقد است. کسی که شهید می‌شود مزدش نقد نقد است. «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران/۱۶۹) شهدا به حیات طیبه می‌رسند. کسی هم که پیروز می‌شود مزدش نقد است. حالا مردهای بعدی خدا هم در جای خودش.

پس مانعی که بر سر راه مجاهده در راه خدا وجود دارد، اشتغال به دنیا است. ما آمده ایم تا در این دنیا تجارت بکنیم. «الدُّنْيَا سُوقٌ رَیْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ»^۱، یک عده در بازار دنیا سود می‌کنند و یک عده هم خسارت. آن‌هایی که مشتری خود را خوب انتخاب می‌کنند سود می‌کنند و تنها مشتری خوب عالم خداست. در مقابل خدا هم نفس و شیطان و جلوه‌های دنیا است. این‌ها ما را به تجارت دعوت می‌کنند ولی تجارت با آن‌ها سود ده نیست.

آن‌هایی که با سید الشهداء حرکت کردند، کسانی بودند که از دنیا بزرگ تر شده بودند. آن‌ها برای تجارت در راه خدا آماده بودند و دیگر هیچ جلوه‌ای از جلوه‌های دنیا آن‌ها را مشغول نمی‌کرد. اگر به این‌ها همه دنیا را هم بدهی قانع نمی‌شوند و دنیا را می‌دهند تا آخرت را بگیرند. زهیر از کسانی است که دیر به امام حسین ملحق شد و به

حسب ظاهر جزو عثمانی‌ها بود. امام حسین که از مکه بیرون آمدند، در راه کربلا او را شکار کردند و بعد او آمد و فرمانده لشکر امام حسین در کربلا شد. شاید در فاصله بیست روز تبدیل شد به فرمانده لشکر حضرت در روز عاشورا و یکی از جناح‌های لشکر سید الشهداء را مدیریت کرد. وقتی خبر ماجرای مسلم بن عقیل به حضرت رسید و حضرت فرمودند هر کس می‌خواهد برود اختیار دارد، زهیر به سید الشهداء عرض کرد یا بن رسول الله اگر همه دنیا عیش بود و جاودانه هم بود ما شهادت در رکاب شما را بر این عیش و خوشی جاودانه در دنیا ترجیح می‌دادیم.

دنیا علاوه بر این که مدتش کوتاه است، همیشه پر از رنج و غصه است. «دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۱ پیری و شکستگی دارد. «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ» (یاسین/۶۸) خدای متعال هر چه به انسان داده را دوباره یک به یک می‌گیرد «لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» (حج/۵) دوباره مثل دوران طفولیتش می‌شود. زهیر به حضرت عرض کرد اگر دنیا همه اش عیش بود و جاودانه هم بود ما شهادت در رکاب شما را بر این عیش و خوشی جاودانه در دنیا ترجیح می‌دادیم.

امثال زهیر هستند که آن بازارهای بزرگ تر را دیده اند و پرده‌ها از

جلوی چشمشان کنار رفته و مأنوس با عالم آخرت شده اند. انسان اگر به اینجا برسد می تواند دعوت حضرت را لیبک بگوید و با سر به طرف سید الشهداء بیايد. آن کسی که نتوانسته این مسئله را برای خودش حل کند و هنوز متاع دنیا در نظرش قیمت دارد و به حیات دنیا راضی است نمی تواند دعوت امام را اجابت بکند و زمین گیر می شود.

آن آخرتی که اصحاب سید الشهداء دنبال می کردند دیگر بهشت نبود؛ آخرت برای آن ها خود سید الشهداء بود. وقتی سعید بن عبدالله در جلوی حضرت ایستاد و چوبه های تیر را به جانش خرید و روی زمین افتاد، حضرت رفتند بالای سرش و در حالی که لحظات آخرش بود به حضرت عرض کرد آیا وفا کردم؟ توانستم به وظیفه عمل بکنم؟ حضرت فرمودند «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ» در بهشت جای تو پیش روی من است. بهشت این ها چیزی فرا تر از آن بهشتی است که ما دنبال می کنیم.

کسی که مشغول به دنیا باشد نمی تواند با خدا تجارت کند؛ دنیا می دهد و دنیا می گیرد. فقط کسی که از دنیا بزرگ تر و با عالم آخرت مأنوس بشود می تواند با خدا تجارت کند. «يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ» این ها هستند که می توانند در راه خدا و از دین خدا دفاع کنند. وقتی هم که دفاع می کنند یا به شهادت می رسند یا پیروز می شوند که

در هر صورت سود کرده اند. «وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا».

در باب اصحاب سید الشهداء، مسئله از این بالا تر بود. درست است که آن‌ها از دنیا بزرگ تر بودند و می‌فهمیدند که راه رسیدن به آخرت، امام حسین است، ولی کم کم فهمیدند که خود امام هم از دنیا بزرگ تر است و محبوب تر و مطلوب تر از دنیاست. آن‌هایی که این را می‌فهمند دیگر آخرت بدون امام را هم قبول نمی‌کنند.

بیانی که سید الشهداء نسبت به اصحابشان دارند خیلی عجیب و بلند است. «لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي» حالا حضرت در عین حالی که این طور این‌ها را تصدیق کردند گفتند من بی‌عتم را از شما برداشتم. بلند شوید و بروید. چه شما بمانید و چه نمانید، من به شهادت می‌رسم. ماندن شما مانع شهادت من نیست. شما هم اگر بمانید کشته می‌شوید. بدانید که فردا پیروزی ظاهری وجود ندارد. بعد از فرمایش حضرت، این‌ها به حضرت عرض می‌کنند ای کاش ما هفتاد تا جان داشتیم و هر بار ما را می‌کشتند و خاکسترمان را به باد می‌دادند و دوباره زنده می‌شدیم و این کار را با ما می‌کردند. بعضی‌هایشان دارند که ای کاش ما هزار بار در راه شما جان می‌دادیم؛ این که یک جان است. ما جان خودمان را برداریم، کجا برویم؟ کسی

که به امام حسین برسد و امام حسین را بشناسد و بفهمد که امام حسین مشتری جانش است، می‌داند که دیگر جایی وجود ندارد که برود. بعضی گفتند ما کجا برویم؟ اصلاً جای دیگری سراغ نداریم. جای دیگر خبری نیست.

پس کسانی می‌توانند وارد میدان دفاع از دین و اولیاء خدا بشوند که چنین صفاتی داشته باشند و مانند اصحاب سید الشهداء باشند. «الذَّابُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ» باید بتوانند جان خودشان را سپر دین و اولیاء خدا قرار بدهند. البته نه دین خدا محتاج به ماست و نه اولیاء خدا، ولی وظیفه ما این است.

حضرت از مدینه که بیرون آمدند، سران جن و ملائکه آمدند سراغ حضرت و گفتند آقا اجازه بدهید ما کار را تمام کنیم؛ چرا شما دارید به طرف کوفه می‌روید؟ حضرت فرمود که من پناهگاه شیعه‌ام. اگر بنا بر این تصرفات باشد، من از همه شما توانا ترم؛ بروید و روز عاشورا بیایید. حالا روز عاشورا هم ممکن است در یک صحنه‌هایی به آنها اجازه داده باشند، ولی این اجازه که این‌ها بیایند و دخالت کنند و راه شهادت را ببندند داده نشد. حالا سید الشهداء با این اوصاف چه احتیاجی به اصحابش دارد؟ حضرت شب عاشورا به اصحابش گفت بلند شوید و بروید. این‌هایی که شب عاشورا در کنار حضرت مانند، به گمان من

کسانی هستند که بهشتشان خود امام حسین است؛ لذا امام به او می‌فرماید «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ» نمی‌گویند تو در بهشتی؛ می‌گوید تو در بهشت پیش روی من هستی. دفاع از امام حسین این نتیجه را هم دارد.

پس یک عده‌ای هستند که وقتی بهشان می‌گویند آقا خودتان را مهیا کنید تا آن روزی که به شما می‌گویند در راه خدا جهاد کنید هجرت کنید بتوانید سبک بال باشید، به حرف گوش نمی‌کنند. بدون نماز و زکات که آدم نمی‌تواند مجاهد فی سبیل الله بشود. با ذکر خداست که آدم آماده می‌شود. حالا وقتی به همین‌ها می‌گویند که به میدان بیایید، می‌گویند به ما مهلت بدهید. مانع این‌ها متاع الدنیاست. این‌ها هنوز نتوانسته‌اند از سر سفره دنیا بلند شوند.

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى» اگر شما درست راه بروید آخرت برایتان بهتر است. وقتی خدای متعال به شما می‌فرماید به میدان جهاد بیایید، دارد شما را به بهتر از دنیا دعوت می‌کند و نمی‌خواهد چیزی از شما کم بشود. اگر او می‌گوید بیایید جانتان را بدهید، می‌خواهد بهتر از دنیا را بهتان بدهد. اما این ماجرا نسبت به اصحاب سیدالشهداء خیلی عجیب است.

در روایت فرمود صدر آیه ناظر به اصحاب امام مجتبی است.

همین‌هایی که به امام مجتبیٰ اعتراض می‌کردند، وقتی سید الشهداء پا به میدان گذاشت همراه او نشدند. «قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُّوا الزَّكَاةَ» در حدیثی از امام صادق نقل شده که «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُّوا الزَّكَاةَ» یعنی اطاعت از امام. آیه می‌گوید از امام اطاعت کنید و با او همراه باشید. اگر امام یک جایی تصمیم به صلح گرفت، شما هم با امام باشید و اگر تصمیم به قیام گرفت به یاری او بروید. این طور نباشد که به جای کنار گذاشتن هوا و هوس خود، در مقابل امام طرحی برای خودتان بریزید.

کسانی که زمان امام حسن برای خودشان طرح داشتند، روزی هم که امام حسین می‌فرمایند بیایید با من برویم، برای خودشان برنامه‌ای دارند؛ می‌گویند آقا این راهی که شما می‌روید، راه پیروزی نیست و آخرش شهادت است. این‌ها توجه ندارند که تنها راه سید الشهداء است که به پیروزی می‌رسد. سید الشهداء یک نامه‌ای به بنی هاشم نوشتند و فرمودند که اگر شما به من ملحق بشوید شهید می‌شوید، ولی اگر هم نشوید، فتحی در کار نیست؛ تنها راه فتح من هستم. راه حضرت راه فتح است، اما از بستر شهادت می‌گذرد، ولی این‌ها برای خودشان طرحی دارند و می‌گویند این که ما الان بیاییم با شما به شهادت برسیم فایده‌ای ندارد؛ صبر می‌کنیم تا امام زمان بیایند،

با حضرت می‌رویم. ما وقتی جانمان را می‌دهیم که پیروز بشویم. عبدالله بن ضحاک هم همین طور بود. موقعی که می‌خواست همراه امام حسین بشود به ایشان عرض کرد آقا من تا وقتی که امید پیروزی شما باشد، با شما هستم؛ اگر احتمال پیروزی منتفی شد اجازه بدهید من بروم. برای همین ظهر عاشورا به حضرت عرض کرد آقا من به وعده ام وفا کردم؛ دیگر پیروزی‌ای در کار نیست. بعد سوار اسبش شد و رفت. نکته همین است که اگر کسی همراه با امام نشود نمی‌تواند درست عمل بکند.

اگر همراه امام شوید باید به حرف او گوش بدهید. اگر امام یک روز دستور به سکوت بدهند یا دستور بازگشت از یک قدمی خیمه معاویه را بدهد باید برگردید. اگر هم یک روز دستور بدهند که آماده شوید تا برویم، باید همراه باشید. خیلی از این‌هایی که در کربلا به شهادت رسیدند، با امیرالمؤمنین در صفین بودند، با امام مجتبی در جنگ و صلحشان بودند و با سید الشهداء هم بودند. این‌ها کسانی هستند که وقتی گفته می‌شود «أَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» می‌روند کارشان را انجام می‌دهند و اشتباه نمی‌کنند. آن روزی که باید کنار امام مجتبی صبر می‌کردند این کار را انجام دادند و آن روزی هم که سید الشهداء به آنها فرمود بیایید، با امام حرکت کردند و به شهادت رسیدند. این چیزی است که

ضرورت حرکت است. پس اگر انسان اولاً از دنیا بزرگ تر نشد و ثانياً با امام همراه نشد و خودش برای خودش طرح داشت، به مقصد نمی‌رسد.

حضرت سید الشهداء در یوم الترویه یعنی روز هشتم ذی الحجه که از مکه بیرون می‌آمدند فرمودند «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ» اگر کسی جانش را در کف دستش گرفته باشد می‌تواند با من همسفر بشود. اگر آماده لقاء الله است و خودش را مهیا کرده می‌تواند بیاید، ولی اگر سرش به دنیا مشغول است و سر در آخور دنیا دارد نمی‌تواند. کسی که حاضر است خون دلش را در این راه بدهد بیاید. «فَلْيَرْحَلْ» بارش را بردارد و از دنیا کوچ کند. رحلت یعنی این که دیگر قصد برگشت نداشته باشد و از دنیا به سمت عالم آخرت کوچ کند. «مَعَنَا» یعنی در این مسافرت هم خودش تنها راه نیفتد. «فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا» فقط با همراهی ما می‌توانید به لقاء الله برسید.

پس آیه می‌فرماید وقتی که به شما می‌گویند خودتان را آماده کنید و نفستان را کنار بگذارید، نباید برای خودتان طرحی داشته باشید و باید همراه امام بشوید و هر چه ایشان گفتند عمل کنید. شما زمان امام حسن یک برنامه برای خودتان ریخته اید و زمان امام حسین هم یک برنامه دیگر و در هیچ کدام این‌ها، همراه امام نبودید. تنها راه رسیدن

به فلاح و عبور کردن به سلامت از وادی دنیا همین است که انسان خودش را به امام برساند. «أَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» انسان باید وقت انفاق و اقامه صلات، خودش را آماده کند تا بتواند همراه امام حسین وارد میدان جهاد بشود. اگر این آمادگی پیدا بشود، انسان می تواند از وادی دنیا به سلامت عبور کند. ما باید از سر سفره دنیا و متاع قلیل دنیا به سمت آخرت کوچ کنیم و همسفر سیدالشهداء علیه السلام باشیم. اوصاف اصحاب سید الشهداء همین چیز هاست. آن ها کسانی هستند که وقتی بهشان می گویند «كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» با امام مجتبی تسلیم است و وقتی هم سید الشهداء راه می افتند همراه ایشان می شوند. حبیب این طور است. یکی از اسرار حرکت با امام، بزرگ تر شدن از دنیاست. انسان تا از دنیا کوچک تر باشد نمی تواند با امام حرکت کند. اگر انسان از دنیا بزرگ تر بشود می فهمد که دنیا ظرف کوچکی است. استادی داشتیم که می فرمود دنیا کفش و لباس دوره کودکی است. شما نمی توانید کفش دوره کودکیتان را بپوشید و برایتان تنگ است. اگر دنیا برای انسان کوچک بشود، احساس تنگی می کند و می خواهد به سمت خدا کوچ کند. حالا در این کوچ کردن باید مواظب باشد «فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا» خودش نباید تنهایی برود. تمام راهها بن بست است الا راه امام.

گفتار ه

نقشه‌های بنی امیه برای جدا کردن کوفیان از سیدالشهداء

«وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفُتَيَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (انفال: ۴۸) يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهُ أَلَمْ تَكُنْ عَامَمَتٍ مِّن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ لِنَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (انعام: ۱۵۸)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۲ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ در روایتی ضمن آیات تأویل شده به عاشورا حضرت اشاره کردند که ما یک اهل بیتی هستیم که معصومیم، عالم به کتابیم، خدای متعال عصمت ما را تضمین کرده و غلبه و پیروزی ما حتمی است. اگر ما نبودیم شیطان همه تان را برده بود و شیطان بر همه شما غلبه می کرد. ما هستیم که خدای متعال وعده قطعی غلبه ما را بر شیطان عنایت کرده، پس اگر می خواهید به این غلبه و طهارت و این هدایت الهی برسید با ما راه بروید. بعد حضرت فرمودند شیطان ناله ها و فریادها و هجوم هایی دارد. اما من شما را تحذیر می کنم از این که گوش بدهید به این اصغائش. کار شیطان این است که شما را دعوت می کند و پا به جفت می کند، بعد فریبتان می دهد و معجبتان می کند به امکانات خودتان، بعد می گوید من پشت سر شما ایستادم و حمایت تان می کنم، ولی وقتی آرایش جبهه حق و باطل را می بیند پا به عقب می گذارد و فرار می کند. پس اگر به حرف این بنی امیه و این آل ابی سفیان گوش دادید شما را تا آنجا پیش می برند. کار را به اینجا می رسانند و شما را می اندازند جلو، پس وقتی وارد میدان درگیری با ما شوید ما غالبیم و شما شکست می خورید. آنها شما را می برند و تا یک جایی هم پشتتان می ایستند اما وقتی پشت تان را خالی می کند که راه برگشتی نیست.



خصوصیات امام در کلام ایشان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . آیاتی را که عرض کردیم تأویل شده به عاشورا و جبهه سیدالشهداء یا جبهه مقابل حضرت که بنی امیه و پیشینیان و بعدی‌های آنها هستند و یا خود حضرت این آیات را به صحنه عاشورا تطبیق فرمودند. از جمله آیاتی که سیدالشهداء در ضمن یکی از خطابه‌هایشان بیان کردند و داستان بنی امیه را به او تطبیق کردند این آیات شریفه‌ای است که تقدیم می‌کنم که یکی در سوره مبارکه انفال است و یکی هم در سوره مبارکه انعام.

در کتاب شریف مناقب و همچنین در احتجاج نقل کرده اند که معاویه بعد از دوران امام مجتبی علیه السلام و شهادت حضرت، در دوران امامت سیدالشهداء از حضرت درخواست کردند که خطابه‌ای ایراد کنند. ظاهراً سالهای آخر دوران معاویه است که دیگر حضرت زمینه را برای قیام خودشان آماده می‌کنند. پس حضرت بر منبر رفتند و خدا را حمد کردند و صلوات بر رسول و آلش فرستادند. کسی سوال

کرد این چه کسی است که منبر رفته؟!

حضرت خود را معرفی کردند و در آن معرفی فرمودند: «نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ وَ عِترَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ ثَانِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ ۚ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»^۱ ما آن حزب الهی هستیم که خدای متعال در قرآن وعده پیروزی به آنها داده است. ما آن عترت رسول خدا هستیم که از همه به خود حضرت و رسالت ایشان و به آن اماناتی که از طرف خدا آورده نزدیکتریم. ما آن اهل بیتی که پاک و مطهرند و خدای متعال بیان فرموده که من آنها را تطهیر کردم. ما یکی از آن دو امانت سنگینی هستیم که خدای متعال به نبی اکرم عطا کرد و حضرت اینها را وقتی خودشان رحلت فرمودند باقی گذاشتند.

پس ادامه وجودی ایشان در این دو امر سنگین است که یکی ما هستیم. وجود مقدس نبی اکرم ما را کنار کتاب الله قرار داد، آن کتابی که «فِيهِ تَفْصِيلُ لِكُلِّ شَيْءٍ ۚ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ»، همه حقایق در اوست. قرآن یک ظاهر و یک مقاماتی دارد «وَتَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ ۚ» (آل

۱- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص:

عمران (۱۲۸). ما کنار آن حقیقت کتاب هستیم و حضرت ما را کنار آن کتاب قرار داد. کتابی که «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» باطل در او راه ندارد. ما در کنار آن کتاب هستیم و ما عالم به تأویل این کتاب هستیم.

بعد حضرت فرمودند: «فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ» پس شما اگر می‌خواهید سعادت‌مند بشوید دنبال ما راه بیافتید. ما حاضریم دست شما را بگیریم و شما را به مقصد برسانیم. این خصوصیت ماست که حزب الله غالبیم و همراهان ما در مسیر غلبه و پیروزی و فتح قدم برمیدارند. ما طیبین هستیم و کسی که با ما همراه شد آلوده نمی‌شود. ما با کتاب خدا همراهیم و بطون و تأویل کتاب در اختیار ماست. اگر با ما همراه شوید ما با نور کتاب شما را راه می‌بریم. پس ما را اطاعت کنید چرا که خدای متعال اطاعت ما را بر شما واجب کرده و این را کنار طاعت خودش قرار داده است. فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/ ۵۹)، بعد هم فرموده اگر در یک امری اختلاف کردید این هم باز خودتان حل و فصل نکنید بلکه مشکلات را به خدا و رسول ارجاع بدهید.

بنابراین ما یک چنین شخصیت‌هایی هستیم و خدای متعال

تضمین کرده ما را و اگر کسی با ما راه برود به مقصد می‌رسد. کتاب خدا در اختیار ماست، عصمت ما از جانب خدا تأیید شده، پیروزی و غلبه ما تأیید شده و ما نزدیکترین‌ها به رسول خدا هستیم. ما از او می‌گیریم و شما را هدایت میکنیم و از پیش خودمان حرف نمی‌زنیم. این تفاوت اهل بیت با جبهه مقابل است که هیچ کدام از این خصوصیات را ندارند، نه این کتاب هدایت الهی دستشان است، نه عصمتشان تضمین شده و نه غلبه‌شان در عالم حتمی است.

خدای متعال شما را دعوت به اطاعت ما کرده و امر کرده از ما اطاعت کنید. پس اگر با ما راه رفتید ما شما را به مقصد می‌رسانیم. بعد می‌فرماید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء/ ۸۳) اگر فضل الهی و رحمت الهی نباشد شیطان شما را با خودش می‌برد. خدای متعال از سر فضل و کرمش ما را قرار داده است چرا که می‌دانید این فضل و رحمت در خیلی از روایات به نبی اکرم و امیرالمومنین تأویل شده است. فرمود که اگر فضل و رحمت الهی نبود شیطان همه شما را می‌برد همینطور هم هست دیگر، اگر امیرالمومنین نمی‌آمدند در عالم ارض ما همه مان طعمه شیطان بودیم.

شیطان آن روزی که رجز می‌خواند که همه مومنین را جهنمی

می‌کنم «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» (ص/۸۳) الا معصوم را، احساسش همین بود که با ما مواجه است. او نمی‌دانست که حریفش امیرالمومنین است و خدای متعال ما را در عالم ارض با شیطان رها نمی‌کند. «فَأَمَّا يَا تُتَيِّنُكُمْ مِنِّي هُدًى» (بقره/۳۸) پس یک چراغ هدایتی را از عالم بالا نازل می‌کند و رسول خدا و امیرالمومنین می‌آیند. لذا آن روزی که حضرت مبعوث شدند امیرالمومنین فرمودند من در غار حرا بودم و صدای ناله شیطان را شنیدم. عرض کردم: یا رسول الله این صدا چه بود؟ حضرت فرمودند: شیطان بود، «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى»^۱ هرچه من می‌بینم تو هم می‌بینی و هرچه من می‌شنوم تو هم می‌شنوی.

بعد فرمودند که شیطان با مبعوث شدن من مأیوس شد از این که کسی او را پرستد. وقتی من پا به میدان گذاشتم خدای متعال من را مأمور کرد و شیطان فهمید حریفش این بندگان خدا نیستند بلکه حریفش من هستم، لذا مأیوس شد که بتواند مردم را به پرستش خودش دعوت کند، چون من می‌خواهم به پرستش خدا دعوت کنم و شیطان می‌خواهد به پرستش خودش، بنابراین با من مقابل است.

خلاصه حضرت اشاره کردند که ما یک اهل بیتی هستیم که معصومیم، عالم به کتابیم، خدای متعال عصمت ما را تضمین کرده و غلبه و پیروزی ما حتمی است. اگر ما نبودیم شیطان همه تان را برده بود و شیطان بر همه شما غلبه می کرد. ما هستیم که مسیرمان مسیر عصمت است و شیطان در ما طمع ندارد. ما هستیم که با هدایت و کتاب الهی در عالم راه می رویم و شیطان نمی تواند ما را منحرف کند. ما هستیم که خدای متعال وعده قطعی غلبه ما را بر شیطان عنایت کرده، پس اگر می خواهید به این غلبه و طهارت و این هدایت الهی برسید با ما راه بروید. خدای متعال اطاعت ما را واجب کرده و این منت بر شما گذاشته «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا». پس اگر خدای متعال این تفضل را نکرده بود و ما را نفرستاده و به ما مأموریت نداده بود، شیطان همه شما را برده بود.

سخنگوی شیطان شدن

بعد حضرت فرمودند: «وَأَحْذَرُكُمْ الْإِصْغَاءَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ»، شیطان ناله ها و فریادها و هجوم هایی دارد. اما من شما را تحذیر می کنم از این که یک موقعی گوش بدهید به این اصغائش. شیطان حرف می زند و سخنی هم که می گوید خیلی وقتها از دهان انسانها است. امیرالمومنین فرمود یک عده ای اینطور می شوند «نَطَقَ

بِالسَّيِّئَاتِهِمْ»^۱، شیطان با زبان آنها حرف می‌زند و آنها سخنگوی شیطان هستند.

در آن حدیث نورانی امام رضا علیه السلام فرمودند که «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ»^۲ کسی که گوش بدهد و بپذیرد حرف گوینده‌ای را، این به منزله عبادت اوست. بعد حضرت توضیح دادند و فرمودند: ناطق و کسی که حرف می‌زند از دو حال خارج نیست، یا سخنگوی شیطان است و شیطان دارد با زبان او حرف می‌زند، یا سخنگوی خداست و حرف خدای متعال از زبان او جاری می‌شود. فرمود: «وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» اگر گوش به حرف شیطان بدهید این بندگی شیطان است. همین که آدم نخواست از خدا حرف بگیرد، شیطان حرف به دهانش می‌گذارد.

بنابراین ما یا مقیدیم وقتی حرف می‌زنیم حدود الهی را رعایت کنیم و حرف خدا را برزنیم، اینجا شیطان نمی‌تواند نفوذ کند و بیان ما بیان نورانی می‌شود، یا نه مقید نیستیم؛ همین قدر که مقید نبودیم حرف خدا را برزنیم شیطان با زبان ما حرف می‌زند و مسلط می‌شود. فرمود

۱- نهج البلاغة (للصباحي صالح)، ص: ۵۳

۲- الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۶، ص: ۴۳۴

اگر کسی حرف می‌زند و زبانش، زبان ابلیس است پس اگر به حرف او گوش بدهید پایانش شما را به بندگی شیطان می‌کشاند. در دنیا همینطور بوده، الان این کسانی که سر و صدا در عالم دارند و خیلی هم با سر و صدا حرف می‌زنند و از آنها با احترام یاد می‌شود این‌ها سخنگوهای شیطان بودند. اینها در آغاز این دوره تحولات در غرب و در دوره به قول خودشان روشنگری ببینید چه کار کردند؟! آنهایی هم که گوش به حرف اینها دادند همه آخر کارشان بردگی شیطان شده است.

اگر انسان به حرف کسی که از طرف خدا حرف می‌زند گوش بدهد پایانش بندگی خداست «فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ». فقط معصومین اند که کتاب خدا در اختیارشان است و سخن خدا را می‌گیرند. هر کسی هم به اندازه‌ای که سعی می‌کند زبانش زبان معصوم باشد و از معصومین بگیرد، به همان اندازه سخنش اعتبار دارد. حالا اگر نخواهد سخن معصوم را بگوید این سخنگوی از پیش خدا نیست چون خدای متعال به کسی اجازه نداده از طرف خدا حرف بزند الا آنهایی که زبانشان زبان وحی است! «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم/ ۳-۴)، از سر هوا حرف نمی‌زند بلکه

همه اش وحی است، کانه اگر کسی دنبال وحی نبود حتما شیطان دخالت می کند و حرف هوای نفسش را می زند.

هرکسی اگر دنبال این است سخن معصوم را بگوید این به اندازه ای که تبعیت از معصوم می کند، سخنش ما را دعوت به خدا می کند، پس اگر اینطوری نبود و از پیش خودش حرف می زند یا حرفهای دیگران را می زند، این می شود سخنگوی شیطان. پیداست کسانی هستند که در دوره معاویه تحت سلطه بنی امیه هستند و شیطان اینها را برده خود کرده است.

نزاع بر سر پروردگار

«هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» (حج/۱۹)، خدای متعال در این آیه از یک نزاع و اختصام و درگیری ای صحبت می کند که بر سر خداست. دو دسته دارند با هم دعوا می کنند و دعوایشان ابتدائاً سر پول و قدرت و ثروت نیست بلکه جنگشان سر پروردگار عالم است. امام صادق علیه السلام ذیل این آیه شریف فرمودند مقصود ما هستیم و بنی امیه، ما می گوئیم خدای متعال راست گفته و حرف خدا را می زنیم اما بنی امیه می گویند خدا دروغ گفت و از خودشان نقشه می کشند و طرح می ریزند. آنها می خواهند مردم را با طرح خودشان در عالم راه ببرند برای همین هم می گویند وحی ای نبود! همان حرفی که یزید در

آن مجلس وقتی سر مطهر سیدالشهداء و اسرا را در مجلس خودش دید زد «لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ» هیچ وحی ای از طرف خدا نبوده بلکه بنی هاشم با قدرت بازی می کردند و دین می ساختند و العیاذ باللله این پیامبر خدا که می گفت وحی، می خواست حکومت کند!

فرمود ما دعویمان سر پروردگار است، ما می گوئیم خدا راست گفت اما آنها می گویند خدا راست نگفت و از خودشان می خواهند طرح و نقشه برای هدایت مردم صادر کنند. حضرت فرمود: جدم با ابوسفیان جنگید، جد دیگرم امیرالمومنین با معاویه جنگید، سیدالشهداء با یزید جنگید، فرزندم امام زمان با سفیانی می جنگد که او هم از همین رشته است و این یک جریان درگیری مستمر است.

دوران، دوران معاویه است و حضرت در مجلسی که طرفداران معاویه هستند حضور دارد و این خطابه را می فرماید. ایشان خودشان را معرفی کرده و می گوید ما اینطوری هستیم که خدای متعال عصمت مان را در کتاب تضمین کرده، غلبه مان را حتمی کرده، مقربان رسول خدا هستیم و کتاب خدا در دست ماست. بیخود خدای متعال اطاعت ما را بر شما واجب نکرده و اطاعت ما را عین اطاعت خودش قرار نداده،

این فضل خدا بوده و میخواستہ شما با شیطان راه نروید. برای همین ہم ما را با این مشخصات فرستاده و بعد ہم به شما گفته دنبال اینها حرکت کنید. پس مواظب باشید، من شما را تحذیر می کنم از این که به دعوت شیطان گوش بدهید، «لِهْتَفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» چون او دشمن آشکار شماست. شیطان شما را دعوت می کند، پا به جفت تان می کند، وعده می دهد و مغرور می کند اما بعد خودش را کنار می کشد.

فریب دادن و تبری جستن شیطان از پیروانش

بعد حضرت این آیه را خواندند که «فَتَكُونُوا كَأُولِيَاءِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ» (انفال/ ۴۸)، می شوید مثل آن دوستان شیطان که ولایت شیطان را قبول کردند و پا به جفت مقابل نبی اکرم ایستادند. شیطان در دعوتش شما را به اینجا می کشاند.

شیطان به آنها گفت: «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ»، امروز شما پیروزید و مغرورشان کرد، «وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ» من هم کنار شما ایستادم؛ یعنی هم معجبشان می کند به امکانات خودشان و هم به پشتیبانی خودش، «فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ

مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ» اما وقتی این دو گروه به هم نزدیک شدند و آرایش همدیگر را دیدند، وقتی نگاه کرد به امکانات آن طرف، پا به فرار گذاشت و گفت من از شما تبری می‌جویم. حضرت فرمود کار شیطان این است که شما را دعوت می‌کند و پا به جفت می‌کند، بعد فریبتان می‌دهد و معجب‌تان می‌کند به امکانات خودتان، بعد هم می‌گوید من پشت سر شما ایستادم و حمایت تان می‌کنم، ولی وقتی آرایش جبهه حق و باطل را می‌بیند پا به عقب می‌گذارد.

مکرر این در روایات آمده که ائمه گاهی اوقات امکاناتی که در اختیار دارند نشان دادند. نقل شده امام صادق علیه السلام سوار بر حماری بودند و منصور هم با حشم و خدمش سوار بر آن اسبهای جنگی بود و با جلالت می‌رفت. به یکی از دوستان امام صادق برخورد که چرا امام صادق کنار او اینطوری می‌روند! پس حضرت فرمودند: اگر می‌دیدی آن قوایی که با من است می‌فهمیدی که عالم چه خبر است!

در یک روایتی دارد که متوکل یک مانور نظامی فراهم کرد که خیلی پیچیده بود و امام هادی علیه السلام را هم آورده بود که این مانور قدرت را ببیند. در واقع می‌خواست حضرت را تحقیر کند و بترساند و قدرت خودش را به رخ حضرت بکشد. وقتی این قوای نظامیش این

مانور را دادند حضرت فرمودند حالا یک نگاهی هم کن و قوای ما را بین! بعد حضرت یک دستی به سمت آسمان اشاره کردند، متوکل هم نگاه کرد و دید بین آسمان و زمین پر از قوای ملکوت است که همه در اختیار حضرت اند پس بیهوش و بیتاب شد. از این جنس زیاد داریم، خود سیدالشهداء همینطور است. یک جایی صفوف ملائکه را نشان دادند و فرمودند من اگر بخواهم با اینها کار را تمام می‌کنم چون اینها قوای در اختیار من هستند.

پس شیطان وقتی دیگران را تحریک می‌کند و می‌آورد در میدان، می‌گوید شما پیروزید و من هم پشت سر شما ایستادم. خب تو خودت پایت به کجا بند است که می‌خواهی دیگران را حمایت کنی؟! پس وقتی دو صف آرایش می‌گیرند، نگاه می‌کند به قوای آن طرف و می‌فهمد اشتباه کرده، «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ» پس از آنها تبری می‌جوید و پشت می‌کند.

شان نزول آیه ۴۸ سوره انفال

شان نزول آیه در باب جنگ بدر است که آمدند و به پیامبر خبر دادند که قریش کاروان تجاری شما را تهدید کرده است. پس اینها آماده شدند تا بیایند برای جنگ و یک لشکر نظامی راه انداختند. در واقع اینها می‌خواستند با آن جمعیتی مواجه بشوند که خار ندارد، پس خیلی

راحت اموال آن را مصادره کنند و بروند اما خدای متعال اینها را با یک لشکر نظامی روبرو کرد. پس خبر رسید که ما این کاروان مال التجاره را نجات دادیم شما برگردید. اما شیطان آمد و اینها را تحریک کرد که بروید چون شما پیروزید. بروید و تمام کنید کار حضرت را، حالا که ایشان آمده به میدان شما بروید و کار را تمام کنید. بعد هم گفت شما پیروزید و امکانات شما بسیار زیاد است، خودش هم گفت که من هم پشت سر شما ایستادم. اما وقتی دو صف مقابل هم قرار گرفتند و قوای نبی اکرم و آن ملائکه‌ای که پشت سر حضرت بودند را دید پا به عقب گذاشت و رهایشان کرد و گفت: «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ» من یک چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید، شما هم اگر می‌دیدید از همینجا فرار می‌کردید.

حضرت فرمود: اگر با بنی امیه راه بروید فریبتان می‌دهد و می‌گوید معاویه چنین و چنان امکانات دارد اما جبهه معاویه که جبهه غالب نیست. شیطان هم پشت سرشان می‌ایستد اما مگر خود شیطان پایش به کجا بند است که حالا بخواهد حمایت کند! او می‌گوید ما لشکر غالب هستیم، پس شما را می‌برد تا یک نقطه‌ای و وقتی به آن نقطه رسید پشت تان را خالی می‌کند. بعد حضرت یک آیه

دیگری خواندند و فرمودند آن وقت در معرض شکست قرار می گیرید و با شمشیرهای آماده و نیزه ها و سلاح های آماده روبرو می شوید. حالا آیه بعد را هم که می خوانند پیداست حضرت دارند به لشکر امام زمان تهدیدشان می کنند، یعنی اگر شما به حرف شیطان گوش بدهید یک صف آرابی در مقابل ما درست می کند اما ما حزب الله غالبیم، ما اهل بیتیم که خدا عصمت مان را تضمین کرده، دست ما پر است و دیگران چیزی دستشان نیست. این ما هستیم که خدای متعال به ما مأموریت داده شما را از دست شیطان بیرون بیاوریم و اگر ما نبودیم شیطان همه را می برد. مبادا شیطان شما را فریب بدهد و شما راه به بنی امیه گره بزنند.

ظاهرا حضرت طرح شیطان و بنی امیه را توضیح می دهند که شما را مغرور و معجب کرده و به پشتوانه خودش دلگرمتان می کند. الان در دنیای امروز دیده اید شیاطین چه کار می کنند! وقتی آرایش قوا را می بیند عقب نشینی می کند و شما را تنها می گذارد. یک وقتی هم عقب نشینی می کند و شما را می فرستد جلو که دیگر هیچ کاری از شما ساخته نیست و در مقابل شمشیرها و نیزه ها و سلاح های آماده استخوان هایتان خرد می شود.

تأویل آیه ۱۵۸ انعام به ظهور و علامت قیامت

بعد حضرت این آیه را خواندند: «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهِ» (انعام/۱۵۸)، این آیه دیگری است که در سوره مبارکه انعام است. این آیه راجع به ظهور امام زمان است که اینها ایمان نمی‌آورند الا آن وقتی که آیات الهی نازل بشود. این آیه به ظهور امام زمان در بعضی روایات تأویل شده که عرض می‌کنم.

این آیه دو تأویل دارد. وقتی آیه الهی نازل شد که فرصت ایمان آوردن تمام است. شیطان شما را می‌برد تا یک جایی که فرصت تان تمام می‌شود و با یک لشکر مجهز روبرو می‌شوید. پس نوبت ظهور غلبه ماست و شیطان شما را مقابل ما قرار می‌دهد. او شما را فریب می‌دهد به اسم غلبه و پیروزی تا وقتی که مواجه می‌شوید با لشکر امام زمان، آن وقت خودش عقب نشینی می‌کند اما دیگر فرصت ایمان هم برای شما تمام شده است. یکی از مصادیق این لشکر سفیانی است. لشکر سفیانی را حضرت در سرزمین بیداء خسف می‌کنند کما این که قارون را زمین بلعید و حضرت هم دستور می‌دهند آن سرزمین اینها را ببلعد. سرزمین عجیبی هم هست که در روایات اوصافی برایش ذکر شده است.

پس حضرت به جبهه معاویه و بنی امیه هشدار می‌دهند، این

مسیری که می‌روید اینطوری است و چیزی در دست بنی امیه نیست. آنها دست شان خالی است و فقط سر و صداشان بلند است. این که خدای متعال یک مهلتی می‌دهد «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مِثْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّهُمْ لُمِثْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (آل عمران/ ۱۷۸) اما این فرصت، فرصتی نیست که به نفع شما تمام شود. این آیه‌ای که حضرت خواندند آیه دوم در سوره مبارکه انعام است که دو تأویل برای آن ذکر شده، یکی برای وقت ظهور و یکی هم از علائم قیامت است که در روایات است زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود. اصلاً بنا ندارد زمین که از حجت خالی بشود چرا که خدای متعال شما را در عالم ارض آورده برای این که به مقام بندگی برسید، پس آن حلقه اتصال شما به خدا همیشه باید باشد. امام حی و در دسترسی باید همیشه باشد، لذا امام زمان هم اگر چه غایب اند ولی حتماً طرحشان در دسترس است و ما می‌توانیم با حضرت مرتبط بشویم، طریق ارتباط یک بحثی دارد.

لذا در قرآن می‌فرماید: «وَرَابِطُوا إِمَامَكُمْ الْمُتَنَظَّرَ»^۱ ما به ارتباط با امام مکلف هستیم. این امام همیشه در عالم ارض است الا چهل روز

برپا شدن قیامت، حالا این روز معنایش چیست نمیدانم! ولی خدای متعال فرمود چهل روز برپایی قیامت حجتش را از زمین برمی دارد. چرا برمی دارد؟ چون دیگر بناست عذاب نازل بشود و باب توبه بسته می شود. وقتی حجت روی زمین نیست دیگر امکان رجوع نیست. تا آنجایی امکان توبه هست که حجت روی زمین است، شما فقط تا آن موقع می توانید از دست شیطان نجات پیدا کنید و خودتان را به امام برسانید. «فَعِرُّوا إِلَى اللَّهِ» (ذاریات / ۵۰) می توانید فرار کنید ولی وقتی خدای متعال حجت را از عالم برداشت و این رشته اتصال قطع شد دیگر امکان نجات نیست.

حضرت فرمود: باب توبه بسته شده و اینها کسانی هستند که وقتی قیامت برپا می شود، عذاب قیامت آنها را فرا می گیرد. این یک تأویل این آیه است که «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» اینها می گویند آیات الهی نازل بشود اما آن آیه وقتی نازل می شود که دیگر فرصت ایمان تمام است. تا وقتی آن آیه غیبی نازل نشده شما مجال دارید اما وقتی بنا شد صحنه قیامت و آن حقایق عالم اظهار بشود دیگر فرصت توبه و رجوع نیست.

تأویل آیه ۱۵۸ انعام به ظهور امام زمان

تأویل دیگری که شده نسبت به امام زمان است؛ این آیه الهی ظهور پیدا می‌کند، چون یکی از عناوینی در قرآن برای امام زمان است این است که حضرت آیه غیبی خدا هستند. یکی از خصوصیات حضرت که در سوره مبارکه یونس آمده این است که «وَيَقُولُونَ لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» (یونس / ۲۰) این کفار برای این که کتاب الهی را کوچک کنند می‌گویند حضرت موسی معجزه آورده، ید بیضاء آورده بود، عصا آورده بود، حضرت عیسی یک چیز دیگری آورده است، اما شما چرا اگر رسول خدا هستید نشانه‌ای از خدا نیاوردید؟! یک نشانه و قدرتی بیاور که معلوم باشد از طرف خدا آمدی!

حضرت فرمودند: «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» قبول دارم که اگر پیامبری که می‌آید باید دستش از غیب پر باشد و یک چیزی بیاورد با خودش ولی این اختیارش در دست خداست. «فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» شما منتظر باشید من هم منتظرم تا خدای متعال اجازه بدهد و آن کلمه غیبی را بیاورم و کار را تمام کنم. فرمود: این کلمه غیب امام زمان است.

حضرت آن آیه غیبی الهی است لذا آنها می‌گویند: «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا

ایمانها لَمْ تَكُنْ أَمَنْتُ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا» آن کسانی که از قبل وارد وادی ایمان نشده باشند وقتی امام زمان ظهور می کند دیگر فایده ای ندارد. حضرت وقتی ظهور می کنند در روایات دارد یوم الاستبدال است، یعنی وقتی حضرت ظهور می کنند یک عده ای وقتی مشی حضرت و برنامه ایشان را می بینند از این طرف می روند آن طرف، به ظاهر مومن بودند اما می روند طرف جبهه منافقین. از جبهه کفار هم یک عده ای می آیند این طرف و می فهمند که این حق است. اما این که می فرماید وقتی حضرت ظهور می کنند دیگر راه برگشت بسته می شود این ظاهرا آن نقطه غلبه حضرت است. یعنی اینها ادامه می دهند کارشان را و تا می توانند با حضرت می جنگند آن وقت دیگر حضرت مأمور می شوند بساط اینها را جمع کنند و جمع هم می کنند. این جمع کردن هم در یک جایی طوفان است، در یک جایی خسف است، طوری که خیال می کنند طوفان هم در دست امام زمان است. «يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» (طلاق/ ۱۲) آن امر و فرمان الهی که در سماوات و ارض نازل می شود در دست امام است چون او صاحب الامر است. حضرت دستور به خسف یا دستور به طوفان می دهند کما این که در باب حضرت موسی هست که به حضرت موسی اجازه داد

دریا را باز بکند و برود، بعد هم دریا را نبندد.

پس امام زمان هم این کارها را انجام می‌دهند. آن لحظه‌ای که لحظه غلبه حضرت است دیگر فرصت تمام می‌شود. امام زمان تا یک جایی فرصت می‌دهند و بنا نیست دوباره بازی در بیاورند، پس به یک نقطه‌ای می‌رسد که حضرت دیگر نمی‌پذیرند و کار را تمام می‌کنند. البته این هم به انحاء مختلف است، یک قسمش حالا سخت گیری‌های خودشان است اما قسمت عمده تصرفات حضرت از طریق آیات الهی است مثل خسف، طوفان، زلزله.

دارد که حضرت وارد مدینه می‌شوند و والی نصب می‌کنند. بعد که حضرت می‌روند بیرون والی حضرت را می‌کشند. حضرت برمی‌گردند و خیلی تعبیر روایت تند است که چه بر سر اینها می‌آورند.

بنابراین اینجا دیگر ایمان آوردن فایده ندارد. لذا این آیه که تأویل شده به ظهور امام زمان، «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» - این کسب خیر هم یک نکته‌ای است و احتیاج به گفتگو دارد - پس اگر کسی ایمان نیاورده باشد دیگر آنجا ایمان آوردن فایده ندارد. وقتی حضرت به نقطه غلبه می‌رسند کار را تمام می‌کنند. مثل این که فرعون همه مقاومتش را در مقابل حضرت

موسی کرده بعد وقتی دست برتر حضرت موسی را می بیند و می بیند که این موسای کلیمی که هیچی به حساب نمی آورد مثل این که خیلی چیز دستش است و دریا را به هم می آورد، می گوید: «قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (یونس / ۹۰) ، همان خدایی که بنی اسرائیل قبول دارند من هم قبول دارم!

خدا می فرماید: الان نه، الان دیگر قبول نیست. البته بعضی ها گفتند که ایمان آورد و پاک هم از دنیا رفت! یک آقای در کتابش نوشته فرعون مومن از دنیا رفت چون ایمان آورد و دیگر گناه هم نکرد بعد همین آدم به وجود مقدس حضرت ابوطالب پدر امیرالمومنین که می رسد می گوید پیامبر خدا خیلی از خدا خواستند که او مومن از دنیا برود ولی خدا قبول نکرد! می گوید فرعون مومن از دنیا رفت اما پدر امیرالمومنین که در روایت امیرالمومنین فرمود نور او بر انوار همه غلبه می کند در قیامت الا چهارده معصوم، کافر از دنیا رفت!

بنابراین حضرت این آیه را خواندند و فرمودند: این مسیری که شما به همراهی شیطان می روید اگر به آن گوش بدهید به این دعوت شیطان که دعوت بنی امیه است، شما را به یک نقطه ای می برد و

پشت تان را گرم می کند. بعد وعده می دهد و عجب ایجاد می کند. الان ابر قدرت های دنیا چطوری اند؟ احساس شان همین است، هیچ حد و حسابی برای خودشان نمی بینند. بعد حضرت این را تطبیق کردند در صبح عاشورا به بنی امیه «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غافر / ۲۷)، اصلاً قائل به یوم الحسابی نیستند. حساب و کتابی نمی خواهند و خودشان را خدای عالم می دانند. شیطان شما را تا آنجا پیش می برد بعد یک جایی پشت تان را خالی می کند که دیگر کاری از شما ساخته نیست.

همینطور هم هست دیگر این جبهه بنی امیه رفتند تا سفیانی، یک روزی پشت سر سفیانی هم اینها می ایستند اما حضرت آنها را خسف می کنند و دیگر ایمان هم فایده ندارد. آنجایی که قدرت حضرت موسی ظاهر شد دریا را به هم آورد ایمان آوردن به حضرت موسی دیگر ممکن نیست. وقتی حضرت مأمور به مواخذه هستند در دوره ظهور دیگر فایده ندارد این ایمان! و الا در ابتدای ظهور حضرت که هنوز موقع قهر و عذاب نیست و هنوز دوره استبدال است، یک عده می آیند این طرف و یک عده می روند آن طرف. بعد به یک نقطه ای می رسد که حضرت می خواهند بساط را جمع کنند. آنجایی که اسم اعظم حضرت

آشکار می شود دیگر جای برگشت نیست!

حضرت فرمودند: اگر به حرف بنی امیه و آل ابی سفیان گوش دادید، شما را تا آنجا پیش می برند. کار را به اینجا می رسانند و شما را می اندازند جلو، پس وقتی وارد میدان درگیری با ما شوید ما غالبیم و شما شکست می خورید. آنها شما را می برند و تا یک جایی هم پشتتان می ایستند اما وقتی پشت تان را خالی می کند که راه برگشتی نیست. یک جایی خودش را کنار می کشد که دستتان خالی است. همینطور هم شده واقعا جبهه ابی سفیان همینطورند، می روند تا جریان سفیانی اما به یک نقطه ای می رسند که حضرت مجبورند بساطشان را جمع کنند. اما خب آنها گوش نکردند به فرمان سیدالشهداء چون اگر گوش می کردند نباید عاشورا به پا می شد.

گفتار ۶

توطئه نرم بنی امیه برای اخراج امام حسین (علیه السلام) از مکه و مدینه (۱)

«إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ * أُنِزِلَ الَّذِينَ يَقْتُلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَ
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغْيًا حَقًّا إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ
النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْجَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ
اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقْلَمُوا الصَّلَاةَ وَعَانَتْ الرَّكُوعَ وَأَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ * وَلِلَّهِ عَقِبَةُ الْأُمُورِ» (حجج ۳۸-۴۱)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۳ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند: خدای متعال به کسانی که از دیارشان به غیر حق اخراج شده اند اجازه دفاع و وعده پیروزی می دهد چون تنها دلیل اخراج این ها این بوده که دم از خدا پرستی می زدند. اگر خدای متعال به وسیله این ها، جبهه کفر را از بین نبرد، جبهه کفر دیگر مسجد و منبری را در عالم باقی نمی گذارد چون می خواهد بساط جاری در دنیا، بساط دنیا پرستی باشد نه خدا پرستی. انبیاء هم می خواهند محیط عالم را تبدیل به ذکر کنند و اقامه صلوات و ایتاء زکات را در جامعه جا بیندازند. تأویل آیات سی و هشت تا چهل و یکم سوره حج به امام زمان است. در روایت آمده است که بعد از ظهور امام زمان، کل زمین در اختیار ایشان قرار می گیرد و ایشان ذکر خدا را در کل عالم جاری می کنند. یکی دیگر از روایات می فرماید منظور از «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» وجود مقدس امام حسین هستند که از مدینه و مکه اخراج شدند و خدای متعال به امام زمان برای انتقام این ماجرا اجازه دفاع داده است.



اذن مقاتله با کفار

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . یکی از آیاتی که در روایات ما با قیام سیدالشهداء
علیه السلام تطبیق شده است، آیات سی و هشتم تا چهل و یکم سوره
حج است. «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ
كَفُورٍ» (حج/۳۸) خدای متعال در این آیه وعده داده است از کسانی که
به خدا و رسول ایمان آورده اند، در مقابل جمعیتی که دو خصوصیت
دارند دفاع کند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» این ها یک جمعیت
خیانت پیشه ای هستند که کفران نعمت می کنند؛ گویا یک جریان
خیانت و کفران نعمتی در مقابل نبی اکرم شکل گرفته است و خدای
متعال وعده داده که از پیامبر در مقابل آن جمعیت خائن و کفور دفاع
کند. با آیات هم روشن می شود که خیانت و کفران آن ها در مسائل
الهی بوده است؛ یعنی آدم هایی بوده اند که اهل خیانت در امانات الاهی
و کفران نعمت الاهی بودند.

بعد می فرماید «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنْ اللّٰهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» خدای متعال به کسانی که با آن‌ها جنگ می‌شود، به خاطر این که به آن‌ها ظلم شده است، اجازه قتال می‌دهد. ما به کسانی که دشمن با آن‌ها وارد جنگ و درگیری می‌شود اجازه دادیم که وارد میدان جنگ بشوند و اگر آن‌ها می‌کشند، این‌ها هم بکشند. «بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» به خاطر این که به این‌ها ظلم شده است. «إِنَّ اللّٰهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» اگر ما به این‌ها اجازه داده ایم که وارد میدان درگیری بشوند، بر نصرت و یاری آن‌ها هم توانا هستیم و کمکشان می‌کنیم و پیروزی از آن این‌هاست.

حالا این‌ها چه کسانی اند؟ «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» این‌ها از سرزمین خودشان بیرون شده‌اند و این کار هم کار حق نبوده است. یک موقع بیرون کردن یک عده، حق است و مطابق حکم خداست و باید این‌ها را از این سرزمین‌ها دور کرد، ولی یک موقع بدون این که حق باشد یک عده از زمین خودشان اخراج می‌شوند. اینجا، اخراج این‌ها به ناحق بوده است. پس اگر به ناحق بوده چرا بیرون کرده‌اند؟ تنها جرمشان این بوده «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللّٰهُ» چون این را پذیرفته

بودند که پروردگار ما خداست و زیر بار ربوبیت دیگران نمی‌رفتند و حاضر نبودند دیگران را به عنوان ارباب بگیرند. به این دلیل این‌ها را از سرزمین خودشان بیرون کرده‌اند.

بعد می‌فرماید «وَأُولَٰئِكَ لَا دَفْعُ اللَّهِ لِلنَّاسِ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» اینجا خیلی تعبیر عجیبی است. می‌فرماید وقتی مؤمنین وارد قتال می‌شوند، در اصل خداست که دشمن را به وسیله مؤمنین دفع می‌کند. اگر خدای متعال خطر بعضی از این مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد، یعنی خطر کفار را به وسیله مؤمنین، «لَهْدَمْتُ صَوَامِعُ وَ بَيْعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» همه معابد الهی در عالم خراب می‌شدند. اگر خدای متعال اجازه نمی‌داد که مؤمنین وارد قتال و درگیری بشوند، جبهه مقابل تمام مراکز عبادت را از عالم برمی‌داشتند و عالم را تبدیل به میکده می‌کردند. دنیا بناست محل عبادت خدا باشد؛ لذا اگر اجازه قتال داده برای این است.

«وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» حالا اگر کسی در این میدان وارد شد و خدا را یاری کرد، خدا هم او را یاری می‌کند. یاری کردن یعنی وارد میدان شدن و دفاع کردن از دین خدا. آن‌ها وارد دفاع از دین خدا

می‌شوند و خدای متعال این دفاع را، دفاع از خودش به حساب آورده است، پس یاری می‌کند «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» خدای متعال توانا و نفوذ ناپذیر است و هیچ کس نمی‌تواند جلوی اراده خدا را بگیرد. عزیز یعنی هیچ قدرتی نمی‌تواند جلوی اراده خدا را بگیرد و نگذارد که اراده خدای متعال به انجام برسد. خدای متعال هم تواناست و هم عزیز و نفوذ ناپذیر است. «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» اگر شما وارد میدان دفاع شوید و دین خدا را یاری کنید، قطعاً خدای متعال کمکتان می‌کند و چون عزیز است، قطعاً پیروز خواهید بود.

این مؤمنینی که از دین خدا دفاع می‌کنند و خدا هم از آن‌ها دفاع می‌کند چه کسانی هستند؟ «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» آن‌هایی هستند که اگر ما قدرت و امکانات را از دیگران گرفتیم و به این‌ها تحویل دادیم، با این امکانات دنبال شهوت رانی و عشرت و خوش گذرانی نیستند. «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» اگر امکانات را از دیگران بگیریم و به این‌ها منتقل کنیم، این‌ها اقامه صلوات می‌کنند. این‌ها هستند که دین خدا را یاری می‌کنند.

کسانی که خدا را یاری می‌کنند، این‌هایی هستند که به نفع خدا

وارد میدان درگیری می شوند و اگر هم جا به جایی قدرت اتفاق افتاد و آن ها به قدرت رسیدند «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» اقامه صلات می کنند؛ یعنی ذکر خدا را اقامه می کنند «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه/ ۱۴). در روایات است که نماز عمود خیمه دین است؛ یعنی اگر نماز اقامه بشود، یک خیمه ای به پا می شود که کل خیمه، دین است و مردم زیر این خیمه زندگی می کنند. اگر اقامه صلات نشود، خیمه دین بر پا نمی شود و مردم زیر خیمه دیگر و در فضای دیگری زندگی می کنند.

شاید هم مقصود از صلات در اینجا ولایت حقه باشد. یعنی اگر ولایت امام در عالم اقامه بشود، اقامه صلات انجام می شود و یاد خدا در عالم اقامه می شود. مردمی که زیر چتر امیرالمؤمنین زندگی می کنند تمام زندگیشان می شود ذکر و عبادت «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا» در دعای کمیل از خدا می خواهیم که همه افعال ما یک آهنگ داشته باشد، آن هم آهنگ خدا و بندگی خدا «وَوَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا» تمام احوال انسان در حال خدمت و بندگی خدای متعال باشد.

خصوصیت بعدی این ها پرداخت زکات است «الَّذِينَ إِنِّ مَكَّنَّاهُمْ

فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ» یعنی دارایی های خودشان را به عنوان زکات می پردازند؛ حالا چه زکات واجب چه مستحب. پس این ها کسانی هستند که از یک طرف اقامه صلات می کنند و با حضرت حق مرتبط اند و اتصال به خدا دارند و از یک طرف هم آن چه از خدا می گیرند را به دیگران می بخشند و بخیل نیستند.

صفتی که خدای متعال برای امیرالمؤمنین و ائمه معصومین ذکر کرده همین است «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (مائده/ ۵۵) من شما را به هر کسی نسپرده ام، ولی شما خود من هستم «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و کسانی که دائماً در حال نماز و زکاتند و در حالی که در رکوع اند زکات می دهند. امیرالمؤمنین فقط یک بار این کار را نکردند. حضرت همیشه در حال صلاتند و همیشه هم دارند از دست خدا می گیرند و به مردم می دهند و همیشه هم در حال رکوع در مقابل خدای متعال هستند، چون تواضع و خشوع دارند. این ایتاء زکات، مفهوم گسترده ای دارد و هر چیزی که به ما می رسد زکات امام است؛ هر چه که به ما می رسد را، امام از دست خدا می گیرد و به ما می دهد.

این امامی که دائماً در حال زکات دادن به ماست، هیچ توقعی از ما ندارد، چون دستش در خزائن خداست. کسی که از خزائن خدا می‌گیرد، کاری با پایین دست ندارد «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر / ۲۱) هر چیزی که تنزل پیدا می‌کند و به شما می‌رسد، خزائنش پیش خداست؛ وقتی تنزل پیدا می‌کند همراه با قدر و حدود است، ولی آنجا، یعنی در محضر خدای متعال، نامحدود است.

امیرالمؤمنین دستش در آن خزائن است و علوم و حقایق و امکانات و هر چیز دیگری را می‌گیرد و بین مردم تقسیم می‌کند. امام این چنین است. «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» وقتی دست بندگان خدا را می‌گیرند باز هم در حال رکوع اند و از خدای متعال جدا نمی‌شوند. این طور نیست که توجه به مخلوقات، آن‌ها را از خدا جدا بکند؛ اگر یک لحظه توجه امام از خدا برداشته شود، رشته ذکر و عبادت عالم قطع می‌شود. لذا آن‌ها دائماً در حال عبادت اند و ایتاء زکاتشان هم از شئون عبادت و بندگی‌شان است.

پس این کسانی که خدا را یاری می‌کنند و خدای متعال هم آن‌ها

را یاری می‌کند، کسانی هستند که اگر ما امکانات را به این‌ها بدهیم «أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ» از یک طرف دستشان در دست خداست و در حال ذکر و خشوع و تواضع و بندگی هستند و از آن طرف هم از عبادالله دست‌گیری می‌کنند؛ از خدا می‌گیرند و در راه خدا اتفاق می‌کنند. «وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» و از منکر هم نهی می‌کنند. شاید اقامه صلات یعنی اقامه ولایت حقه و نهی از منکر هم یعنی نهی از پرچم داران باطل. این‌ها کل دستگاه باطل را نهی می‌کنند.

ابوحنیفه به امام صادق علیه السلام عرض کرد، معروف چیست؟ حضرت فرمودند «الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ معروف آن کسی است که در بین آسمانی‌ها و زمینی‌ها به معروف شناخته می‌شود و او امیرالمؤمنین است. گفت آقا منکر چیست؟ فرمود آن‌هایی هستند که حق امیرالمؤمنین را غصب کردند. نهی از منکر حقیقتش همین است. اگر می‌گوییم که سیدالشهداء نهی از منکر کردند، یعنی جلوی ولایت بنی امیه و قبلی‌ها و بعدی‌هایشان را گرفتند. در ادامه می‌فرماید «وَلِلَّهِ

عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» پایان امر هم به خدا برمی گردد و چیزی دست دشمن نمی ماند.

در شأن نزول این آیه گفته اند که تا قبل از این ماجرا، وجود مقدس نبی اکرم به مؤمنین اجازه جنگ نداده بود، ولی دشمنان پیامبر به مؤمنین صدمه می زدند. قریش به مؤمنینی که در مکه بودند گاهی اوقات شییخون می زد. مؤمنین مکه در امنیت نبودند و خدمت حضرت شکایت می کردند که آقا این ها ما را تحت فشار قرار داده اند. می دانید یکی از مفاد صلح حدیبیه که در سال ششم واقع شد، این بود که قریش حق ندارد نسبت به طرفداران نبی اکرم متعرض بشود و مؤمنینی در مکه بودند باید آزاد باشد، ولی آن ها دائما تعرض می کردند و به حضرت هم اجازه جنگ نمی دادند چون شرایط آماده نبود.

اما اینجا خدای متعال به حضرت اجازه قتال داد و دیگر بعد از این حضرت مقابل آن ها دفاع می کردند و اگر آن ها وارد میدان جنگ می شدند، حضرت هم وارد می شدند. این ها یک جمعیت خیانت پیشه ای بودند که کفران نعمت کرده اند؛ این پیامبری که آمده بود، صاحب امانات الهی بود و خودش یک نعمت بزرگ به حساب می آمد؛

خدای متعال از وجود مقدس نبی اکرم تعبیر به یک نعمت بزرگ می‌کند «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا» (آل عمران/۱۶۴) خدای متعال، وقتی رسولی در بین مؤمنین مبعوث کرد، بزرگ‌ترین نعمت را به آن‌ها داد.

وقتی این‌ها در مقابل این نعمت، کفران و خیانت کردند خدای متعال به پیامبر اجازه مقاتله داد. دلیلش چه بود؟ این بود که به این‌ها ظلم شده است و از سرزمینشان بیرون شده اند «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» حضرت را از مکه بیرون کردند و ایشان مجبور به هجرت شدند «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ» این‌ها جزو قریش و بزرگان مکه بودند و جرمشان فقط این بود که حاضر نبودند زیر بار آن‌ها بروند و فرهنگ بت پرستی آن‌ها را قبول کنند و نظام شرک را بپذیرند. خدای متعال برای این که این‌ها می‌خواستند موحد باشند و به ناحق از سرزمینشان بیرون شده بودند بهشان اجازه جهاد داد.

می‌فرماید «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» من در مقابل کفار از این‌ها دفاع می‌کنم و بر کمک کردن و پیروز کردن این‌ها هم قادرم. این آیه هم به حضرت اجازه درگیری می‌دهد و هم وعده پیروزی.

حقیقتاً هم مسیر نبی اکرم مسیر پیروزی است و به سمت فتحی که در دوران ظهور و رجعت محقق می‌شود و خدای متعال وعده داده می‌رود. حضرت از آن زمان وارد درگیری شدند و الان هم همان درگیری ادامه دارد. در این درگیری هم خدای متعال به نبی اکرم وعده دفاع داده و فرموده من بر پیروز کردن شما توانا هستم و شما را پیروز می‌کنم.

در ادامه هم فرمود اگر شما وارد درگیری نشوید و کفار را رها کنید، این‌ها تمام معابد عالم را ویران می‌کنند و نام خدا را از بین می‌برند. این‌ها نمی‌خواهند یاد خدا در عالم وجود داشته باشد و دنبال رواج بت پرستی هستند؛ انتهای این بت پرستی هم این‌ها می‌خواهند بر دنیا حاکم باشند. برای این که این‌ها حاکم باشند، باید بساط دنیا پرستی رواج داشته باشد؛ اگر موسای کلیم غالب بشود، دیگر فرعون نمی‌تواند کاری از پیش ببرد؛ برای تفرعن فرعون، باید فرهنگ و دینی که خودش می‌آورد برقرار باشد و الا اگر موسای کلیم دعوتش اشاعه پیدا کند دیگر بساط فرعون جمع می‌شود. لذا آن‌ها می‌خواهند محیط عالم، محیط ذکر نباشد. پس اگر انبیاء در عالم نباشند و از خدا در برابر

این‌ها دفاع نکنند، چیزی به نام یاد خدا در عالم باقی نمی‌گذارند. الان در دوره ما هم همین است؛ کاری که غرب در دوران غلبه اش علیه ادیان کرده همین بوده است. این‌ها با صدای بلند می‌گفتند دین عامل تخدیر و افیون ملت‌هاست و دوران دین گذشته و الان دوره علم است. این‌ها این حرف‌ها را با صدای بلند می‌زدند و با تمام توان دنبال این بودند که دین و خدا پرستی را حذف کنند. بعضی‌هایشان هم با صدای بلند گفتند اگر در غرب پیشرفت واقع شده به خاطر این است که خدا در غرب مرده است. این‌ها تا اینجا پیش رفته اند.

این‌ها کسانی هستند که اگر دستشان باز باشد اصل خدا پرستی و تمام معابد الهی را از بین می‌برند، نه فقط دین اسلام را «وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» تمام مراکز عبادت را از بین می‌بردند. چیزی به نام معبد باقی نمی‌گذارند و همه عالم را تبدیل می‌کنند به محیط دنیا پرستی و شیطننت و نفس پرستی و امثال این‌ها.

بنابراین این آیات در حکم اجازه دفاع به نبی اکرم در مقابل دستگاه کفر است. «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» این‌ها حضرت را از

سرزمین خودش بیرون کرده اند بدون این که حق این کار را داشته باشند. حالا ما چرا به نقطه‌ای رسیده است که خدای متعال اجازه داده شما وارد میدان درگیری بشوید؛ یعنی اگر آن‌ها جنگیدند شما هم بجنگید و من هم مدافع شما هستم و شما را پیروز می‌کنم «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» شما قطعاً غالب خواهید بود.

خطر آن‌ها چیست؟ این است که اگر دفعشان نکنید، چیزی به نام یاد خدا در عالم باقی نمی‌گذارند و می‌خواهند عالم میکده باشد و تبدیل به محیط غفلت بشود. شما دنیای امروز را ببینید؛ تمام دعوتشان همین است و نمی‌خواهد چیزی به نام دین وجود داشته باشد. اگر برگردید به پنجاه سال قبل، دو قطب قدرت در جهان بودند که هر دو با هم در این مشترک بودند که ریشه ادیان را بکنند. خدا رحمت کند استاد شهید مطهری را که می‌فرمود، این دو مکتبی که بر دنیا حاکم اند، یعنی سرمایه داری و کمونیسم، هر دویشان در عین اختلافی که با هم دارند، مثل دو لبه یک قیچی می‌مانند و می‌خواهند ریشه ادیان را قطع کنند. این بیان ایشان برای قبل از انقلاب اسلامی است.

نتیجه پیروزی جبهه نبی اکرم

اگر نبی اکرم در این درگیری پیروز بشوند چه می‌شود؟ «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» اگر قدرت به دست این‌ها بیافتد، اقامه صلات و ایتاء زکات و امر به معروف و نهی از منکر شکل می‌گیرد. خدای متعال اجازه داده که شما وارد میدان دفاع بشوید تا ذکر و نام خدا و عبادت خدا در عالم به پا بشود. در این آیات فرموده است که من به شما اجازه می‌دهم که وارد میدان جهاد بشوید و از شما دفاع می‌کنم و شما را پیروز می‌کنم تا شما اقامه صلات کنید و عالم تبدیل به محل عبادت بشود.

حالا این که عالم تبدیل به محل عبادت بشود معنایش این نیست که تجارتی در آن نیست؛ تجارت و زندگی هم می‌تواند عبادت باشد. به تعبیر قرآن خانه‌های انبیاء محیط نور الهی و ذکر است. «يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوَةِ وَالْأَصَالِ» (نور/ ۳۶) شخصیت‌هایی در این خانه‌ها هستند که دائماً مشغول تسبیح خدا هستند «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» که هیچ بیع و تجارتی آن‌ها را از ذکر خدا غافل نمی‌کند. من ظاهر آیه را معنا می‌کنم، تأویلش چیز دیگری

است. ظاهرش این است که بازار و تجارت خانه شان هم مسجد است. بنابراین نبی اکرم آمده اند تا عالم را تبدیل به محیط ذکر کنند و خیمه‌ای به پا کنند که عمودش ذکر و عبادت خداست. این جامعه بازار و مدرسه و آشپزخانه اش هم می‌شود عبادتگاه «قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ» (ذاریات/۱۷) متقین شب‌ها کمی می‌خوابند؛ هجوع یعنی خواب در شب. حضرت فرمود خیلی از این متقین شب را کامل می‌خوابند، ولی خدای متعال خوابشان را بیداری حساب کرده، چون اهل ذکر هستند. این‌ها در خواب هم حالت ذکر ازشان گرفته نمی‌شود. حضرت می‌خواهد عالم این طور بشود و خواب و بیداری انسان‌ها بشود ذکر خدا.

خدای متعال به پیامبر گرامی اسلام اجازه داد تا وارد میدان درگیری بشود، چون به ایشان ظلم شده بود. «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» به خاطر این که دعوت به خدا می‌کردند، آن‌ها را از سرزمین‌هایشان رانده اند. خدای متعال می‌فرماید من برای همین به این‌ها اجازه دادم و نصرتشان هم می‌کنم و به وسیله آنها خطر جبهه کفر را دفع می‌کنم. اگر جبهه کفر به قدرت برسد دیگر

چیزی به نام مسجد و کنیسه و کلیسا در عالم باقی نمی ماند. به عکس اگر جبهه نبی اکرم پیروز شود تمام عالم مسجد می شود؛ از بازار گرفته تا مدرسه تا کارگاه. این امر هم شدنی است. معنای اینکه بازار مسجد بشود این نیست که در بازار فقط نماز خوانده بشود، بلکه یعنی همه کارها بشود ذکر خدا و محیط غفلت از بین برود. از این طرف هم شیطان می خواهد تمام عالم میکده و محیط غفلت باشد. دعوا سر همین است. دیده اید، الان شهر بازی هایی می سازند که سه روز طول می کشد از این طرفش بروی به آن طرف؛ این ها برای مشغول کردن ما به دنیاست که الحمدلله ما خیلی کم تر از بقیه مشغول به دنیا هستیم.

این ها می خواهند همچین کارهایی بکنند و حضرت هم می خواهند همه عالم مسجد باشد. حالا می فرماید من به شما اجازه دادم وارد قتال با این ها بشوید، چون این ها ظلم کرده اند و به شما حق حیات نمی دهند و می خواهند شما را از زمینتان بیرون کنند و همه عالم دست آن ها باشد. اگر پیروز بشوید کارتان این است «أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» من شما را پیروز می کنم

و شما باید این کار را بکنید.

در روایاتی که آمده است، این آیات با سیدالشهداء و امام زمان تطبیق شده اند. امام باقر علیه السلام فرمودند آیه «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» درباره وجود مقدس نبی اکرم و ائمه است. «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ» یعنی نبی اکرم و امیرالمؤمنین تا امام زمان علیهم السلام. خدای متعال پیروزی این ها را وعده داده و گفته که این ها را نصرت می کند. فرمود «يُمَلِّكُهُمُ اللَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»^۱ خدا تمام شرق و غرب زمین را در اختیار آن ها قرار می دهد. «وَيُظْهِرُ الدِّينَ» و به واسطه او و یارانش دین را اظهار می کند «وَيُؤْمِتُ اللَّهُ بِهِ وَ أَصْحَابِهِ الْبِدْعَ الْبَاطِلَ» و باطل و بدعت ها را به طور کلی از بین می برد «كَمَا أَمَاتَ السَّفَهُ الْحَقَّ» همان طوری که سفهاء، حق را از بین برده اند. منظور از سفهاء هم جبهه مقابل امام زمان است.

این ها هر قدر هم مدعی علم باشند قرآن و روایت این ها را سفیه می داند. جبهه مقابل انبیاء سفیه هستند، اگر عاقل بودند که به انبیاء پشت نمی کردند. می فرماید کما این که سفهاء حق را می میراندند،

خدای متعال هم برای این‌ها باطل را می‌میراند «حَتَّى لَا يُرَى اثَرٌ لِلظُّلْمِ» به طوری که دیگر هیچ کجا اثری از ظلم باقی نمی‌ماند. «وَأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران/ ۱۰۴) به واسطه این‌ها حق احیا می‌شود.

ظاهر آیه این است که به نبی اکرم اذن قتال داده شده است. «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» این‌ها حق حیات را از پیامبر گرفته‌اند و از مکه بیرونشان کرده‌اند، چون پیامبر از خدا پرستی می‌گوید و آن‌ها از بت پرستی. برای همین خدای متعال به حضرت اجازه دفاع داده و گفته من شما را پیروز می‌کنم.

در روایتی از آیه «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ» تأویل شده به امام زمان. امام صادق علیه السلام فرمودند «إِنَّ الْعَامَّةَ يَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا أُخْرِجَتْهُ قُرَيْشٌ مِنْ مَكَّةَ»^۱ مردم می‌گویند این آیه ناظر به اخراج حضرت از مکه است؛ البته ظاهرش هم همین است، ولی حضرت فرمودند «وَأِنَّمَا هِيَ لِلْقَائِمِ» تأویل و مقصود از این آیه امام زمان علیه السلام است؛ در اصل این اذن، اذن به امام زمان است. «أُذِنَ لِلَّذِينَ

يُقَاتِلُونَ» یعنی ما به امام زمان اجازه دادیم با کل دستگاه کفر و تمام مستکبرین عالم وارد قتال بشوند. آن‌ها می‌خواهند جریان امام زمان را حذف کنند، برای همین ما به حضرت اجازه دادیم وارد جنگ بشود. بعد فرمودند «إِذَا خَرَجَ يَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ» وقتی حضرت خروج می‌کنند، شروع به خون خواهی امام حسین علیه السلام می‌کنند. ما به حضرت اجازه دادیم وارد جنگ بشوند و وعده پیروزی هم دادیم «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» ما دفاع می‌کنیم از حضرت و حضرت را پیروز می‌کنیم حضرت هم وقتی غالب شد «أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» اقامه صلات می‌کند. در ادامه روایت می‌فرماید «وَهُوَ قَوْلُهُ نَحْنُ أَوْلِيَاءُ الدِّمِ وَ طَلَّابُ الدِّيَةِ» این که امام زمان می‌گویند ما اولیاء دم هستیم یعنی همین. ایشان به خون خواهی سید الشهداء می‌آیند چون به این‌ها ظلم شده است. این ظلم همان شهادت سید الشهداء است. این «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» یعنی خارج کردن سید الشهداء از مدینه و مکه.

پس منظور از کسانی که به آنها ظلم شده وجود مقدس سید الشهداء است. این تأویل هم منافاتی با آن معنایی که عرض کردیم ندارد. پس کسانی که به آنها ظلم شده یعنی سید الشهداء. تمام جنگ بنی

امیه و سید الشهداء سر خدا بود. «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» (حج/۱۹) حضرت فرمود این دو گروه ماییم و بنی امیه؛ ما می‌گوییم خدا راست گفته است، ولی این‌ها می‌گویند دروغ گفته. این‌ها برای این با سید الشهداء می‌جنگیدند. حالا ما به امام زمان علیه السلام اجازه دادیم که بیایند و کار را تمام کنند.

گفتار

۷

توطئه نرم بنی امیه برای اخراج امام حسین (علیه السلام) از مکه و مدینه (۲)

«إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ * أُنِ الَّذِينَ يَقْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغْيًا ۖ هَٰذَا أَن يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ ۖ وَلَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ
النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْجَمْتَ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصُلُوكَ ۖ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ۖ وَلَيُنصَرْنَ
اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ أَقْلَمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ وَاللَّهُ عَقِيبُ الْأُمُورِ» (حج: ۳۸-۴۱)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۴ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ در تأویل آیات حج به سیدالشهداء داریم که مردم در مقابل نعمت وجود مقدس به جای این که این نعمت را بپذیرند و از این نعمت بهره مند بشوند کفران این نعمت را کردند و خیانت کردند. بعد خدای متعال به آن کسانی که دشمن با آنها وارد قتال و جنگ شده و به آنها ظلم کرده وعده دفاع و پیروزی می دهد. در واقع داستان این است که حضرت ابراهیم جهت امت سازی به رهبری نبی اکرم، مکه را اصلاً برای نبی اکرم و برای اهل بیت به پا کرده است، بعد نسل خودشان و ذریه خودشان را کنار این کعبه آوردند و می فرمایند من اینها را آوردم و می خواهم اینها مکنت پیدا کنند و عالم دست اینها بیافتد. نبی اکرم آمدند و مکه را فتح کردند، بته را ویران کردند و فرهنگ باطل را بیرون کردند، اما منافقین دوباره آمدند و اینها را دست انداختند طوری که دیگر این مدینه و مکه شهر اهل بیت نبود. پس غیر از این که ظاهراً نبی اکرم را از مدینه و از مکه بیرون کردند فرهنگ مکه و مدینه هم کاری سرش آوردند که دیگر سیدالشهداء آنجا شأنشان نیست. مکه مال مردم است ولی باید دست امام حسین باشد تا مردم از ش منتفع بشوند و ذکر خدا در آن باشد. اگر از دست سیدالشهداء بیاید بیرون، دیگر ذکر خدا در آن نیست و می شود بازی. این دشمنان با امام مقابله و مقاتله کردند و ایشان را بیرون کرده و به شهادت رسانند. خدا هم به امام زمان اذن دادند و ایشان می آیند و کار را تمام می کنند. بعد خدای متعال می فرماید اگر شما خودتان را مهیا کنید و این امام زمان را نصرت کنید من نصرت تان می کنم...



جریان درگیری نبی اکرم و ائمه و اخراج آنها از خانه خدا

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . یکی از آیاتی که تطبیق شده به واقعه عاشورا آیات سوره مبارکه حج هست که خواندیم و این آیات را ترجمه کردیم. اما توضیح این آیه در مناسبت عاشورا و واقعه عاشورا ماند برای این که امشب تقدیم کنیم.

خدای متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» (حج/۳۸)، صحبت از دفاع از جبهه مومنین در مقابل یک جریانی که جریان کفران نعمت و خیانت هست. در مقابل نعمت وجود مقدس نبی اکرم اینها به جای این که این نعمت را بپذیرند و از این نعمت بهره مند بشوند کفران این نعمت را کردند و خیانت کردند.

بعد می فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» (حج/۳۹) خدای متعال به آن کسانی که دشمن با آنها وارد قتال و جنگ شده و

به آنها ظلم کرده وعده دفاع و پیروزی می دهد. چون همانطور که عرض کردم شأن نزول آیه این است که تا یک مدتی کفار ضربه می زدند به مومنین ولی اجازه جهاد از این طرف داده نمی شد که وارد درگیری بشوند. اما با نزول این آیه خدای متعال اجازه جهاد با دشمنان و قریش و دیگران را صادر کرد.

بعد هم خدای متعال می فرماید: ما که اجازه برای جهاد و قتال دادیم، «وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» خدای متعال هم برای این که اینها را پیروز کند تواناست. پس هم ما در این درگیری مدافع مومنین هستیم و هم بهشان اجازه دادیم وارد این میدان بشوند. آنها با اذن ما وارد می شوند و ما هم وقتی اجازه دادیم می توانیم آنها را یاری کنیم. و این مومنینی که خدای متعال اجازه قتال بهشان داده کسانی هستند که «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» (حج/ ۴۰) آنهايي که از سرزمین هایشان بیرونشان کردند بدون این که دشمنان حق این کار را داشته باشند.

اما دلیل این اخراج چه بود؟ چون مومنین حاضر نبودند فرهنگ آنها را بپذیرند و بت پرستی و شرک و ربوبیت دیگران را قبول کنند. چون

«رَبُّنَا اللَّهُ» گفتند و فقط اعتقادشان این بود. پای این حرف هم ایستادند؛ به این جهت آنها درگیر شدند و از دیار خودشان آنها را بیرون کردند. لذا به آنها اجازه قتال و درگیری دادیم و بعد هم دفاع می‌کنیم از اینها و اینها را پیروز می‌کنیم.

بعد فرموده: «وَأُولَٰئِكَ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ» اگر این قتال و درگیری مومنین نبود خدای متعال، خطر جبهه خیانت کار و این کفار را دور نمی‌کرد. اگر نبود که ما خطر کفار را با این مومنین دفع می‌کردیم، «لَهْذِمْتُ صَوَامِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا» آنها هجوم آورده بودند که ریشه دین را بکنند و هیچ مسجد و محل عبادتی باقی نگذارند که در آن یاد خدا بشود.

معنای یاری دادن به خدا و آثار آن

در ادامه بیان می‌کند: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» اگر کسی در این مسیر خدا را یاری کند خدای متعال هم او را یاری می‌کند! خدای متعال که به شما وعده نصرت می‌دهد او هم قوی است و هم عزیز است. پس اگر شما پا به میدان گذاشتید و دفاع از دین خدا کردید در مقابل دشمن، خدای متعال شما را یاری می‌کند.

این نصرت یعنی نصرت دین خدا و نصرت ولی خدا.

البته ما که خدا را نمی‌توانیم یاری کنیم چون خدای متعال بی نیاز از نصرت ماست. همینطوری که در آن حدیث شریف امام صادق فرمودند این که خدای متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا أَسْفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (زخرف/۵۵) اینها ما را متأسف کردند و ما هم از آنها انتقام گرفتیم، خدای متعال که متأسف نمی‌شود و این حالات در او که پیدا نمی‌شود! فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسِفُ كَأَسْفِنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ»^۱ او نه مثل ما راضی می‌شود و نه متأسف می‌شود، ولی خدای متعال یک بندگان دارد که این بندگان، مخلوق خدا و تحت ربوبیت اند. خالق و رب نیستند اما در عین حال آنقدر با عظمت و مرتبط به دستگاه الهی و حضرت حق اند که خدای متعال رضای آنها رضای خودش و سخط آنها را سخط خودش قرار داده است. لذا اگر کسی آنها را نگران بکند خدای را نگران کرده است. و اگر آنها را راضی بکند این را خدای متعال رضای خودش به حساب آورده است.

اینجا هم همینطور است، «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» اگر شما از این مومنینی که خدای متعال به آنها اجازه قتال داده و از این جبهه حق و از نبی اکرم و ائمه دفاع بکنید، این نصرت خداست و نتیجه اش این است که خدا شما را یاری می کند. شما پیامبر خدا و دین خدا را یاری کنید خدای متعال هم شما را یاری خواهد کرد.

بنابراین دعوت به نصرت که اگر شما یاری کردید من یاری تان می کنم به این معنی نیست که ما می توانیم خدا را یاری کنیم! امیرالمومنین فرمود: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (فتح/ ۴) این خدایی که می فرماید من را یاری کنید «اسْتَنْصِرْكُمْ وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱ همه لشکر آسمان و زمین در اختیار اوست؛ اما در عین حال می فرماید: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» این استنصاری که خدای متعال می کند و می فرماید من را یاری کنید اینطور نیست که خدای متعال محتاج به یاری ما باشد. او بی نیاز است و نبی اکرم هم بی نیاز است، نبی اکرم هم این قوا در اختیارش هست، چه احتیاجی به ما دارد؟! اما در عین حال از ما خواستند که ما وارد

بشویم و ما هم در این میدان کمک کنیم.

پس خدای متعال از ما خواسته که این جبهه حق، این مومنینی که خدا مدافع آنهاست و این مومنینی که خدای متعال وعده پیروزی به آنها را داده را کمک کنیم، بعد هم فرموده که خدای متعال هم آن وقت شما را کمک می کند. اگر خدای متعال به نصرت شما بیاید، «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» هم صاحب قوت است و هم نفوذ ناپذیر است و کسی نمی تواند اراده او را تغییر بدهد. لذا این نصرت، نصرتی است که شما با آن به قوت و عزت می رسید. خدای متعال محتاج به نصرت نیست ولی اگر شما آمدید و نبی اکرم را کمک کردید، خودتان قوی و عزیز می شوید. اصحاب سیدالشهداء اینطور هستند. حضرت که محتاج به آنها نبود ولی وقتی آمدند واقعا خدای متعال آنها را یاری کرد و قوی و عزیز شدند و توانستند بر شیطان و قوای او غلبه کنند. هرچه شیطان تلاش کرد از آنها یک ضعیفی بگیرد نتوانست و آنها نفوذناپذیر شدند. اما اگر از امام حسین جدا می شدند حتما دستگاه بنی امیه اراده های آنها را مسخر می کرد و در آنها تأثیر می گذاشت. ولی وقتی می آیند در جبهه امام حسین و ایشان را کمک می کنند، خدای عزیز و قوی آنها

را کمک می‌کند و نفوذ ناپذیر می‌شوند و کید شیطان در آنها اثر نمی‌کند.

این که از امیرالمومنین ظاهرًا نقل شده که فرمودند: مومن مثل کوه استوار است و طوفان‌ها هم او را متزلزل نمی‌کند برای این است که تکیه به عزت الهی دارد. اگر آمدید کنار سیدالشهداء، خدای متعال هم شما را یاری می‌کند و شما عزیز می‌شوید. پس اگر دشمن با همه قوا به شما هجوم می‌آورد ذره‌ای در دل شما ترس پیدا نمی‌شود و ذره‌ای تردید نمی‌کنید، چون یقین دارید به وعده‌های سیدالشهداء؛ پس نه می‌ترسید و نه تردید می‌کنید، این خاصیت نصرت الهی است. بعد خدای متعال فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» یعنی کسانی هستند که خدای متعال بهشان اجازه قتال و وعده نصرت داده است. به ما هم می‌فرماید شما هم بیایید و آنها را یاری کنید تا خدا شما را یاری کند. خدا محتاج شما نیست آنها هم محتاج شما نیستند ولی اگر می‌خواهید خدای متعال شما را یاری کند شما بروید و آنها را یاری کنید. اما آنها چه کسانی هستند که خدای متعال مدافع آنهاست و بهشان اجازه دفاع و وعده پیروزی داده است؟ می‌فرماید آنها کسانی هستند که

«الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» (حج/ ۴۱) اگر ما بهشان امکانات دادیم و قدرت را از دستگاه مقابل گرفتیم و به اینها منتقل کردیم، آنها آن شیطنت‌های افراد سابق را نمی‌کنند و دنبال شهوات و قدرت و اثبات خودشان نیستند. همین که بهشان مکنت بدهید، «أَقَامُوا الصَّلَاةَ» یاد خدا را در عالم به پا می‌دارند و مردم را متوجه خدا می‌کنند. خودشان قبله نمی‌شوند بلکه قبله نما هستند و راه را نشان می‌دهند. «وَأَتُوا الزَّكَاةَ» اگر بهشان امکانات بدهیم، امکانات را اسراف و خرج خودشان نمی‌کنند، بلکه امکانات را در راه خدا خرج کرده و به خدا برگردانده و خرج بندگان خدا می‌کنند. «وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ» اگر به آنها امکان بدهی اینها کسانی هستند که معروف را به پا می‌دارند و جلوی منکر را می‌گیرند. اگر اینها به قدرت برسند ذیل قدرت اینها معروف احیا می‌شود و منکرات و بدیها دور می‌شوند. «وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»، در این درگیری هم پایان کار به دست خداست و پیروزی و نصرت و همه خیرات در آن در جبهه وجود مقدس نبی اکرم و جبهه حق است.

شان نزول و تأویل آیات مذکور

عرض شد این آیه ظاهرش ناظر به وجود مقدس نبی اکرم و جبهه حضرت است. وقتی حضرت را از مکه بیرون کردند در یک نقطه‌ای

خدای متعال به حضرت اجازه قتال داد و وعده داد که از ایشان دفاع کند و ایشان را پیروز کند. بعد هم از مومنین دعوت کرد که بیایید و ایشان را نصرت کنید، چون نصرت ایشان نصرت خداست. پس مطمئن باشید اگر ایشان را نصرت کردید پیروز می‌شوید و از ذیل این پیروزی هم هیچ شر و فساد بیرون نمی‌آید. شما اگر آمدید در این جبهه و خودتان را خرج کردید و حضرت پیروز شدند، حضرت یاد خدا را به پا می‌دارند، مردم را متوجه خدای متعال می‌کنند و آنچه هم از خدا بهشان می‌رسد را خرج خدا می‌کنند.

این ظاهر آیات است؛ اما در روایات حضرت فرمودند که این آیه ناظر به وجود مقدس امام زمان هست که به حضرت اجازه قتال و دفاع دادند. پس به حضرت اجازه دادند که در خونخواهی سیدالشهداء دفاع کنند و فرمودند: «إِنَّمَا هِيَ لِلْقَائِمِ إِذَا خَرَجَ يَطْلُبُ بَدَمَ الْحُسَيْنِ»^۱ وقتی خروج به خونخواهی امام حسین می‌کند، ما به ایشان اجازه دادیم و از ایشان هم دفاع می‌کنیم. ما حتماً ایشان را پیروز می‌کنیم پس شما هم خودتان را به جبهه حضرت ملحق کنید چون اگر به جبهه حضرت

ملحق کردید شما هم عزیز و قوی می شوید. حضرت هم وقتی پیروز می شوند کارشان این است که «أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» یعنی این آیه تطبیق به سیدالشهداء شده که با حضرت جنگیدند و به حضرت ظلم کردند؛ حضرت را از دیار خودشان که سرزمین مکه و مدینه است، بیرون کردند و وارد جنگ شدند. حالا ما هم اذن قتال دادیم که امام زمان وارد جنگ با اینها بشوند که حالا ان شاء الله آیات دیگر سوره اسراء را تقدیم می کنم که مفادش همین است.

لذا معنای این آیات «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» این می شود که ما مدافع امام زمان هستیم. ما ایشان را پیروز می کنیم شما هم ایشان را یاری کنید. مطمئن هم باشید اگر خودتان را خرج امام زمان و خرج اقامه صلاة و ایتاء زکات و معروف کردید، حضرت شما و امکانات تان را تلف نمی کند. امام امکانات تان را خرج خدا می کند و به خدا می رساند، امکانات هم اگر خرج خدا شد به خدا می رسد.

مکه و بیت الله طرح خدا برای نبی اکرم

حالا این «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» یعنی چه؟ ظاهراً این آیه در سیاق آیات قبل روشن می‌شود. آیات قبلش در همین سوره مبارکه حج راجع به داستان مسجد الحرام و حج و حضرت ابراهیم است که مسجد را احیا کردند. چند جا داستان حضرت ابراهیم و به پا کردن مسجد الحرام و کعبه و تطهیر مسجد الحرام آمده که در سوره بقره و در سوره آل عمران هست، یکی هم در سوره حج است. در این سوره هم قبل از این آیاتی که خواندم بحث از مسجد الحرام و مکه است.

وجود مقدس ابراهیم خلیل، امامت داشتند و مأمور بودند یک امتی بسازند. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/۱۲۴)، خدای متعال حضرت ابراهیم را بعد از آن امتحانات سنگین که ظاهر و باطنی دارد، امام قرار داد و مأموریت‌هایی دارند. یکی از مأموریت‌های حضرت این بود که فرزند خودشان حضرت اسماعیل را که در سنین پیری خدای متعال به حضرت عنایت کرده بود را با مادرشان حضرت هاجر آوردند در کنار مسجد الحرام فعلی و آنجا سکنی دادند. در حالی که آنجا یک بیابان لم یزرع بود و هیچ

سکنه‌ای هم نداشت؛ کعبه هم ظاهراً ویران شده بود و حضرت ابراهیم خلیل با جناب اسماعیل دوباره کعبه را بنا کردند «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ» (بقره/۱۲۷). حضرت ابراهیم وقتی مأمور شد این فرزند و مادر را ببرد بگذارد کنار کعبه در این وادی لم یزرع به خدای متعال علت این کارش را عرضه می‌دارد. «رَبِّ اِنِّي اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» (ابراهیم/۳۷)، من بخشی از ذریه خودم را سکنی دادم در یک سرزمینی که هیچ حاصلخیز نیست، «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» غرض این است که اینها بمانند و اقامه صلاة کنند. این هم که در آیات بعد گفت: «الَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اتَوَّا الزَّكَاةَ» ناظر به همین نسلشان هست که اینها را خدای متعال در زمین مکنت می‌دهد و امکانات را به آنها منتقل می‌کند تا آنها هم اقامه صلاة کنند.

یعنی ایشان به حضرت حق عرضه می‌دارد که من یک قسمت از ذریه خودم را که اسماعیل است در این سرزمین می‌برم. یعنی ذریه خود را دارند قسمت می‌کنند. یک بخش از ذریه شان حضرت اسماعیل است و یک بخش حضرت اسحاق که بعد از جناب

اسماعیل به ایشان داده شد. نسل حضرت اسحاق که بنی اسرائیل اند و نسل حضرت اسماعیل هم وجود مقدس نبی اکرم و اهل بیت. حضرت اسماعیل را وقتی می‌برند می‌گویند من دارم یک قسمت ذریه ام را می‌برم در این سرزمین ساکن می‌کنم، گویا آنچه از نسل ایشان بیرون آید و اتفاقاتی که می‌افتد تا زمان نبی اکرم و ائمه، همه را می‌بینند. لذا دارند برای این ماموریت اقدام می‌کنند و طرح اقامه صلاه در اینجا مد نظر بوده است. امکاناتی هم برای این ماموریت برپا می‌کنند تا عالم را به محل عبادت خدا تبدیل کنند.

بعد دعا می‌کنند: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (ابراهیم/۳۷) «قلوب یک عده‌ای از مردم را متمایل به اینها کنند، «وَأَرْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» خدایا روزی آنها را هم از ثمرات قرار بده. ظاهرش این است که خدایا اینها در این بیابان تنها هستند. یک عده‌ای بیابند دور و بر اینها چون اینجا که حاصلخیز نیست و گندم سبز نمی‌شود، پس عده‌ای از دور دست بیابند و امکانات را بیاورند تا اینها بهره مند بشوند. همینطور هم شد؛ وقتی زمزم از زیر پای حضرت اسماعیل جوشید قبائل از دور دست برای این که آب بگیرند با اجازه حضرت

ابراهیم آنجا ساکن شدند، پس آب می‌گرفتند و نان می‌دادند. این ظاهر آیه است که این بزرگواران را در یک بیابان لم یزرع که هیچ حاصلخیز هم نبود و سکنه هم نداشته برده و آنها را به خدای متعال سپرده و بعد هم به خدای متعال عرضه می‌دارد که تو قلوب یک عده‌ای را متمایل به اینها بفرما و از ثمرات کار آنها به اینها بده. خدای متعال هم این کار را کرده است.

در روایات اینطوری فرموده اند که حضرت ابراهیم این دعایی که کرد ناظر به ما اهل بیت بود و آن ذریه‌ای که حضرت فرمود دارم می‌برم که اقامه صلاة کنند ما ائمه بودیم. او دعا کرد که خدای متعال قلوب بندگان خدا را متمایل به ما کند چون ما می‌خواهیم امامت کنیم و باید قلوب متوجه ما بشود. ثمراتی هم که حضرت فرمودند ثمرات القلوب است. ما محبتمان را در قلب مومنین جا می‌کنیم تا بشود راهشان ببریم و هدایتشان کنیم، آن وقت ثمرات قلوب المومنین به ما برسد.

حضرت ابراهیم این ذریه را برد و بعد خدای متعال می‌فرماید: وقتی امامت را به حضرت ابراهیم دادیم به او مأموریت دادیم که «أَنْ

طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (بقره/۱۲۵) که این بیت و این خانه ما را برای اهل عبادت و نماز گذارانی که در راه هستند تطهیر کنید. حضرت ابراهیم هم این کار را کرده اند. این تطهیر صرفاً تطهیر ظاهری نیست که حالا شستشو بدهند و آلودگی‌ها را پاک بکنند؛ بلکه این بیت باید از فرهنگ غیر توحیدی پاک بشود و دیگر آلوده نشود. این بیتی است که خدای متعال برای نبی اکرم قرار داده است. در دعای ندبه فرمود «وَجَعَلَتْ لَهُ وَ لَهُمْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ»^۱ همه مردم باید به این خانه خودت که برای مردم قرار دادی بیایند و بهره مند بشوند. در دعای ندبه یک معنایی که اهل بیت کردند همین است که اهل بیت یعنی اهل این خانه. این خانه الهی اهلش اینها هستند، اینها می‌فهمند این خانه چی است و چه اتفاقی در این خانه باید بیافتد. حضرت ابراهیم خلیل این کعبه را به پا کردند، این بیت را هم تطهیر و مهیا کردند برای اینها، برای این قافله‌ای که در تاریخ در راه هستند.

ایشان همه چیز را برای وجود مقدس نبی اکرم آماده کردند تا کم

کم این بلد هم شکل گرفت. پس حضرت یک بلد و یک شهری را برای وجود مقدس نبی اکرم اقامه کردند؛ این مقام امامت اوست که دارند در این سطح برای نبی اکرم کار می کنند. ایشان ذریه خودشان که حضرت اسماعیل و نسلشان که نبی اکرم و ائمه هدایت هستند را در این وادی آوردند؛ کعبه را هم به پا کردند، مسجد را هم تطهیر کردند، بعد هم «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» (بقره/۱۲۶)، یک بلد امنی درست کردند؛ چون این دستگاه نبی اکرم احتیاج به این بیت و بلد دارد. اهل این بیت هم فقط نبی اکرم و اهل بیت اند. آنها هستند که می فهمند این خانه به چه درد می خورد، بقیه که نمی فهمند کعبه چیست!

در طرف مقابل شیطان هم آمده و در طول تاریخ تا ظهور پیامبر، اینجا را محل بتها کرده است. بتهایشان را آوردند و در کعبه و دور و بر کعبه چیدند؛ اما حضرت این بتها را شکستند و ویران کردند. در فتح مکه شیطان هم آمده و همین جا نفوذ کرده است. همین کعبه ای که خدا قرار داده و قبله باید بشود و حضرت ابراهیم آن را تطهیر کرده، دوباره شیطان آمده و اینجا را آلوده کرده است. بعد هم می دانید حضرت وقتی این بیت را به پا کردند و کعبه را ساختند خدای متعال

می‌فرماید: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» (حج/۲۷) پس دعوت به حج کردند. در روایات دارد که می‌شد حضرت یک جوری دعوت کنند که فقط زنده‌ها بشنوند اما در روایات است که همه نسل‌ها شنیدند. بعد فرمود: هرکسی به اندازه لیپکی که آنجا گفته و اجابت کرده موفق به حج می‌شود. پس خدای متعال به حضرت ابراهیم مأموریت داده که یک بیتی به پا کنند و این بیت و بلد را برای نبی اکرم تطهیر کنند.

اقدام حضرت ابراهیم در مکه در سوره حج

اینها همه مقدماتی بود که در مورد برپایی کعبه و طرح خدا برای نبی اکرم و امامت حضرت ابراهیم بود که در آیات قرآن بیان شده است. در سوره مبارکه حج هم قبل از این آیاتی که خدای متعال اجازه می‌دهند به امام زمان که بیایند و به عنوان دفاع از خون سیدالشهداء وارد میدان بشوند - سیدالشهدایی که به ایشان ظلم شده و از سرزمین شان به غیر حق بیرون شدند - آیات مبارکات حج است.

ابتدا در این آیات بحث از صد عن سبیل الله مطرح شده است. فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (حج/۲۵) یعنی کسانی که کفر ورزیدند و مسجد الحرام و راه خدا را صد می‌کنند، مشمول عذاب بزرگ الهی خواهند شد؛ مسجد الحرامی که

«جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ» این را ما برای همه مردم قرار دادیم؛ «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادُ» برای همه مردم، چه آنهایی که مقیم در مکه اند و چه آنهایی که از راه دور می آیند. لذا یک احکام فقهی هم دارد و بعضی گفتند روایات هم داریم که نمی شود کسی را در مکه منع کرد. لذا رسم بوده که برای خانه هایشان در نمی گذاشتند که حجاج که آمدند در ساحت و حیات این خانه ها اقامه کنند، ولی از زمان معاویه دیگر در گذاشتند.

بعد در ادامه به جریان حضرت ابراهیم در مورد این خانه اشاره می کند: «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا» (حج/۲۶) ما خانه کعبه را برای حضرت ابراهیم آماده کردیم و به حضرت دستور دادیم که هیچ چیز را شریک قرار ندهند چرا که اینجا باید توحید اقامه بشود. فرهنگ این بیت و فرهنگ این شهر باید فرهنگ بندگی خدای متعال باشد. «وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (حج/۲۶) پس این خانه را از غیر توحید پاک کن برای یک عده ای که در راه اند؛ چون اینها اهل اقامه صلات اند، اینها اهل رکوع و سجودند، پس باید این بیت را شما تطهیر کنید. حضرت ابراهیم هم این کار را کردند.

بعد می فرماید: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» (حج/ ۲۷) حالا مردم را دعوت کن، «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» پس از دوردست ها پیاده و سواره به سوی شما خواهند آمد، «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» (حج/ ۲۸) ما این بیت را برای آنها قرار دادیم و اگر توحید در اینجا اقامه بشود هرکسی بیاید دست خالی برنمی گردد، «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» و به ذکر خدا می رسند.

بعد از این فراز و آیاتی که در باب حج است که در این بحث هم مهم است و باید در جای خود بررسی شود، می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» خدای متعال از مومنین دفاع می کند، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ» در مقابل یک قوم خیانت پیشه و اهل کفران. یعنی کفار با کسانی که ایمان آورده بودند درگیر شدند. این بیت را حضرت ابراهیم برای این «الَّذِينَ آمَنُوا» بنا کرده است؛ برای نبی اکرم، برای اهل بیت نبی اکرم و برای خواصی که دور و بر نبی اکرم می آیند. این بیت بیت آنها و دیار آنهاست «وَجَعَلَتْ لَهُ وَلَهُمْ». اما اگر این بیت دست نبی اکرم نباشد تبدیل به بتکده می شود و فرهنگ شرک در آن می آید، مردم هم طبیعتا بهره ای نمی برند. پس باید این بیت دست

ابراهیم خلیل باشد، «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» باید این بیت را حضرت ابراهیم از فرهنگ شرک تطهیر کنند، آن وقت دعوت کنند تا مردم بیایند اینجا و منفعت ببرند و به ذکر برسند «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ». «

شهر نبی اکرم و اخراج حضرت از مکه و مدینه

پس این کعبه دیار اهل بیت و دیار سیدالشهداست اما یک عده‌ای می‌خواهند نبی اکرم و اهل بیت را از این دیار اخراج بکنند. این اخراج کردن هم صرفا اخراج کردن ظاهری نیست که نبی اکرم را از مدینه و از مکه بیرون کردند یا اینکه سیدالشهداء را از مکه مجبور کردند بروند بیرون و ایشان هم مجبور شدند به سمت کربلا بیایند. این اخراج یک معنای بیشتری دارد.

در سوره مبارکه منافقین یک تعبیری را قرآن از منافقین نقل می‌کند، «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» (منافقون/ ۸) اگر ما برگردیم به مدینه عزیزها ذلیل‌ها را بیرون می‌کنند. این معنایش این است که خودشان را عزیز می‌دانستند! در مسیر جنگی که اتفاق افتاده بود اینها می‌گفتند وقتی به مدینه برسیم، پای نبی اکرم و مهاجرین را از مدینه کوتاه می‌کنیم و با ذلت هم

بیرونشان می‌کنیم، ما عزیزیم و آنها ناتوان اند. این ظاهرش است و می‌گویند در راس این حرف عبدالله بن ابی بوده است. ولی این جریان باطنی دارد که اصل هم همان اخراج و ذلیل کردن رسول است.

پیامبر یک مدینه‌ای درست کردند که محور این شهر خود حضرت اند. فرهنگ نبی اکرم و فرهنگ توحید اینجا است، اگر این شهر همینطوری بماند جز امیرالمومنین نمی‌تواند اینجا حکومت بکند. آنها می‌گویند اگر ما دستانم برسد، «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ» و دوباره بتوانیم شهر را به دست بگیریم، همه شان را عوض می‌کنیم و به یک وادی دیگری بر می‌گردانیم. پس این رجوع یعنی این.

حضرت یک شهری ساختند و شهر را از دست کفار بیرون آوردند. چه وقت بلد و شهر دست کفار است؟ وقتی فرهنگ کفر آنجا باشد؛ پس اگر فرهنگ توحید در یک بلدی بود دیگر دست کفار نیست و این می‌شود بلد مومنین. حال اگر کفار آنجا هم باشند، کسی به آنها اعتنا نمی‌کند. اگر بخواهند در این بلد عزت پیدا کنند، باید دوباره بلد را به صورت اول برگردانند. اگر فرهنگ توحید در مدینه باشد که هیچ وقت به دست منافقین نمی‌افتد! باید برگردانند به فرهنگ قبل از نبی اکرم

و همین کار را هم کردند. «ارتد الناس» معنایش همین است. اگر بتوانند فرهنگ را برگردانند، آنهایی که در فرهنگ توحید، عزیز بودند، ذلیل می‌شوند و آنهایی که ذلیل بودند می‌شوند عزیز. در جامعه ایمانی مومنین عزیز اند و کفار عزیز نیستند، بعکس اگر فرهنگ کفر در یک جامعه‌ای شکل گرفت کفار می‌شوند عزیز. این معنی «رجعنا الی المدینه» است.

منافقین گفتند پیامبر آمده و مدینه را از دست ما در آورده است. او یک شهری درست کرده که دیگر ما نمی‌توانیم آنجا کار بکنیم پس ما آن را به شکل اولش برمیگردانیم، وقتی برگردانیم ما می‌شویم عزیز و دوباره نبی اکرم می‌شود ذلیل. وقتی هم ذلیل شدند آن وقت ما اینها را بیرون می‌کنیم، با ذلت هم از مدینه بیرون می‌کنیم! پس بیرون کردن امیرالمومنین و اهل بیت از مدینه النبی و از مکه به این است که دوباره فرهنگ شرک به آنجا برگردد والا اگر فرهنگ شرک برنگردد که این شهر متعلق به امیرالمومنین است و منافقین نمی‌توانند آنجا حکومت بکنند.

داستان همین است که «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»،

حضرت ابراهیم این بیت را اصلاً برای نبی اکرم و برای اهل بیت به پا کرده است، بعد نسل خودشان و ذریه خودشان را کنار این کعبه آوردند. می‌فرمایند من اینها را آوردم تا نماز را اقامه کنند و می‌خواهم اینها مکنت پیدا کنند و عالم دست اینها بیافتد. پس حضرت آینده تاریخ تا ظهور را می‌دیدند اما مشرکین و منافقین آمدند تا این فرهنگ را برگردانند.

نبی اکرم آمدند و مکه را فتح کردند، بتها را ویران کردند و فرهنگ باطل را بیرون کردند، اما منافقین دوباره آمدند و این پایگاه‌ها را از دست اهل بیت خارج کردند. «أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» دیگر این مدینه و مکه شهر اهل بیت نبود. به ظاهر در آن زندگی می‌کنند اما خارج از این شهرند و دیگر این شهر در دست آنها نیست. غیر از این که ظاهراً نبی اکرم را از مدینه و از مکه بیرون کردند فرهنگ مکه و مدینه هم کاری سرش آوردند که دیگر سیدالشهداء آنجا شأنشان نیست.

این خیلی عجیب است، شما ببینید چقدر مسئله فقهی از بعضی‌ها نقل کردند که شاید یک مدت خیلی کوتاهی با نبی اکرم محشور بودند و خیلی هم اهل فهم و سواد نبودند. یک موقعی مرحوم

علامه طباطبایی فرموده بودند من کل وسائل الشیعه را گشتم یک تعداد انگشت شمار از امام حسین (ع) حکم نقل شده بود! این «اخرجوا من دیارهم» است. یعنی فرهنگ مدینه را یک کاری سرش آوردند که مردم برای مسئله شان هم سراغ امام حسین نمی آیند، با این که مرجعیت علمی ائمه حرفی درش نیست و همه قبول داشتند! این معنی «لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» است، این «أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ» است.

این مکه باید دست امام حسین باشد چرا که او امام این مکه است و این بلد، بلد اوست. ابراهیم خلیل این بلد را برای توحید و اقامه توحید به پا کرده و اصلاً این بساط را برای اینها درست کرده است. این مکه مال مردم است ولی باید دست امام حسین باشد تا مردم ازش منتفع بشوند و ذکر خدا در آن باشد. اگر از دست سیدالشهداء بیاید بیرون دیگر ذکر خدا در آن نیست و می شود بازی. اما با اینها مقاتله کردند و آنها را بیرون کرده و به شهادت رسانند.

حال خدا فرموده من از این مومنین مظلوم دفع می کنم؛ به وجود مقدس امام زمان اجازه دادیم بیایند تا همان راه را ادامه بدهند و شهر

را از دست آنها دریاورد. در حدیثی که ابتدای بحث خواندیم حضرت فرمودند این آیه تأویلش امام زمان است. «إِذَا خَرَجَ يَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ قَوْلُهُ نَحْنُ أَوْلِيَاءُ الدِّمِّ وَطَلَّابُ الدِّيَةِ» ما اولیاء دم هستیم.

به امام زمان اذن دادند و می آیند کار را تمام می کنند. آنها با اهل بیت وارد مقاتله شدند، ظلم کردند و مکه را از دست آنها بیرون آوردند. پس بیت و بلدی که برای آنها بوده را تبدیلش کردند به یک بیت نفاق که از دلش ایمان و ذکر و توحید به دست نمی آید. اما دوباره امام زمان این بیت را تطهیر می کنند. ما هم اجازه دادیم و پیروشان می کنیم. این الذین آمنوا یعنی امام زمان، بعد هم به ما می گویند «وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» اگر شما خودتان را مهیا کنید و این امام زمان را نصرت کنید من نصرت تان می کنم، پس خودتان می شوید قوی و عزیز. بعد هم می گوید وقتی که به امام زمان مکت می دهیم و اینها را غالب بر آل ابی سفیان و دشمنان غاصب، کردیم «أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» که باز این آیه هم تأویلش به وجود مقدس امام زمان و ظهور وجود مقدس امام زمان هست. السلام علیک یا ابا عبد الله...

گفتار ۸

شہادت مظلومانہ سیدالشہداء و
وسعت قصاص قتلہ ایشان

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ
جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» (اسراء: ۳۳)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۵ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ در امت اسلام گروهی وجود دارد که به آن یهود امت اسلام می گویند و این گروه دوبار در زمین فساد می کند و یک علو کبیری نسبت به خدای متعال دارد. آن دو فساد، قتل حضرت امیر و امام حسن و آن علو کبیر، قتل سید الشهداء است. خدای متعال هم در برابر این علو کبیر، به سید الشهداء وعده پیروزی می دهد و می فرماید هر کسی مظلوم باشد، ولی دمش نسبت به قاتل سلطه دارد، منتها نباید در این قصاص، اسراف کند. از طرفی داریم وقتی که وجود مقدس امام زمان تشریف بیاورند، نسل و ذریه بنی امیه را از میان برمی دارند. نکته ای که وجود دارد این است که این حرکت امام زمان، اسراف نیست چون آن ها در همان جبهه بنی امیه قرار دارند و به آن فعل راضی هستند و به آن افتخار می کنند. از این طرف هم هر کسی مخالف آن قوم باشد و دل و نیتش همراه سید الشهداء باشد، در ثواب شهدای کربلا شریک می شود، چون کسی که به فعل یک قوم راضی باشد مانند همان قوم است. برای همین است که یک قطره اشک بر سید الشهداء گناهان انسان رایپاک می کند...



فساد یهود امت اسلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعدائِهِمْ أَجْمَعِينَ . در سوره مبارکه اسراء قران کریم فرموده است: «و لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» (اسراء/ ۳۳) بحث ما در آیاتی بود که تاویل به عاشورا شده یا عاشورا مصداقش است. یکی از آیاتی که دلالت بر این می کند که خدای متعال سید الشهداء را در این میدان یاری می کند و پیروزی نصیب حضرت می شود همین آیه شریفه است.

خدای متعال در آیات اولیه این سوره از یک طغیان خبر داده است: «لَتَفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» (اسراء/ ۴) شما دوبار در زمین فساد می کنید و یک علو کبیر دارید. ظاهرا این آیه ناظر به قوم یهود و حوادثی که قبل از اسلام داشتند است، ولی در تاویل این آیه گفته شده که این دو مرتبه فساد که در روی زمین کردند یکی

قتل وجود مقدس امیرالمؤمنین است و دیگری قتل امام مجتبی است و آن علو کبیر هم قتل سید الشهداست.

این آیات در ساحت تأویل، ناظر به یهود امت اسلام است. ما یک یهودی داریم که در امت حضرت موسی بودند و بعد از رحلت حضرت مسیر امت را تغییر دادند و نگذاشتند کار به دست وصی حضرت برسد و در دل تغییر این مسیر خودشان به قدرت رسیدند و دین را تبدیل کردند به ابزار قدرت «اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهِبَانَهُمْ أَزْوَاجاً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه / ۳۱) یک یهود هم داریم که در همین امت مسلمان وجود دارد. حضرت فرمودند آنچه در قوم حضرت موسی واقع شده طابق النعل بالنعل در امت من واقع می شود. لذا هر کجای قرآن که از بنی اسرائیل بحث بشود، تأویلش امت اسلام است. از جمله این بحث ها، همین بحث فساد و علو است که ناظر به یهود همین امت است.

پس آن هایی که مسیر یهود را در امت نبی اکرم ادامه دادند و نگذاشتند کار حضرت در مدار خودش قرار بگیرد، فساد و علو می کنند. فساد و علوشان هم این است که راه را بر اولیاء می بندند و این اوصیاء را به شهادت می رسانند «لَتَفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» یکی قتل

امیرالمؤمنین و یکی قتل امام مجتبی. در مورد «وَلْتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا» هم فرمودند همان عاشورا است. عاشورا استعلاى بزرگ و بیش از حد بر خدای متعال بود. حالا که این ها علو کردند، دیگر خدای متعال کار را بر آن ها تمام می کند و در ادامه سوره وعده نصرت سید الشهداء را می دهد.

نصرت الهی نسبت به قتل مظلومانه سیدالشهداء

در ضمن آیات سوره اسراء آمده است: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» ظاهر این آیه مسئله حرمت قتل نفس محترمه است. اگر نفس، نفس محترم است، حق ندارید او را بکشید. یک جایی نفس احترام ندارد و اصلاً در مقابل دین خدا ایستاده و اهل نصب و عداوت با خداست، این نفس اصلاً محترم نیست. ولی نفسی که محترم و مؤمن است و شما حق ندارید خونش را بریزید «إِلَّا بِالْحَقِّ» مگر این که کسی از شما را کشته باشد و شما بخواهید قصاص کنید؛ اینجا اگر هم مؤمن باشد می توانید قصاص کنید. پس مواظب باشید خون محترمی را نریزید مگر جایی که خدای متعال به شما حق داده باشد.

در ادامه می فرماید «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» اگر کسی مظلومانه کشته بشود «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» ما برای ولی این دم، یک حق و اجازه و

سلطه‌ای قرار داده ایم و می‌تواند انتقام بگیرد و قصاص بکند. ولی باید مواظب باشد که زیاده روی نکند «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ»؛ یعنی اگر یک نفر را از شما کشتند، شما حق دارید یک نفر را قصاص کنید نه بیشتر. پس این آیه شریفه در عین حالی که از آلوده شدن دست انسان به خون مؤمنین منع می‌کند، اجازه قصاص را هم می‌دهد و در اجازه قصاص هم می‌فرماید حق زیاده روی ندارید.

در ذیل این آیه، روایات متعددی داریم که با سید الشهداء و امام زمان تطبیق شده‌اند. فرمودند «مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» سید الشهداء است. ما برای ولی دم سید الشهداء سلطه قرار دادیم. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» این آیه ظاهرش این است که باید در مقابل یک نفر، فقط یک نفر قصاص شود و الا اسراف می‌شود، ولی این طور نیست. اینجا جایی نیست که یک خون در مقابل یک خون باشد؛ هر کسی که در موضوع قصاص قرار بگیرد باید قصاص شود و این اسراف نیست حتی اگر همه مردم زمین باشند. این خون خیلی محترم است. بنی امیه و دستگاه شیطان خیال کردند که بعد از شهادت حضرت کار را تمام کرده‌اند، ولی ما برای ولی این دم، یک حق و سلطه‌ای قرار دادیم که

همه کسانی که در این خون شریکند، قصاص می‌شوند و این هم اسراف نیست.

در کامل الزیارات از ابی بصیر نقل شده است که امام باقر آیه شریفه «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (غافر / ۵۱) را خواندند و فرمودند «الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْهُمْ»^۱ حضرت هم حتما جزو همین «و الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» هستند، ولی هنوز نصرت نشده اند؛ یعنی خدای متعال ایشان را نصرت می‌کند، ولی نصرت ایشان در آینده واقع خواهد شد. در ادامه فرمودند «ولله لقد قتل قتله الحسين ولم يطلب بدمه بعده» با این که دیگر زمان امام باقر است و بسیاری از قاتلین سید الشهداء کشته شده اند حضرت می‌گویند هنوز انتقام خون امام حسین گرفته نشده است. کاری که مختار کرد مطالبه خون امام حسین نبود و ولی دم ایشان امام زمان است و برخورد هم فقط با قتله ظاهری نیست. این را مقدمات خواندم، روایات بعدی در باب همین آیه است.

در روایت دیگر شخصی این آیه مبارکه را خدمت امام صادق خواند

و از امام سوال کرد منظور از «مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا» کیست؟ امام فرمود منظور امام حسین است. «لَوْ قُتِلَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِهِ مَا كَانَ سَرَفًا»^۱ این که خدای متعال فرموده ولی دم حق اسراف ندارد، در مورد سیدالشهداء اینطور است که حضرت هر کسی را که مقابل سید الشهداء ایستاده باشد از مسیر برمی دارند، ولی این اسراف نیست؛ حتی اگر همه اهل ارض مقابل سید الشهداء بایستند و در خون سید الشهداء شریک بشوند، حضرت همه را قصاص می کند و این زیاده روی نیست.

در یک روایتی از امام باقر در مورد این آیه آمده «هُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قُتِلَ مَظْلُومًا وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ»^۲ امام باقر فرمودند ما صاحبان دم هستیم «وَالْقَائِمُ مِنَّا» وجود مقدس امام زمان هم از ماست «إِذَا قَامَ طَلَبَ بَثَارِ الْحُسَيْنِ» وقتی هم قیام می کند، خون حضرت را مطالبه می کند. یکی از کارهای امام زمان همین مطالبه دم امام حسین است. حضرت با کسانی که مقابل سیدالشهداء هستند جوری برخورد می کند

۱- الکافی (ط-الإسلامية) ج ۸، ص ۲۵۵.

۲- إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۵، ص ۱۷۶.

که یک عده‌ای خیال می‌کنند اسراف شده است، ولی این طور نیست.
درگیری امام زمان با همه جریان قتلہ امام حسین (ع)

در روایت دیگری از امام رضا سوال شد که یابن رسول الله حدیثی از جد شما، امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند وقتی امام زمان قیام می‌کنند، نسل قتلہ امام حسین را به خاطر فعل پدرانشان می‌کشند؛ حضرت فرمودند همین طور است. به حضرت عرض کرد این حدیث، آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام/ ۱۶۴) را نفی می‌کند؛ بار کسی که روی دوش کس دیگر نمی‌آید. اگر کسی قتل کرد، کس دیگری را به جای او نمی‌کشند، هرچند فرزندش باشد. نکته این مطلبی که امام صادق فرمودند و شما هم تأیید می‌کنید چیست؟

حضرت فرمودند «صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ» همه اقوال خدا درست است. نکته این است که ریختن خون ابن ذریه توسط امام زمان، اسراف در قتل نیست چون «وَلَكِنْ ذَرَارِيُّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ يَرْضُونَ بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ» این‌ها به فعل پدرانشان راضی هستند «وَيُفْتَخِرُونَ بِهَا» و به آن افتخار می‌کنند. «وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَثَاهُ» اگر کسی راضی به کاری باشد مثل این می‌ماند که آن کار را انجام داده. «وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِي بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ» اگر یک کسی را

در مشرق بکشند و یک کسی در مغرب عالم راضی باشد و این کار را بپسندد «لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ» این انسان راضی در نزد خدا شریک آن قاتل است. «وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعْلِ آبَائِهِمْ»^۱ این قتل به خاطر این است که این ها به فعل پدران شان راضی هستند.

روایات دیگری هم وجود دارد که دلالت می کند خدای متعال به هیچ وجه از خون امام حسین نمی گذرد. این خونی که ریخته شده حتما باید نتیجه بدهد؛ نتیجه این خون هم از یک طرف پیروزی سید الشهداء و از یک طرف نابودی آن جمعیتی است که مقابل جبهه حضرت ایستاده بودند است.

شما ماجرای اصحاب سبت را می دانید. آن ها کسانی بودند که در مقابل خدای متعال مکر کردند. خدای متعال فرمود روزهای شنبه صید نکنید، ولی آنها حوضچه هایی درست کرده بودند و روز شنبه ماهی ها را به یک نحوی هدایت می کردند به این حوضچه ها و یکشنبه می آمدند و می گرفتند. خدای متعال این ها را مسخ کرد. این

مسخ هم، مسخ ظاهری بوده و بعد از دو سه روز جانشان گرفته شد. امام حسن عسکری فرمودند که «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَسَخَ أُولَئِكَ الْقَوْمَ لِأَصْطِيَادِ السَّمَكِ فَكَيْفَ تَرَى عِنْدَ اللَّهِ يَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَتَكَ حَرِيمَهُ»^۱ حالا ببینید حال آن‌هایی که فرزندان خدا را کشتند و حریم رسول خدا را هتک کردند و نوامیس حضرت را به اسارت بردند چیست. خدای متعال دست از این‌ها برنخواهد داشت. «وَإِنْ لَمْ يَمْسَخْهُمْ فِي الدُّنْيَا» اگر چه در دنیا مسخ ظاهری نشدند ولی «فَإِنَّ الْمَعْدَّ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ أَضْعَافُ أَضْعَافِ عَذَابِ الْمَسْخِ» عذاب این‌ها در مقابل عذاب آن بنی اسرائیلی که مسخ شدند خیلی بیشتر است.

پس حضرت از خون سید الشهداء نمی‌گذرد. در آخرت سر جای خودش، در همین دنیا هم انتقام می‌گیرد «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ». در این انتقام هم اگر اهل ارض را از میان بردارد زیاده روی نیست. امام زمان، محور عدالت است و عدالت در عالم با او محقق می‌شود؛ او که اسراف نمی‌کند. انتقام او

بر مبنای حق است. این آیه می‌خواهد همین را بگوید، نه این که اگر یک نفر را کشتند، یک نفر را بکشید. حضرت نسل و ذراری آن‌ها را از میان برمی‌دارد و بساط آل ابی سفیان را جمع می‌کند.

حالا این که چرا خدای متعال همان موقع این‌ها را مسخ نکرد و عذابشان را به تأخیر انداخت نکاتی دارد. اولاً به یک معنا عذاب این‌ها به هیچ وجه به تأخیر نمی‌افتد. آدم همین که گناه را انجام می‌دهد وارد رنج گناه می‌شود. منتها بروزش ممکن است تأخیر داشته باشد. این که می‌گویند عقوبت عمل، یعنی ادامه عمل خود آدم و این عقوبت بلافاصله شروع می‌شود منتها ظهورش در دنیا و قیامت، مجال می‌برد.

در بعضی موارد هم خدای متعال احسان و مغفرت می‌کند و این عقوبت را هم برای مؤمنین به تأخیر می‌اندازد. فرمود شما تا نیت می‌کنید که عبادت انجام بدهید، آن ملکی که مأمور است که خوبی‌ها را بنویسد می‌نویسد، ولی در باب گناه این طور نیست. شما اگر گناه هم انجام بدهید، خدای متعال تا هفت ساعت صحیفه شما را آلوده نمی‌کند و اگر توبه نکنید نوشته می‌شود.

بنابر این خدای متعال حتما در مقابل این اسراف و علو کبر، این‌ها را عقوبت می‌کند. خون سید الشهداء که بدون عقوبت نمی‌شود. عقوبتش هم جمع شدن کل بساط شیطننت در عالم است. امام زمان کل بساط شیطننت را به خون خواهی سید الشهداء جمع می‌کنند. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» می‌خواهد بگوید این کار اصلا اسراف نیست. حالا غیر از این که خیلی از سران آن قتله و شیاطین، در دوره رجعت به دنیا برمی‌گردند و قصاص می‌شوند، ذریه آن‌ها هم قصاص می‌شوند. می‌دانید در رجعت هم بزرگان و سران مؤمنین رجعت می‌کنند و هم سران کفار. لذا غیر از آن انتقام‌هایی که از این رجعت کنندگان گرفته می‌شود، حضرت کل بساط شیطان و ذریه این‌ها را از بین می‌برد و این آیه می‌خواهد بگوید این کار اسراف نیست.

شخصی به حضرت عرض کرد که ما از بعضی از دشمنان شما می‌شنویم که می‌گویند اگر کار امام حسین حق بود و مسیر قتله امام حسین باطل بود چطور خدای متعال در مقابل یک صید ماهی اصحاب سبت را مسخ کرد و از انسانیت بیرونشان کرد، ولی در مقابل خون سید الشهداء کاری نکرد؟

حضرت فرمودند به آنها بگویند ابلیس گناهش بزرگ تر است یا آن صاحب السبت؟ حتما ابلیس؛ پس چرا ابلیس مسخ نمی شود؟ پس انتقام خدای متعال یک حساب و کتاب و حکمتی دارد. یک جا فوری عمل می کند و بساط را جمع می کند و یک جا هم مهلت می دهد. «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّا نَفْسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا» (آل عمران/ ۱۷۸) این مهلت ها برای این است که باطل، خودش را آشکار کند؛ بعد از این که باطل آشکار شد، بساطش جمع می شود. این طور نیست که مهلت برای این باشد که انتقامی در کار نباشد. اگر بخواهید این حرف ها را بگویید، باید در جنگ های نبی اکرم هم بگویید. پس خدای متعال حکیم است و هلاک کردن یا مهلت دادنش بر اساس حکمت و حساب و کتاب است. لذا خدای متعال بر اساس یک حکمتی این ها را نگه داشته و هلاک نکرده و قرار است در آینده از این ها انتقام گرفته شود.

حضور در افعال به رضایت و تشکیل دو صف تاریخی

اما نکته بعدی در این آیه و روایات ذیل آن، این است که حضرت ذراری آن ها را هم قصاص می کنند. این کار هم ظلم نیست و منافاتی با «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» ندارد. همان طوری که در شراکت در ثواب،

نیت مهمم است در شراکت در عذاب هم نیت مهمم است. آدم اگر در نیت، عمل کسی را قبول داشته باشد، به اندازه محبتی که به آن فعل و شخص دارد، در ثواب یا عقاب عمل شریک می شود و این مسئله از مسلمات روایات ماست.

شخصی بعد از پیروزی حضرت در جنگ جمل به حضرت امیر عرض کرد آقا خیلی دوست داشتم که برادر من هم بود و پیروزی شما را می دید و در ثواب آن شریک می شد. حضرت فرمودند که «أَهْوَى أُخِيكَ مَعَنَا»^۱ دلش با ماست یا بالشکر دشمن؟ عرض کرد با شماست و از پیروزی شما خوشحال است. حضرت فرمودند او در ثواب با ما شریک است؛ حتی بعضی از اقوامی که هنوز به دنیا نیامده اند هم در ثواب این جنگ شریک اند چون نیتشان با ما یکی است. یعنی درست است که ما در صفین نبودیم ولی اگر واقعا عمل آن ها را دوست داشته باشیم، در ثواب آن ها شریک هستیم.

در زیارت جامعه ائمه مومنین می گوئیم: «أَنَا قَدْ شَارَكْنَا أَوْلِيَاءَ كُمْ وَ أَنْصَارَكُمْ الْمُتَقَدِّمِينَ فِي إِزَاقَةِ دِمَاءِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ

قَتَلَهُ أَبِي عَبْدُ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ كَرْبَلَاءَ»^۱ ما در ریختن خون دشمنان شما، یعنی کسانی که در صفین و جمل و نهروان و کربلا با شما جنگیدند، شریکیم. چطور؟ «بِالنِّيَّاتِ وَ الْقُلُوبِ» چون قلب و نیت ما با شما همراه است. «وَوَالْتَأْسَفِ عَلَى فَوْتِ تِلْكَ الْمَوَاقِفِ الَّتِي حَضَرُوا لِنُصْرَتِكُمْ» ما تأسف هم می‌خوریم که چرا در آن زمان نبودیم تا کمک بکنیم.

بنابراین همان طوری که می‌شود در ثواب عمل شریک شد، عقاب هم همین طور است. جبهه کفار، عمل یکدیگر را دوست می‌دارند و با پیروزی همدیگر خوشحال می‌شوند. دشمنان فعلی حضرت امیر از این که معاویه در صفین به حسب ظاهر بر حضرت غلبه کرد ناراحت نیستند. دشمنان امیرالمؤمنین از ماجرای سقیفه و صفین و جمل ناراحت نیستند، بلکه خوشحالند. بنابراین این طور در عقاب آن‌ها شریک می‌شوند.

بینید ما در عالم دو تا جبهه تاریخی داریم؛ جبهه حق و جبهه باطل. شما وقتی آیات قرآن را می‌شنوید که حضرت موسی بر فرعون

پیروز شد، لذت می‌برید و هیچ غصه‌ای نمی‌خوردید که چرا فرعون و یارانش در آب غرق شدند؛ این حب و بغض، مشارکت در ثواب می‌آورد. جبهه مؤمنین این طور هستند. «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (بقره/۲۸۵) ما همه انبیاء را ما قبول داریم و لذا در ثواب همه آن‌ها هم شریک هستیم.

این امر مثل نماز جماعت می‌ماند. ما در نماز جماعت، در ثواب هم شریک می‌شویم، لذا ثواب جماعت با ثواب فرادا قابل مقایسه نیست. نکته اش هم این است که ما داریم یک نماز با همراهی هم، به عنوان یک جبهه می‌خوانیم. برای همین وقتی دور هم قرار می‌گیریم در ثواب اعمال هم شریک می‌شویم.

جابر وقتی روز اربعین به زیارت حضرت آمد به عطیه می‌گوید که ما در ثواب این شهداء شریکیم. عطیه خیلی تعجب کرد و گفت این چه حرفی است که می‌زنی! گفت من از خودم نمی‌گویم؛ از حبیبم شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند اگر کسی فعل قومی را دوست بدارد در ثواب آن‌ها شریک است و ما سید الشهداء را دوست می‌داریم و فعل این جبهه را می‌پسندیم.

جبهه باطل هم همین طور است. این‌ها به خاطر نیاتشان در عذاب هم شریکند و یک عذاب مضاعفی دارند. در روز قیامت وقتی پیروان سران جبهه باطل به خدا عرضه می‌دارند که خدایا این‌ها ما را گول زدند، عذاب آن‌ها را دو برابر قرار بده، خدای متعال می‌فرماید «لِكُلِّ ضِعْفٍ» (اعراف/۳۸) همان قدری که آن‌ها در گناه شما شریکند، شما هم در گناه آن‌ها شریک هستید.

در روایت دارد «لَإِنَّ سَيِّئَاتِ الْإِمَامِ الْجَائِرِ تَغْمِرُ حَسَنَاتِ أَوْلِيَائِهِ»^۱ گناه یزید، تمام خوبی‌های دوستانش را پاک می‌کند. کسی که فعل یزید را دوست داشته باشد، اگر همه عمرش را هم نماز بخواند جهنمی است. آن گناه، همه این عبادت‌ها را محو می‌کند. از آن طرف هم اگر کسی فعل امیرالمؤمنین را دوست بدارد، آخرش بهشتی می‌شود هرچند گناه کرده باشد. چرا؟ چون «وَحَسَنَاتِ الْإِمَامِ الْعَادِلِ تَغْمِرُ سَيِّئَاتِ أَوْلِيَائِهِ» خوبی‌های امام عادل، بدی‌های پیروانش را از بین می‌برد. «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» (اسراء/۷۱) اگر کسی در دنیا پیرو امیرالمؤمنین باشد در آخرت هم همراه حضرت می‌شود.

جواز مقابله با جبهه باطل و قتل همه دشمنان

ببینید اگر کسی خون مؤمنی را ریخته باشد و کس دیگری هم خوشش آمده باشد، ما از لحاظ فقهی حق نداریم که نفر دوم را قصاص کنیم، چون او در قتل مشارکت نداشته است. البته نفر دوم در قیامت در عذاب قاتل شریک است ولی از لحاظ فقهی ما این حق را نداریم که او را قصاص کنیم. حالا چطور است که امام زمان در خون خواهی سید الشهداء ذراری این‌ها را می‌کشند و این کار هم زیاده روی نیست؟

نکته این است که امام زمان پرچم دار حق اند و وقتی ظهور می‌کنند پرچم امام حسین دستشان است و همان راه را ادامه می‌دهند. اگر کسی آمد در جبهه حضرت، امنیت پیدا می‌کند، ولی اگر مقابل امام زمان علیه السلام ایستاد و دشمنی کرد خوش هدر می‌شود. کسانی که مقابل امام زمان می‌ایستند همان‌هایی هستند که در جبهه بنی امیه اند و مقابل امام حسین ایستادند؛ این‌ها همان ذراری و نسل قاتلین سید الشهداء هستند. لذا اگر مقابل امام زمان بایستند، وقتی حضرت خون خواهی می‌کنند و می‌خواهند راه امام حسین را در عالم باز بکنند با آن‌ها می‌جنگند و آن‌ها را از بین می‌برند.

پس به این دلیل است که شما اجازه پیدا می کنید تا آن ها را از بین ببرید. ببینید شما حق ندارید مؤمنی را لعن کنید، ولی به شما اجازه داده شده امتی را به خاطر ماجرای عاشورا لعن کنید. «فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَسَتْ أَساسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیْكُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَن مَّقَامِکُمْ وَ أَزَالَتْكُمْ عَن مَرَاتِبِکُمْ الَّتِی رَزَبَتْکُمْ اللَّهُ فِیْهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْکُمْ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِیْنَ لَهُمْ بِالْتَمَکِیْنِ مِنْ قِتَالِکُمْ» به خاطر این که امام حسین یک کار بزرگی کردند و دو تا جبهه در عالم ایجاد کردند. جبهه مقابل سید الشهداء همه شان مرتدند و برای همین شما اجازه لعن و قتال دارید.

صف امام حسین و نصرت با امام زمان

پس این آیه شریفه «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» می فرماید که شما حق ندارید بی جهت خون یک نفر را بریزید، ولی اگر کسی به ناحق خونی را ریخت، ما برای ولی این خون، سلطان و سلطه قرار دادیم، ولی نباید اسراف بکند؛ اگر مؤمنی کشته شده است قصاصش یک نفر است، ولی در مورد خون سید الشهداء این طور نیست. حضرت بر سر ایمان و کفر یک درگیری ایجاد کرده اند و عالم را تقسیم به دو جبهه کرده اند؛ هر کسی در جبهه آن طرف باشد و

بخواهد مقابل امام زمان بایستد خورش هدر است. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» وجود مقدس امام زمان این طور نیست که بی جهت خون بریزند؛ اگر خونی ریخته می شود به خاطر این است که در جبهه مقابل است.

ببینید آنقدر قیام امام زمان دقیق است که فرمود تا مؤمنی در اصلا ب کفار باشد، حضرت دست به قیام نمی زند، ولی وقتی صفها جدا شد، همان طوری که خدای متعال به قوم فرعون رحم نمی کند، حضرت هم به این ها رحم نمی کنند. «فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» (فجر/ ۱۲-۱۳) این ها فسادشان که به کثرت رسید، خدای متعال تازیانه عذاب را بر آن ها فرود آورد و همه شان را در دریا غرق کرد. «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ» (دخان/ ۲۹) آسمان ها هم بر آن ها گریه نکردند. ما عالم را این طور درست کرده ایم.

پس همان طوری که خدای متعال یک جایی بساط دشمنان را جمع می کند، وجود مقدس امام زمان هم بساط جمع می کنند و بنا نیست بساط شیطان تا ابد بماند. در نقل آمده است که حضرت،

شیطان را در کوفه گردن می‌زنند و این خیلی حادثه مهمی است. این کارها در خون خواهی سید الشهداء مطلقاً اسراف نیست. بنابراین خدای متعال نسبت به خون سید الشهداء ولی دمی قرار داده که مطلقاً کوتاه نمی‌آید و این خون را به ثمر می‌رساند.

در روایت داریم حضرت زهرا در محشر به خدا عرضه می‌دارد خدایا می‌خواهم فرزندم را همان طور که به شهادت رسیده بینم. حضرت به صحنه محشر می‌آیند در حالی که خون از رگ‌های گردنشان جاری است و حقیقت عاشورا آن موقع ظاهر می‌شود و غوغایی به پا می‌شود. بعد حضرت یک شکایتی از دشمنان می‌کنند و یک شفاعتی از محبین. خدای متعال می‌فرماید هر کس را دوست داری جمع کن؛ این همان روایتی است که حضرت مثل مرغی که دانه جمع می‌کند، محبین را سوا می‌کند. فرمود اگر کسی جرعه آبی به دست کسی داده باشد فراموش نمی‌شود.

برای همین است که فرموده اند کسی که در جبهه امام حسین است، یک قطره اشکش، گناهانش را پاک می‌کند. کسی که در جبهه امام حسین و طرفدار امام حسین است، از کار این‌ها ناراحت است و

علامت ناراحتیش این است که اشک می‌ریزد. خب حتما حضرت دستش را می‌گیرند. در جبهه مقابل هم یک کسی ایستاده و از سر شب تا صبح نماز می‌خواند، ولی وقتی خون سید الشهداء را می‌ریزند خوشحال است و تکبیر می‌گوید؛ این آدم حتما جهنمی است و خدای متعال این نماز را نمی‌خرد. ما که نباید فریب بخوریم. وقتی امام زمان بیایند، آدم‌هایی را از سر راه برمی‌دارند که همه عمرشان را نماز می‌خوانده‌اند. تو طرفدار جبهه بنی امیه‌ای بعد هم نماز می‌خوانی؟ این است که در روایت دارد عبادت و معصیت دشمن ما یکی است. السلام علیک یا ابا عبد الله...

گفتار ۹

سیدالشهداء، کشف امت نبی اکرم ﷺ
برای رسیدن به وادی امن (۱)

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (کهف: ۹)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۶ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند که داستان اصحاب کهف و پناهی که خدا به حضرت سیدالشهداء داده است و ایشان را پناهگاه امت قرار داده است بحث مهمی است. در مقابل جریان انبیاء یک زینتی در زمین است که این بستر فتنه و امتحان خواهد شد. آنچه از این امتحانات ما مقصدمان هست این است که آنهایی که اهل عمل خیر و احسن هستند آشکار بشوند. جلوه‌هایی در دست اهل دنیا هست که اگر آدم‌ماند در این عالم ارض و مشغول به شکوفه‌های دنیا شد نه فقط بد می‌شود، کم کم بدترین می‌شود. اگر هم پایش را گذاشت در وادی آخرت و وادی حیات طیبه آرام آرام می‌تواند بهترین آدم بشود. اگر کسی دست از دنیای اینها شست ما که رهایش نمی‌کنیم بلکه اینها را مرتبط‌شان می‌کنیم با عالم الهی و قلب‌هایشان را محکم می‌کنیم. داستان سیدالشهداء هم همین است. حضرت کهف اصحاب و اهل بیتش و بعد همه شیعیان خواهد شد. در مقابل این جلوه‌های دنیایی که فراعنه دارند اگر کسی پا شد امام حسین کهفش می‌شود. پس اگر انسان از سر سفره دنیا پا شود خدای متعال به سوی این کهف هدایتش می‌کند...



حیات دنیا بستری برای امتحان و رسیدن به حسن عمل

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . بخشی از آیات سوره مبارکه کهف هم تطبیق بر
داستان سیدالشهداء شده است. زید بن ارقم نقل می کند و می گوید:
من در حجره خودم در کوفه بودم که دیدم صدای تلاوت قرآن بسیار
شگفت انگیز و فوق العاده ای می آید. وقتی دنبال کردم دیدم سر مطهر
سیدالشهداست که بالای نیزه در دروازه کوفه این آیه را تلاوت می کند
«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا
عَجَبًا» (کهف/۹) یعنی آیا گمان کردی که داستان اصحاب کهف از
آیات خیلی شگفت انگیز ماست! کانه امام حسین (ع) می خواهند
بگویند سر من بر سر نیزه آیه عجیب تری است.

ابتدا این آیات را ترجمه می کنیم تا ببینیم چطور می شود اینها را در
وزان عاشورا و در سطح واقعه عاشورا فهمید. در آیات ابتدایی سوره

خدای متعال می‌فرماید: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف/۶)، گویا شما می‌خواهید خودتان را هلاک کنید که اینها ایمان به این کتاب نمی‌آورند.

بعد خدای متعال یک مسیری را توضیح می‌دهند و می‌فرمایند: پیامبر «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف/۷) ما یک امکاناتی را در این زمین قرار دادیم و این امکانات زینت ارض است و زمین با آنها جلوه می‌کند، این امکانات بیش از این نیست. این زمین را تزئین کردیم تا امکان امتحان فراهم بشود. ما بستر را آماده کردیم و این زمین را جلوه و تزئین دادیم تا امتحاناتی پیش آوریم و آنچه از این امتحانات ما مقصدمان هست این است که آنهایی که اهل عمل خیر و احسن هستند آشکار بشوند. حاصل این دنیا و زینت دنیا و جلوه هایش چیزی بیش از این نیست که باید اینها به یک نقطه‌ای برسند که اهل عمل خوب بلکه احسن عمالا و بهترین عمل بشوند.

بعد هم ما این بساط را جمع می‌کنیم «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» (کهف/۸) می‌بینید دوباره زمین می‌شود یک زمینی که

حالا به تعبیر من مثل زمین پاییز همه کشت‌های بهار خس و خاشاک می‌شوند و زیر دست و پا می‌ریزند. پس این جلوه‌های دنیا جلوه‌هایی است که برای امتحان در فرصت دنیا است. می‌شود در این فرصت دنیا جزو کسانی شد که احسن عملا هستند.

سوره تبارک و رسیدن به حسن عمل

شبيه اين را خدای متعال در سوره مبارکه تبارک در آغاز سوره می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/۲)، خدای متعال مرگ و زندگی را آفرید که شما را امتحان کند و ببیند کدامتان احسن عملا هستید! خدای متعال بستر را برای رشد شما و برای بهترین شدن آماده کرده است؛ فرموده ما موت و حیات را آفریدیم و همین بستر رشد و حسن عمل انسان می‌شود.

معنای ظاهری‌ای که مفسرین برای این بحث سوره تبارک کردند این است که اگر در عالم ارض، مرگ نبود و بنا بود همیشه زنده بمانیم خب خیلی مشکل بود که آدم دل از این دنیا بکند و از دنیا بزرگتر بشود. ولی ما دنیا را توام با مرگ قرار دادیم، پس یک روزی آدم به دنیا می‌آید و در یک فرصت خیلی کوتاهی فرصتش تمام می‌شود و باید بساطش

را جمع کند و برود. اگر نبود که موت را هم آفریدیم و زندگی در عالم ارض همیشگی بود، خوب شدن و بزرگتر از دنیا شدن و بیشتر از دنیا خواستن خیلی کار سختی بود. ولی چون ما در عالم هم موت آفریدیم و هم حیات همین فرصتی که به شما دادیم برای خوب شدن کافی است.

در قرآن خدای متعال می‌فرماید که یک عده‌ای روز قیامت می‌گویند ما مهلت نداشتیم! پس به آن‌ها می‌گویند: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ» (فاطر/۳۷)، همانقدر که به اهل ذکر و آنهایی که متذکر شدند فرصت دادیم، به شما هم دادیم که در روایت می‌فرماید این فرصت هجده سال است. کسی که هجده بهار عمر کند فرصت کافی برای رسیدن به مقصد به او دادند.

لذا فرموده ما به شما فرصتی دادیم. ما حیات را آفریدیم در این دنیا تا زندگی کنید ولی موت را هم آفریدیم. اگر بنا بود فرصت حیات همیشگی باشد مشکل بود آدم بتواند از دنیا بزرگتر بشود و عبور کند و از تعلقات دنیا بگذرد. باز هم یک عده‌ای بزرگ می‌شدند و می‌رسیدند ولی افراد معدودی بودند، پس ما هم بستر حیات به شما دادیم و هم

این که این فرصت فرصتی است که به سرعت جمع می شود که آدم هوشیار باشد تا در این فرصت تلاش کند که بار خودش را ببندد.

اما معنای دیگری که برای این آیه شده است این است که ما در عالم ارض وقتی زندگی می کنیم دو تا در به روی ما باز است، یکی در به سوی حیات دنیاست که حیات لهُو و لعب و اینهاست و یکی هم در به روی عالم موت است. پس آنهایی که در حد حیات دنیا زندگی می کنند اینها از نظر قرآن مرده اند. یک عالم حیاتی هم در این عالم بابش به روی ما باز شده که به تعبیر قرآن آخرت است. پس در دنیا که ما زندگی می کنیم دو تا در به روی ما باز شده که یکی حیات دنیاست که در واقع حیات موت است و کسی که در حیات دنیا بماند این مرده است و زنده نیست. می فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» (رعد/۱۶)، آیا بینا و نابینا یکی هستند؟ آیا ظلمات و نور یکی هستند؟ می فرماید: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ» (فاطر/۱۹-۲۱)، این دو تا عالم با هم یکی نیستند، بینا و نابینا که یکی نیست! تاریکی و روشنایی که یکی نیست! یک عالمی، عالم نور است و یک عالمی

عالم ظلمات، یک آدمی بیناست و یک آدمی نایینا و اینها یکی نیستند. آیا در گرمای آفتاب، سایه و گرما یکی است؟ سایه و آفتاب که یکی نیست بلکه دو تا عالم است. بعد می فرماید: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ» (فاطر/ ۲۲) مرده‌ها و زنده‌ها که یکی نیستند، یک عالم، عالم موت، کوری، ظلمات و حرور است. یک عالم دیگر هم عالم بصیرت، بینایی و عالم نور است.

پس اگر در دار دنیا فقط همین حیات الدنیا بود نمی شد رشد کنیم. اگر فقط آن یک باب بود، باز امتحان مطرح نمی شد. برای همین است که ما را بین دو تا جهان قرار دادند. پس در هر لحظه می توانیم در این عالم زندگی کنیم یا در آن عالم؛ و نه فقط می توانیم زنده بشویم بلکه می توانیم زنده ترین بشویم؛ نه فقط می توانیم بینا بشویم می توانیم بینا ترین بشویم؛ نه فقط می توانیم در عالم نور باشیم می توانیم در قله عالم نور باشیم. این فرصت دنیا فرصتی است که آدم بینا ترین، بهترین، زنده ترین و احسن عملا بشود. ما را بین این دو تا عالم آفریدند که حالا تأویلش در روایات این است که دار دنیا محیط ولایت شیطان و مستکبرین و اولیاء طاغوت و کسانی است که زیر چتر آنها زندگی

می‌کنند. آنها در حیات الدنیا هستند و بیش از این گیرشان نمی‌آید چون عالیشان عالم موت و ظلمات است. یک دار دیگری هم است که دار ولایت الله هست و ولایت اولیا الهی و معصومین و اوصیاء الهی و اهل بیت، پس انسان در عالم ارض می‌تواند وارد آن عالم هم بشود.

جلوه‌های حیات دنیا و نگرانی نبی اکرم

ولی باید توجه کرد که این طرف و جریان دنیا و وادی موت را خیلی جلوه می‌دهند؛ جلوه‌هایی که در دست اهل دنیا است. لکن اگر آدم در این عالم ارض ماند و مشغول به شکوفه‌های دنیا شد، نه فقط بدی می‌شود، کم کم بدترین می‌شود. پس برای رسیدن به دنیا نه فقط بدی می‌کند، بلکه به بدترین شکل، بدی می‌کند.

اینهایی که در وادی ولایت بنی امیه بودند، برای چه آمدند این کار زشت را به زشت ترین شکل انجام دادند؟! دیگر از این زشت تر نمی‌شد، شما بخواهید پیروز بشوید اما چه لزومی دارد که طفل شش ماهه را روی دست بزنید؟! چه لزومی دارد خیمه‌ها را آتش بزنید؟! چه لزومی دارد اسب بر بدن‌ها بتازید؟! آن‌ها این کار زشت را به زشت ترین شکل انجام دادند چون وادی حیات دنیا را انتخاب کرده بودند و زینت‌های دنیا را می‌خواستند. آدم اگر دنبال این زینت‌های دنیا باشد،

بدترین آدم می‌تواند باشد، پس نه تنها بد می‌شود بلکه بدترینش می‌شود. اگر هم پایش را گذاشت در وادی آخرت و وادی حیات طیبه آرام آرام می‌تواند بهترین آدم بشود.

پس ما در عالم ارض بین بدترین و بهترین داریم حرکت می‌کنیم. همه چیز را خدای متعال برای بهترین شدن آماده کرده، این طرف دعوت انبیاست، آن طرف هم دعوت شیطان است. آدم بین این دو باید انتخاب کند، ولی این بساط دنیا که بساط امتحان است جمع می‌شود.

پیامبر همه چیز را می‌بیند، ایشان دستگاه شیطان و شیطنتش و بنی امیه و طول حکومتشان و کارهایی که می‌کنند را می‌بینند برای همین هم نگران اند «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف/۶). قرآن می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» (کهف/۷) ما این امکانات را زینة الارض قرار دادیم برای این که امتحان کنیم. بله حیات الدنیا یک جلوه‌هایی دارد ولی به سمت خدا حرکت کردن، در عالم ارض، رشد کردن و بزرگ شدن همراه با امتحان است. جلوه‌هایی می‌آید مثل قدرت، ثروت، موقعیت، لذات و

شهوات که باید از اینها بگذرید. می شود هم دنبال شهوات و دنبال قدرت، ثروت و برتری جویی برویم. می شود در عالم ارض علو کنیم چون همه چیز آماده است. زینت ها را قرار دادیم، دعوت شیاطین را هم قرار دادیم، جلوه هم شیطان می دهد و اصلا کارش همین است. قارون امکانات خودش را می آورد و آن گنج هایی که به دست آورده بود، مقابل بنی اسرائیل جلوه می دهد. خیلی سخت می شود آدم هایی که نان خوردن ندارند، گنج قارون را ببینند، اما با موسای کلیم بمانند؛ ولی اگر با موسای کلیم ماندند، کنار حضرت موسای کلیم بودن دارالحيوان و دار حیات است. دار قارون، دار موت است، بعد هم می بینی «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» (قصص / ۸۱) خودش را با همه امکاناتش در زمین فرو می کنند، آن وقت یک عده ای تازه می فهمند که «وَيَكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» (قصص / ۸۲) خدای متعال به کافر دنیا می دهد ولی فلاح و رستگاری در آن نیست و با این امکانات رشد نمی کند. این خاصیت حیات دنیا است.

لذا خدای متعال می فرماید: پیامبر ما از این که اینها ایمان نمی آورند نگران نباش چون ما عالم ارض را اینطوری قرار دادیم. ما در

عالم ارض جلوه قرار دادیم، پس یک عده‌ای می‌روند دنبال جلوه‌های دنیا ولی این بساط را جمع می‌کنیم و اینطور نیست که این بماند. بساط بنی امیه و بساط بنی عباس جمع می‌شود اما بهشان مهلت می‌دهیم، دویست سال و پانصد سال می‌مانند. آنها امکانات دارند، قدرت دارند و طغیان می‌کنند. نمرود چقدر ادعای خدایی می‌کرد! فرعون چقدر ادعای خدایی می‌کرد! ما عجله نداریم. ما زمین را اینطوری قرار دادیم که بستر رشد و امتحان است.

یک عده‌ای در همین بستر می‌شوند احسن عملا، یعنی نه تنها خوب می‌شوند بلکه بهترین آدم‌ها می‌شوند. شاکله شان می‌شود شاکله محیین. فرمود احسن عملا یعنی عملی که بر بهترین نیت استوار است. بندگی می‌کنند بندگی شان هم فقط «عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا» است.^۱ انسان می‌شود در این فرصت، عبد دنیا شود و هم می‌شود از عبد دنیا بودن بیرون شود و عبد خدا باشد. اگر عبد خدا شدیم و از عبادت شیطان و نفس و دنیا و شیاطین و فراعنه نجات پیدا کردیم، آغاز رشدمان است. یک عده‌ای خدا را عبادت می‌کنند برای ثواب که

خیلی خوب است. یک عده خدا را عبادت می کنند چون از خدا می ترسند که این هم خیلی مقام بالایی است. یک عده ای هم هستند که وارد وادی عبادت می شوند و از خوف و رغبت هم نجات پیدا می کنند؛ اینها عبادتشان، عبادت حبی و از سر شکر است. درست است که بهشت خدا را می بینند و خیلی هم بهشت با عظمت است ولی یک چیز با عظمت تری می فهمند و می گویند خدا با عظمت تر از این است که ما برای بهشتش عبادتش کنیم پس برای خودش عبادتش می کنند «لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^۱.

جمع شدن حیات دنیا و فانی بودن آن

پس این دنیا فرصت امتحان است. شبیه این را در سوره مبارکه حدید خدای متعال می فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» (حدید / ۲۰) حیات دنیا، زینت، لهو و لعب، تفاخر بر امکانات، هم افزایی و روی هم جمع کردن دنیا است. پس اگر کسی در وادی حیات دنیا باشد از این پنج تا خلاص نیست. به تعبیر مرحوم شیخ بهایی این پنج عنوان، متعلق به

پنج دوره عمر انسان است. یعنی شیطان برای همه دوره‌های عمر انسان نقشه کشیده است؛ دوره طفولیتش لعب است، بعد می‌شود لهو، بعد می‌شود زینت، بعد تفاخر و بعد تکاثر. پس کسی که در وادی حیات دنیاست و زندگی دنیایی دارد، همین است و بیشتر از این نیست. بعد خدای متعال می‌فرماید: «كَمْثَلٍ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ». به فلان سرمایه دار بزرگ دنیا می‌گویند چقدر ثروت داری؟ می‌گوید الان را می‌گویی یا الان! خیلی هم خوش است که الانش بیشتر از الان قبلیش است. فرعون هم همینطور است دیگر، همه چیز دارد اما جمع می‌کند برای اینکه بیشتر داشته باشد. بعضی می‌خواهند فالوور پیدا کنند و بیشتر آن‌ها را بشناسند، همه اینها تکاثر است. خدای متعال می‌فرماید: همه اینهایی که می‌بینید مثل یک بارانی است که می‌بارد و کافر این رویش را خیلی جذاب می‌بیند. عده‌ای فرمودند کافر اینجا به معنی کشاورز است؛ ولی شاید همین معنی ظاهری کفر در مقابل خدا باشد؛ آدمی که دست خدا را نمی‌بیند، وقتی باران می‌بارد معجب به این سرسبزی و خرمی بهار است. خب آدمی که دلش در بهار به سرسبزی بهار خوش است در پاییز هم باید توی سرش بزند.

آنهایی که کافرنند، رویش این باران معجبشان می‌کند و شگفت زده می‌شوند؛ اما مومن اینطوری نیست، مومن در بهار خدا را می‌بیند در پاییز هم خدا را می‌بیند. بهار یک جلوه از فعل خداست، پاییز هم یکی دیگر. او مشغول خداست و برایش بهار و پاییز فرقی نمی‌کند، پس به همان اندازه که در بهار لذت می‌برد در پاییز هم لذت می‌برد. نه در بهار دلخوش به سرسبزی است که پاییز غصه بخورد نه در پاییز مأیوس می‌شود که آقا این سرسبزی‌ها خشک شدند. در واقع پاییز و بهار برایش یکی است. او دنبال خدایی است که بهار و پاییز را آفریده است. پس کفار در دنیا دنبال پنج چیز هستند: لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر. و معجب به اینها هم هستند. لکن این دنیا مانند یک سبزی زودگذر که با باران تندی ایجاد می‌شود، به زودی هم از بین می‌رود. «ثُمَّ يَهَيِّجُ فِتْرَاهُ مُصَفَّرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا» یعنی یک دگرگونی اتفاق می‌افتد و همین سرسبزی تبدیل به زردی می‌شود؛ این بوستان‌های سبز، کم‌کم رنگشان تغییر می‌کند و زرد می‌شود. می‌بینید که خس و خاشاک زیر دست و پا شد. همه دنیا همین بوده است. ما خودمان کنار دنیا که هستیم نمی‌فهمیم ولی از بالا که نگاه کنید آن وقت همه چیز

را می‌بینید. ببینید امکاناتی که فرعون داشته «كَمْثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا». این همه امکانات «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» (دخان/۲۵) چه باغستان‌ها و چه چشمه زارها و چه کشتزارهایی که همه را رها کردند و رفتند! گویی اصلاً هیچی نبوده و همه اش می‌شود خس و خاشاک.

بعد می‌فرماید: «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ» (حدید/۲۰). وقتی از این وادی عبور کردید یک عده‌ای در دار دنیا یک جوری راه رفته اند که مواجه با رنج و عذاب اند اما یک عده دیگر جوری در دنیا رفتند که به مغفرت الهی راه پیدا می‌کنند. اول پاکشان می‌کنند و بعد وارد وادی رضوان می‌شوند. لذا در آیه بعدش می‌فرماید شما در فرصت دنیا حواستان جمع باشد که این امکاناتی که ما زینتش دادیم در عالم ارض و جلوه دادیم و بساط لهُو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر را در آن فراهم کردیم، بالاخره جمعش می‌کنیم و این فقط برای امتحان است. «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ» (حدید/۲۱)، پس شما به طرف مغفرت و جنت مسابقه بدهید. شما مواظب باشید جلوه‌های دنیا غافلتان نکند چون این‌ها را جمعش

می‌کنیم. این همانی است که «لَيَبْلُوْكُمْ اَيْكُمُ اَحْسَنُ عَمَلًا»، خدا دوست دارد همه انسان‌ها، بهترین آدم باشند و بهترین نیت و بهترین شاکله و بهترین عمل را داشته باشند؛ و فرصت را هم آماده کرده تا شما مسابقه بدهید و بهترین باشید.

خلاصه در این آیات سوره کهف خدای متعال حالا به پیامبر گرامی می‌فرماید: تو در اثر تأسف اینکه اینها ایمان نمی‌آوردند گویی خودت را می‌خواهی هلاک کنی! گویا پیامبر گرامی می‌بیند که این دعوت و قرآن را آورده اما در مقابل این قرآن سقیفه می‌آید، بنی امیه و بنی عباس می‌آیند و این کتاب را نمی‌پذیرند. این خیلی برای پیامبر رنج است که او از عالم بالا آمده و این تحفه الهی را آورده اما این‌ها قدر نمی‌دانند. خداوند می‌فرماید: سنت ما این است که «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» (کهف/۷) این کار خود ماست. ما زمین را جلوه دادیم اما نه برای آنکه توی آن غرق بشوند بلکه جلوه دادیم که رشد کنند «لَيَبْلُوْكُمْ اَيْكُمُ اَحْسَنُ عَمَلًا». از هر جلوه این دنیا باید عبور کنند، و در این عبورها حرکتی به سمت دارالآخره است. هر جلوه یک امتحان و عبور به سمت حسن عمل و درجا بالاتری از حسن است تا به احسن

عمل انسان برسد. اما اگر دنبال جلوه‌های دنیا رفتید، خب می‌شوی مثل فرعون‌ها و نمرودها و آنهایی که از ما بیشتر داشتند و سرخوش بودند. ولی کار در این مرحله نمی‌ماند و فرصت را از دست می‌دهند و تمام امکانات شان از بین می‌رود. «وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» (کهف/۸)، یعنی این سرسبزی را یک زمین صاف مثل زمین پاییز قرار می‌دهیم که هیچی گویا در آن نبوده است.

پاداش استقامت در برابر جلوه‌های دنیا در داستان اصحاب کهف

حال سوال این است که در این فرصت دنیا چطوری می‌شود جزو بهترین‌ها شد؟ این طرف زینت دنیا و دستگاهش و شیطنت و بنی‌امیه بنی‌عباس است که دعوت می‌کنند، تهدید می‌کنند، تطمیع می‌کنند، دنیا را آباد می‌کنند، دین می‌سازند و در مقابل انبیاء مکتب می‌سازند. اگر با آنها مخالفت کنی خونت را می‌ریزند، مالت را می‌برند و امنیت نداری. دستگاه شیطان هم تزیین می‌کند، «وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (طه/۱۳۱) شکوفه‌های مختلف دنیا هم در دست اینها سبز می‌شود. خب چه پناهی برای مومنین گذاشتی که در این ورطه نروند؟!

کانه نبی اکرم نگرانی دیگری دارند. من نگران بنی‌عباس و بنی

امیه و طرفدارانشان نیستیم، آنها بروند چون خودشان خواستند، ولی چرا متاسف و غصه دار مومن نباشم؟! مومن ذیل بنی امیه جهنمی می‌شود و اینها مومنین را جهنمی می‌کنند. می‌فرماید: پیامبر ما نگران نباش اینها دستشان به خوبها نمی‌رسد. «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»، داستان اصحاب کهف و رقیم را ملاحظه کردید. ای پیامبر ما، می‌شود در دربار همین حاکم‌های جور و در متن این شهوت و قدرت باشی و نجات پیدا کنی. ما کهف گذاشتیم در عالم و شما داستان اصحاب کهف را دارید. پیامبر ما اینها یک آدم‌های جوان مردی بودند که در دربار زمان خودشان بودند، قدرت داشتند، ثروت و موقعیت داشتند و اگر پایشان هم بیرون می‌گذاشتند در معرض خطر و مرگ بودند. آنها بین دو لبه دنیای فراهم شده و انتخاب خدای متعال و سختی‌ها و مشکلات بودند.

خدای متعال می‌فرماید می‌شود در متن دنیای فرعون باشی اما مثل موسای کلیم باشی، مثل مومن آل فرعون باشی، مثل همسر فرعون باشی. پیامبر ما اگر کسی دست از دنیای اینها شست ما که رهایش نمی‌کنیم بلکه دو تا کار برایشان انجام می‌دهیم.

کار اول این است که «وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» (کهف/۱۴) اول اینکه اینها را مرتبط شان می‌کنیم با عالم الهی و قلب‌هایشان را محکم می‌کنیم. پس وقتی مقابل فرعون می‌ایستند ما قلبشان را محکم می‌گیریم و با عالم ولایت و خودمان مرتبطشان می‌کنیم. «وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» یعنی از عالم بالا یک رشته‌هایی به قلب اینها می‌زنیم و محکم می‌گیریمشان طوری که از همه تهدیدهای فرعون هم آنها را نمی‌ترساند.

وقتی فرعون فهمید همسرش موحد است دستور داد میخکوبش کردند، سنگ روی سینه اش گذاشتند و حتی دارد بچه‌هایش را جلوی‌ش کشتند اما آنچنان خدای متعال این قلب را محکم کرده بود که گفت: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ» (تحریم/۱۱) خدایا برای من یک جایگاهی در محضر خودت درست کن و من را از فرعون نجات بده! این همان ربط قلب است. وقتی پای خدا می‌ایستی خیلی سخت است، ولی ما این قلب را محکم می‌گیریم طوری که دیگر نه می‌ترسد و نه دلخوش به دنیا می‌شود. اول می‌آیند وعده می‌دهند، اگر نشد تهدید می‌کنند. اما اگر کسی راه

ما را انتخاب کرد و پا گذاشت روی جلوه‌های دنیا بقیه اش با ماست. ما ربط قلب می‌دهیم.

اما کار دوم این است که کهفی به او می‌دهیم که در آن حفظ شود. کهف را برایش آماده می‌کنیم، بعد هم دشمن تا دم این کهف می‌آید اما دستش به اصحاب کهف نمی‌رسد. اگر کسی در دورانی که به بنی امیه و بنی عباس فرصت می‌دهیم و دنیایشان را جلوه می‌دهیم، این طرف بیاید با سختی و ابتلائات سنگین روبروست، اصلاً امتحان یعنی همین، اگر کردند از آنها و آمدند، ما ربط قلبشان می‌دهیم و بعد هم کهف برایشان درست می‌کنیم.

لذا در این آیات فرموده پیامبر ما ما امت تو را رها نمی‌کنیم. دنیا را زینت دادیم تا آنهایی که اهل دنیا هستند بروند، تو چرا غصه می‌خوری؟! بنی امیه بروند به جهنم، خودشان انتخاب کردند! مهلتشان هم نگران نباش مهلت زیادی نیست، ما این بساط را جمع می‌کنیم و فرش را از زیر پایشان می‌کشیم. «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» (دخان/۲۵)، بین از فرعون این همه باغستان‌ها و چشمه سارها و کشتزارها را گرفتیم، «ثم اورثناها قوما اخرین» و به قوم حضرت

موسی دادیم. بساط اینها را هم جمع می کنیم پس نگران نباشید! لذا فرموده «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» یعنی آیا این از آیات شگفت انگیز ماست؟! آیا این خیلی عجیب است که در دستگاه ما که ما یک قومی را نجات بدهیم و اینها از سر سفره دنیا پا شوند و ما ببریمشان در کهف، بعد هم به یک آیه تبدیلشان کنیم؟! نه این شگفت انگیز نیست بلکه کار ما همین است. ما آنها را که به طرف ما می آیند را محکم می کنیم. پس آنها را که دست از دنیای بنی امیه و بنی عباس با همه جلوه هایش برمی دارند ما قلبشان را با ولایت شما مرتبط می کنیم و محکمشان می کنیم، بعد هم یک پناهی برایشان قرار می دهیم طوری که دشمن تا دم این کهفشان می آید اما دستش به آنها نمی رسد.

تأویل آیه به سیدالشهداء

داستان سیدالشهداء هم همین است. حضرت اول یک کهفی است برای اصحاب و اهل بیتش ولی برای همه ما هم کهف است. در مقابل این جلوه های دنیایی که فراعنه دارند اگر کسی پا شد امام حسین کهفش می شود. پس اگر انسان از سر سفره دنیا پا شود خدای متعال به سوی این کهف هدایتش می کند. اصلا امام حسین کهف

حصین است و اگر کسی رفت در کهف امام حسین، دست فرعون به او نمی‌رسد.

مومن آل فرعون رفته در پناه حضرت موسی و دیگر دست فرعون به او نمی‌رسد. او را کشتند ولی خدای متعال می‌فرماید از سیئات و مکرشان خدا حفظش کرد. سیئات مکر یعنی نتوانستند به ایمانش دست بزنند. خب آدم باید از دنیا برود چه بهتر که آنطوری از دنیا برود! آیا شهید سلیمانی‌ها ضرر کردند؟! حبیب و زهیرها ضرر کردند؟! آنها به کنار امام حسین شتافتند و شهید شدند! در کهف امام حسین رفتند طوری که دیگر ضرری نتوانستند به آنها بزنند، می‌گویند خب شهیدش کردند! شهیدش کردند اما مگر بد شد؟! حالا که خیلی بهتر شد برایش! آیا برای حر بد شد؟! اینها چه ضرری کردند؟!

در باب سحره فرعون وقتی ایمان نیاورده بودند دارد که فرعون بهشان گفت: بروید با موسی بجنگید. گفتند مزد هم به ما می‌دهی؟ گفت: بله، «إِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (شعراء/ ۴۲) شما مقرب پیش من می‌شوید. پس آنها برای این که مقرب به فرعون بشوند رفتند تا با حضرت موسی بجنگند. وقتی دست موسی را دیدند که پر است

فهمیدند که سحر نیست بلکه موسی مأمور خداست، ایمان آوردند. فرعون بهشان گفت: «أَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ» (شعراء/ ۴۹)، هنوز من به شما اجازه ندادم که ایمان بیاورید! شما انقدر برای خودتان مستقل شدید که رفتید و به موسی ایمان آوردید؟! من می‌روم لابلای نخلستان‌ها و به دارتان می‌کشم طوری که کسی نفهمد چه بر سرتان آوردم «وَلَا ضَلَّيْنَكُمْ أَجْمَعِينَ». اما آنها به فرعون می‌گویند: «فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (طه/ ۷۲)، هرکاری می‌خواهی بکن، دست تو را خدا در حیات دنیا باز گذاشته اما ما دیگر از حیات دنیا بیرون رفتیم و کاری نمی‌توانی با ما بکنی. تو می‌توانی جان ما را بگیری اما این مهم نیست.

سیدالشهداء شب عاشورا در پاسخ به سوال خواهرشان که عرض کرد اینها می‌مانند، فرمود: اینها را امتحان کردم، اینها انشان با مرگ در پیش روی من از انس طفل به سینه مادر بیشتر است، نگران اینها نباشید. اگر کسی اینطوری شد چه ضرری می‌تواند بهش بزنند؟! بنی امیه با حبیب چه کار می‌تواند بکند جز این که کنار سیدالشهداء به شهادتش برساند در حالی که این که آرزوی حبیب است. این شهادت

همان مدال افتخار ماست و بعد از هزار و چهارصد سال می‌گوییم «یا لَیْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ»

سحره فرعون هم می‌گویند کاری از تو نمی‌آید. تو وقتی می‌توانستی به ما ضربه بزنی که ما کنار موسی نبودیم اما وقتی آمدیم در کهف موسای کلیم دیگر دست تو به ما نمی‌رسد. موسای کلیم ما را برده در دارالآخره و تو دستت به آن دار نمی‌رسد، چه کار می‌خواهی بکنی؟! اصلاً ما در این دار نیستیم. امام حسین یک همچین کهفی است، پس اگر در مقابل همه فتنه‌های تاریخی سقیفه و بنی امیه به طرف امام حسین رفتی، کاری با تو نمی‌توانند بکنند، نهایت شهید می‌شوی که این هم آرزوی ماست. السلام علیک یا ابا عبد الله...

گفتار
۱۰

سیدالشهداء، کشف امت نبی اکرم ﷺ
برای رسیدن به وادی امن (۲)

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (کهف: ۹)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۷ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند اصحاب کهف کسانی بودند که از محیط شرک آلود و پیچیده جامعه خود، جدا شدند و به خدای متعال ایمان آوردند و برای این که از دست دشمنان در امان بمانند، به غاری در خارج از شهر پناه بردند تا بتوانند دین خود را حفظ کنند. این ها موقع خروج از غار هم به این نکته توجه داشتند که خودشان را مخفی کنند تا دوباره در دام بت پرستی نیفتند. در امت اسلام هم ماجرای رخ داد و طی ماجرای سقیفه و روی کار آمدن بنی امیه، جامعه به سمت شرک پیچیده ای حرکت کرد. در اینجا بود که عده ای، خود را از این محیط جدا کردند و به سید الشهداء پناه آوردند که کهف این امت هستند. این ها در کنار سید الشهداء توانستند ایمان خودشان را حفظ کنند و نگذارند که دست دشمن به آن ها برسد. ما هم باید خودمان را از هرگونه کفر و شرک جدا کنیم و به سمت کهف حصین سید الشهداء برویم و اگر هم نیاز شد که از این کهف خارج شویم، باید حواسمان را جمع کنیم که طوری حرکت کنیم که گرفتار دنیا و اهل دنیا نشویم...



ماجرای اصحاب کهف و تزیین سنگین دنیا

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . یکی از آیاتی که با واقعه عاشورا تطبیق شده است، آیات مربوط به اصحاب کهف است که سر مبارک سید الشهداء علیه السلام در دروازه کوفه این آیه را تلاوت می فرمودند «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (کهف/۹) آیا شما گمان کرده اید که داستان اصحاب کهف از آیات عجیب ماست؟ این امر یک سنت است که ما برای همه کسانی که در راه خدا قدم می گذارند قرار دادیم و همه کسانی که راه حق را طی می کنند یک پناهگاه و کفهی دارند.

زید بن ارقم که از اصحاب حضرت رسول است می گوید من در حجره خودم بودم که دیدم صدای تلاوت قرآن می آید. وقتی سر خود را بیرون آوردم دیدم سر مطهر سید الشهداء بالای نیزه دارد این آیه را تلاوت می کند. در همین حال با خودم گفتم واقعا داستان شما عجیب

تر است. لذا کهفی که خدای متعال، برای پیروان نبی اکرم قرار داده است، وجود مقدس سید الشهداء است.

خدای متعال در آیات اول سوره کهف به پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید که شما به خاطر این که این‌ها ایمان نمی‌آورند به قدری تأسف می‌خورید که نزدیک است خودتان را هلاک کنید. سنت ما این است که زمین را تزئین می‌کنیم. ما زینت‌هایی را در عالم ارض قرار دادیم و این عالم ارض را با همه جلوه‌ها و زینت‌هایش بستر ابتلاء و امتحان قرار دادیم و بعد هم قرار است که این بساط جمع بشود. «إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزاً» (کهف/۸) این طور نیست که این امکاناتی که به دست اهل دنیا داده ایم، تا ابد برای این‌ها باقی بماند.

پس ما در زمین زینت‌هایی قرار داده ایم تا بستر امتحان باشد. حالا یک عده‌ای به این امکانات دنیا دل می‌بندند و پی آن می‌روند و ما هم این امکانات را بهشان می‌دهیم «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» (شوری/۲۰) اگر کسی اراده اش در حد دنیا باشد و دنیا را بخواهد، ما از دنیا به او می‌دهیم و محرومش نمی‌کنیم، ولی دیگر نصیبی در آخرت ندارند و بهره اش فقط در حد دنیا است. البته یک عده

دیگری هم هستند که از بهترین ها می شوند «لَتَبْلُوهُمْ أَبْهَمُ أَهْنُ عَمَلًا» (کهف/ ۷) یک عده ای در دنیا سقوط می کنند و یک عده هم در همین بستر دنیا، از تعلقات خود عبور می کنند و به حضرت حق می رسند. این بستر دنیا برای رشد لازم است.

در ادامه می فرماید اگر کسی بخواهد در راه خدا قدم بگذارد و به سمت او حرکت بکند، برای او کهف و پناهگاهی قرار می دهیم تا بتواند خودش را در دل این دنیا و جلوه های دنیا حفظ بکند و این راه را طی کند. داستان اصحاب کهف هم همین است. این که خدای متعال می پرسد گمان می کنید که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیبه ما هستند شاید معنایش این باشد که این یک سنت الهی است و اصحاب کهف فقط یک مصداقی از این سنت هستند.

می فرماید «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ» (کهف/ ۱۰) این ها یک گروه جوان مرد بودند که به این کهف و غار پناه بردند. «فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» آمدند وظیفه خودشان را انجام دادند و از ما هم رشد خواستند و طالب رحمت ما بودند. برای همین هم ما دستشان را گرفتیم.

بیان قرآن از داستان اصحاب کهف و قیام آنها

در ادامه خدای متعال اجمالا توضیح می‌دهد که این‌ها اول به غار رفتند، بعد هم ما دوباره این‌ها را برانگیختم و زنده شدند. بعد می‌فرماید «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» (کهف/۱۳) ما داستان آن‌ها را آنچنان که حق است به شما می‌گوییم. واقعه نگاری و بیان واقعه می‌تواند حق یا ناحق باشد؛ قرآن در بیان وقایع سبک خاصی دارد و وقایع را به حق بیان می‌کند و پرده‌های غیب واقعه را هم می‌گوید. خیلی وقت‌ها، واقعه‌هایی که ما می‌بینیم پشت پرده‌ای دارند که ما متوجه نمی‌شویم؛ قرآن این پشت پرده را بیان می‌کند.

مثلا وقتی قرآن داستان حضرت نوح را بیان می‌کند و می‌فرماید که این‌ها چطور عمل کردند و چه شد که ماجرأ به اینجا رسید و تعریف می‌کند که ما به حضرت گفتیم کشتی بساز و این‌ها می‌آمدند و استهزاء می‌کردند و بعد دستور دادیم آسمان بارید و زمین جوشید و این‌ها غرق شدند، می‌فرماید «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» (هود/۴۹) این‌ها خبرهای غیبی است که من به تو می‌گویم. ممکن است کسی بگوید خبر غیبی یعنی این که شما نبودید و فقط خبرش حکایت شده، ولی شاید این بیان دقیق‌تر باشد که قرآن، در رساندن این اخبار، پرده‌های

غیب واقعه را بیان می‌کند.

در داستان حضرت یوسف هم همین است و خدای متعال می‌فرماید این نبأ غیبی است که ما به شما گفتیم. پرده‌هایی را که قرآن از حکایت وقایع برمی‌دارد، پرده‌هایی است که یک مورخ و محقق نمی‌تواند بردارد. خدای متعال، صحنه‌های واقعی واقعه را می‌بیند و همان‌ها را ذکر می‌کند.

حالا این نبأ حق در مورد اصحاب کهف چیست؟ «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» این‌ها یک عده آدم جوان مرد بودند که به پروردگار خودشان ایمان آوردند. حالا وقتی آن‌ها یک قدم برداشتند، ما هم ده قدم برداشتیم «وَزِدْنَاهُمْ هُدًى» ما بر هدایتی که بهشان داده بودیم اضافه کردیم. این ازدیاد هدایت، سنت خداست. اگر ما در راه ایمان قدم برداریم هدایت‌مان زیاد می‌شود «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» (محمد/۱۷) هدایت از طرف خدای متعال شروع می‌شود، منتها یک موقع ما هدایت را پس می‌زنیم و دعوت خدا را جواب نمی‌دهیم، ولی یک موقعی می‌پذیریم؛ «إِهْتَدَاءً» یعنی قبول کردن هدایت. «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» خدای متعال هدایت آن‌هایی

که هدایت او را می‌پذیرند بیشتر می‌کند. داستان اصحاب کهف هم این است که این‌ها ایمان آوردند و ما هم هدایتشان را اضافه کردیم.

بعد می‌فرماید «وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ» (کهف/۱۴) یعنی یک رشته‌های اتصالی به قلب این‌ها زدیم «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنُ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» می‌دانید، این‌ها در درباری بودند که همه بت پرست و مشرک بودند و مشرک بودند و پست و مقام هم داشتند، ولی خودشان را از سر سفره دنیا و فرهنگ اجتماعی غلط جدا کردند «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و گفتند پروردگار ما، پروردگار سماوات و ارض است و همان کسی است که همه عالم را ربوبیت می‌کند. «لَنُ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» ما غیر از او را برای خودمان اله نمی‌گیریم و فقط او را می‌پرستیم. فقط اوست که تمام اسماء حسنی را دارد و همه عالم فقیر اسماء حسنای او هستند.

این‌ها در یک بستر پیچیده بت پرستی بودند و خودشان را جدا کردند. گاهی بت پرستی تبدیل به یک فرهنگ پیچیده و در حد یک تمدن می‌شود. به حسب ظاهر ممکن است در آن جامعه مسجد و کلیسا هم باشد، ولی واقعا بستر، بستر بت پرستی است. مثلاً مسجد

را کنار میکده می گذارند و می گویند که اختیار با خودت است؛ هر کدام را که می خواهی برو. معنی این کار این است که مسجد و میکده، یکی هستند؛ این که فرهنگ خدا پرستی نیست؛ در فرهنگ بت پرستی است که مسجد و میکده یکی است. معنی این کار این است که هیچ کدام این دو مهم نیستند؛ خودت را بپرست.

این ها در دل آن فرهنگ پیچیده توانستند بلند شوند و خدا پرستی کنند. گاهی بستر اجتماعی مثل یک فضای مغناطیسی می ماند که اگر یک لباس آهنی تن آدم بکنند دیگر نمی تواند تکان بخورد. این ها در این فضا خودشان را جدا کردند. «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» الهی جز الله نیست و همه این هایی که شما می گوید، دستشان خالی است و مثل خود ما هستند. «لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» ما غیر از او را صدا نمی زنیم و عبادت نمی کنیم. رب ما همان رب هستی است و بقیه هم همه مخلوق و عبد هستند و ما فقط او را عبادت می کنیم. «لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» اگر هم کسی غیر از خدا را رب بگیرد، حرف گزافی زده است. همه این هایی که در طول تاریخ دم از دنیا پرستی می زدند، جز یک مشت حرف گزاف تحویل بشر نداده اند.

در ادامه می‌فرمایند اصحاب کهف گفتند «هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» این قوم، غیر از خدا را می‌پرستند و دنبال جلوه‌های دنیا و نفس و شیطان هستند و هیچ حرف روشنی هم در این زمینه ندارند. واقعا تمام ادیانی که در مقابل انبیاء بوده اند و آخر حرفشان هم پرستش غیر خدا و بت پرستی به اشکال مختلف است، هیچ حرف درست و روشنی ندارند؛ بر خلاف انبیاء که «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» (حدید/ ۲۵) حرف‌های خیلی روشنی می‌زدند، آن‌ها هیچ حرف روشنی ندارند. «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (انعام/ ۲۱) در عالم خیلی ظلم‌ها می‌شود، ولی بدترین ظلم این است که آدم به خدا دروغ ببندد و در مقابل خدا، خدایی قرار بدهد و دین درست کند.

بنابراین قدم اول، عبور از جلوه‌های دنیا است. «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا» ما برای این قیام و به پا خاستن در راه خدای متعال باید از خیلی از تعلقات بگذریم. این‌ها از این تعلقات عبور کردند و ما هم برایشان یک کهمفی قرار دادیم. «فَأَوُّوا إِلَى الْكَهْفِ» (کهف/ ۱۶) خدای متعال به آن‌ها فرمود به کهف پناه ببرید. «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ» خدای

متعال رحمت خودش را بر شما گسترش می‌دهد «وَيُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا» و امور شما را به سوی رفق سوق می‌دهد و مشکلاتتان را حل می‌کند. شما از سر سفره آن‌ها برخیزید و به کهف بروید، مشکلاتتان حل می‌شود. البته این کار و این قطع تعلق خیلی سخت است.

بعد می‌فرماید وقتی این‌ها از خواب بیدار شدند، متوجه نبودند که چه اتفاقی افتاده و چقدر خوابیده اند؛ به هم گفتند برویم یک غذایی تهیه کنیم و بیاییم، منتها مواظب باشیم که این‌ها متوجه ما نشوند؛ چون اگر متوجه بشوند یا ما را رجم می‌کنند یا برمان می‌گردانند به ملت خودشان. مؤمنی که از دستگاه دنیا جدا می‌شود، اگر هم یک جایی لازم شد برود و یک سری به دنیا بزند، باید جوری برود که گرفتار دنیا نشود. اگر گرفتار دنیا بشود، یا رجمش می‌کنند و یا او را به دین خودشان برمی‌گردانند. «إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا» (کهف/ ۲۰) آدمی که جدا شد، دیگر نباید برگردد و با آن‌ها قاطی بشود.

خلاصه ما باید از دستگاه شیطان جدا بشویم. «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ» (حدید / ۲۰) شیطان نقشه‌های فراوانی برای ما دارد و ما را به لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر می‌کشانند؛ ما باید از این نقشه‌ها جدا بشویم و وقتی هم جدا شدیم باید به یک پناهگاهی رو بیاوریم و مواظب باشیم دیگر با آن‌ها آمیخته نشویم. اگر آمیخته با اهل دنیا بشوید، شما را به دین خودشان برمی‌گردانند. پس وقتی مؤمن وارد کهف شد، باید جوری راه برود که دست آن‌ها به او نرسد.

تطبیق جریان اصحاب کهف در امت نبی اکرم

در زمان امام حسین هم در امت نبی اکرم یک اتفاقاتی افتاده بود و یک جریانی پیدا شده بود و مسیر دین را تغییر داده و تبدیل به دنیا پرستی کرده بود؛ بنی امیه یک امپراتوری مادی راه انداخته بود. اولین کاری که باید مؤمنین می‌کردند این بود که از این فضا فاصله بگیرند و خودشان را نجات بدهند و بعد به سمت کهف و پناهگاه حرکت کنند؛ وقتی هم وارد این کهف شدند، باید مواظب باشند که جوری با این‌ها مراوده نکنند که دستشان به ایشان برسد.

سحره فرعون از کسانی بودند که نگذاشتند دست فرعون بهشان برسد. این‌ها بعد از این که ایمان آوردند، جوری حرکت کردند که وقتی

فرعون تهدیدشان کرد و گفت شما را عذاب می‌کنم، گفتند تو کاری نمی‌توانی انجام بدهی «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (طه/۷۲) دست تو فقط در دنیا باز است و ما هم که از عالم دنیا بیرون رفتیم. لذا آدم باید جوری زندگی کند که دست شیطان بهش نرسد. اگر دامت را دست شیطان دادی دیگر رهایت نمی‌کند. وقتی به امام حسین پناه بردی، جوری با او زندگی کن که دیگر تهدید و تطمیع دشمن نتواند به دل شما راه پیدا کند. این پیام داستان اصحاب کهف است.

چند آیه بعد خدای متعال به پیامبرش می‌فرماید «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» (کهف/۲۸) خدای متعال یارانی را برای پیامبر فرستاده است که همیشه صبح و شب پروردگارشان را می‌خوانند و زندگیشان توجه به حضرت حق است. «يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» این‌ها دیگر دنبال دنیا و جلوه‌های دنیا نیستند، بلکه دنبال وجه الله اند. بنابراین وقتی انسان با پیامبر همراه بشود، به نقطه‌ای می‌رسد که دنبال رضایت خدای متعال می‌رود. ببینید ما در دنیا زندگی می‌کنیم و نمی‌توانیم از آن خارج شویم، ولی وقتی همراه پیامبر بشویم، به نقطه‌ای می‌رسیم که «فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فِثَمًا وَجْهَهُ

اللَّهُ» (بقره/۱۱۵) به هر طرف که نگاه می‌کند، جلوه خدا را می‌بیند و دیگر با مخلوقات سر و کار ندارد.

در ادامه می‌فرماید «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» این طور نشود که توجهت را از خدا برداری و دنبال زینت‌های دنیا باشی. ببینید پیامبر که دنبال زینت دنیا نمی‌رود؛ کلید همه خزائن الهی را برای ایشان آورده اند و ایشان رد کرده اند؛ این پیامبر که دنبال زینت دنیا نیست. نکته این است که یک جریانی اطراف پیامبر وجود دارد که اگر جلوه‌های دنیایی باشد، کنار پیامبر باقی می‌مانند و اگر این جلوه‌ها نباشد، مسیرشان را جدا می‌کنند. یعنی یک عده‌ای هستند که اگر اموال دنیا گرایان را ببینند، مثل اطرافیان حضرت موسی می‌گویند «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ» (قصص/۷۹) ببینید قارون که از ما جدا شده چه دنیایی دارد. پیامبر گرامی اسلام برای این که این عده همراه بشوند، ممکن است از خدای متعال این زینت‌ها را درخواست کند؛ برای همین خداوند می‌فرماید که دین تو این گونه جلو نمی‌رود. حافظه‌ای که با کندر بیاید با ماست می‌رود؛ این‌هایی که به خاطر دنیا می‌آیند، به خاطر دنیا هم پراکنده می‌شوند.

قرآن از قول منافقان مدینه می‌فرماید «لَا تُثَفِّقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتّٰی يَنْفَضُّوا» منافقین به هم می‌گفتند شما چرا امکاناتان را دور و بر پیامبر قرار داده اید تا پیامبر با امکانات شما یار جمع کند؟ شما امکاناتتان را جمع کنید تا مردم از دور ایشان پراکنده بشوند؛ این که این مردم دور پیامبر جمع شده اند به خاطر امکانات شماست.

خدای متعال در جواب این‌ها می‌فرماید «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» این چیزی که دست شماست، خزائنش دست خداست و دست پیامبر هم در آن خزائن بی‌منتهاست. اگر قرار بود با این امکانات، امت پیامبر درست بشود که خدای متعال این امکانات را دور و بر پیامبر می‌ریخت. اصلاً مسیر امت‌سازی پیامبر یک مسیر دیگری است و این طور نیست که با پول و امکانات درست بشود. پس آیه «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» یعنی یک عده‌ای دور و بر شما هستند و با شما رشد کرده‌اند؛ شما حواست به همین‌ها باشد. نگران کسانی که به خاطر دنیا می‌آیند نباش. کار امت‌سازی شما با امکانات مادی درست نمی‌شود. کل امکانات اینها را هم ما جمع می‌کنیم. عرض کردیم «إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا

عَلَيْهَا صَعِيداً جُزْأً» اشاره به همین مطلب است. این دنیایی که وجود دارد، الان یک جلوه‌ای دارد، ولی در ادامه ما زمین را تبدیل به یک خاک صاف هموار می‌کنیم و کل بساط آن جلوه‌ها و دولت‌ها را جمع می‌کنیم. «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ» (طه/ ۱۳۱) آنچه که به پیامبر می‌دهند یک رزق دیگری است و بهتر است.

پناهگاه بودن امام حسین برای مومنین در امت نبی اکرم

سید الشهداء علیه السلام در مقابل این هجوم و جریان نفاقی که در دنیای اسلام شکل گرفت و به بنی امیه و یزید رسید، کهف امت اسلام هستند. یزید به اسم خلافت الهی، ماجرای عاشورا را رقم زد و بعد از دیدن سر مطهر سید الشهداء و خاندان اسیر ایشان، حرف آخر خودش را زد و گفت که همه حرف‌هایی که نبی اکرم فرمودند دروغ بود و ایشان با حکومت بازی می‌کردند و حالا هم حکومت دست به دست شده و قدرت به ما رسیده است. بعد هم اجدادش را صدا زد و گفت ای کاش بودید و می‌دیدید که من چطور انتقام بدر را گرفتم. یک همچنین جریانی در امت اسلامی راه افتاده و حضرت در مقابل این جریان قیام کرده و کهف امت شده‌اند.

حقیقتاً سید الشهداء پناه امت است. واقعا اگر ایشان به میدان

نمی آمدند، ما از این فتنه سنگین، جان سالم به در نمی بردیم. این سید الشهداء هستند که کهف شده اند و حلقه اول کسانی هم که از دستگاه شیطنت شیطان و بنی امیه جدا شدند و به این کهف پناه آورده اند، همین اصحاب خاص حضرت هستند. حالا شما ببینید سید الشهداء پناهگاه خوبی بودند یا نه؟ کهفی که خدای متعال برای اصحاب کهف قرار داد مستحکم تر است یا کهفی که خدای متعال برای شهدا و اسرای کربلا قرار داد؟ ما هم همین طور هستیم و در پناه سید الشهداء قرار داریم. اگر هر کدام از ما یک قدم برداریم، می توانیم وارد این کهف بشویم. «إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ما باید از سر سفره دنیا بلند شویم و به سید الشهداء روی بیاوریم تا ایشان ما را به سلامت از این جلوه های دنیا عبور بدهند.

«بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» حضرت خون خودشان را در این مسیر داده اند که دست ما را بگیرند و ما را از این بساط حیرت و ضلالت نجات بدهند. ما اگر واقعا بخواهیم نجات پیدا کنیم باید در این کهف بمانیم و از آن خارج نشویم. «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ» اگر از این کهف

بیرون رفتیم، دشمن ما، یا ما را رجم می کند، یا ما را برمی گرداند به
آیین خودشان. ما تا زمانی که در کهف امام حسین هستیم، از دست
دشمن در امانیم و دست آنها به ما نمی رسد. السلام علیک یا
اباعبدالله...

گفتار ۱۱

سیدالشهداء، محور فتنه‌ها و ابتلائات برای
تفکیک حق و باطل

«وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» (فرقان: ۲۰)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۸ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند امام معصوم در این عالم وارد یک میدان مبارزه شده و می خواهد حق و باطل را از هم جدا کند و مؤمنین را خالص کرده و به راه حق بیاورد. برای این کار، امام مورد ابتلاء قرار می گیرد؛ این ابتلاء هم خیلی عظیم است. نکته ای که وجود دارد این است که پر این ابتلاء، دامن اطرافیان امام را هم می گیرد. بنابراین کسی که وارد محیط ولایت امام می شود، باید خودش را برای این ابتلائات مهیا کند و الا شکست می خورد و از محیط ولایت خارج می شود؛ مانند کسانی که امام را در عاشورا تنها گذاشتند. ما باید در این ایام خاص، محاسبه کنیم و ببینیم که چقدر آماده این ابتلائات هستیم. آیا مانند کسانی هستیم که در ماجرای عاشورا، امام را به نحوه های مختلف تنها گذاشتند، یا مانند کسانی هستیم که امام را یاری کردند و خون و جانشان را در راه امام فدا کردند...



آیات سوره فرقان و بلای اهل بیت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . در سوره مبارکه فرقان فرمود: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بِصِيرًا» (فرقان / ۲۰) با صرف نظر از سیاق آیه، این قطعه از آیه شریفه، دلالت بر این می‌کند که خدای متعال، مؤمنین را با کفار و منافقین مورد امتحان قرار می‌دهد؛ یعنی مؤمنین گرفتار دستگاه و جریان نفاق و کفر می‌شوند و خدای متعال در این ماجرابی که پیش می‌آید، از مؤمنین توقع پایداری و صبر دارد. بنابراین ما باید در دل این فتنه‌ها و امتحاناتی که خدای متعال برای ما رقم می‌زند، استوار بمانیم.

در روایت آمده است که وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین سلام الله علیهما را در خانه خودشان گرد آوردند و درب را بستند که بیگانه‌ای وارد نشود و

از مضمون این مجلس مطلع نشود. بعد به امیرالمؤمنین فرمودند که جبرئیل آمده و پیغامی از طرف خدای متعال آورده است که ما می‌خواهیم شما را مورد امتحان قرار بدهیم و یک فتنه سنگینی پیش روی شماست؛ قرار است شما با جبهه منافقین مورد ابتلاء و امتحان سنگینی قرار بگیرید. شما حاضرید که این صحنه پیش بیاید؟ حضرت فرمودند اگر خدای متعال چنین چیزی را از ما بخواهد ما می‌پذیریم و پای بالای الهی صبر می‌کنیم.

وقتی این عهد از اهل بیت گرفته شد، وجود مقدس نبی اکرم جوری گریستند که صدای ایشان از بیرون شنیده شد. یعنی این ابتلائاتی که بناست برای وجود مقدس امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و ائمه بعدی پیش بیاید، خیلی سنگین است. در ادامه روایت آمده است بعد از این ماجرا، این آیه شریفه نازل شد «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً». بنابراین بناست امیرالمؤمنین و ائمه معصومین، با جبهه مقابلشان وارد یک امتحان و ابتلاء سنگینی بشوند؛ از دل این امتحانات هم ماجرای غصب حق امیرالمؤمنین و خانه نشینی حضرت و احراق بیت و جنگ‌های صفین و جمل و نهروان و عاشورا بیرون آمدند. این همان

داستانی است که مکرر در روایات آمده که نبی مکرم اسلام به امیرالمؤمنین می‌فرمودند شما مبتلای به امتحانات سنگینی می‌شوید.

در بعضی روایات آمده که وجود مقدس رسول الله به امیرالمؤمنین فرمودند من در شب گذشته هزار حاجت را برای خودم و شما از خدای متعال خواستم؛ خدای متعال همه را اجابت کرد به جز یکی. من تقاضا کردم که امت دور شما جمع بشوند و آن امتحانات سنگین اتفاق نیفتد، ولی خدای متعال فرمود این شدنی نیست. البته وجود مقدس نبی اکرم مستجاب الدعوه هستند و اگر چیزی را بخواهند، ردخور ندارد؛ احتمالا این تقاضا، تقاضای مشروط بوده و خدای متعال فرموده که اگر شما می‌پذیرید که خوارجی مثل شمر هم روز قیامت با کسی مثل مالک اشتر محشور بشوند، این کار شدنی است و الا اگر بخواهید که جدا بشوند، این کار احتیاج به یک ابتلاء سنگین دارد. بنابراین اگر این ابتلاء و امتحان پیش نیاید، صف‌های منافقین و مؤمنین از هم جدا نمی‌شوند.

سنت تفکیک در امت نبی اکرم و همه انبیاء الهی

بعد از ماجرای غصب حق خلافت امیرالمؤمنین، ابوسفیان، عموی حضرت را برداشت و آورد محضر حضرت. عرض کرد شما به

میدان بیایید؛ ما کمک می‌کنیم که مردم بیایند و دوباره با شما بیعت کنند. ابوسفیان می‌گفت من قدرت سیاسی و حزب دارم و عموی شما هم که یک شخصیت محترمی است و ریش سفیدی می‌کند و این گونه مردم را برمی‌گردانیم به طرف شما. حضرت به عمویشان فرمودند که این کار شدنی نیست و این امتحان، امتحانی نیست که با وساطت و ریش سفیدی شما حل بشود. بعد این آیه را تلاوت کردند «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتَّخِذُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت/ ۲) مردم به صرف ادعای ایمان، خیال می‌کنند که ما از آن‌ها قبول می‌کنیم و امتحانشان نمی‌کنیم؟

این سنت در همه امت‌ها بوده و از همه امت‌ها این امتحانات گرفته شده است. «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» باید صف آن‌هایی که در ادعای ایمان به خدای متعال صادق هستند، از آن‌هایی که ادعای دروغ می‌کنند جدا شود. یک عده‌ای اهل بهشت هستند و یک عده‌ای نیستند؛ باید صف این دو گروه از هم جدا بشود. این جدا شدن هم با همین ابتلاء و امتحانات انجام می‌شود.

محور این ابتلاء و امتحان هم معصومین هستند. در واقع معصومین وارد یک میدان سخت ابتلاء الهی می‌شوند و مأموریتی پیدا می‌کنند. در این میدان هم امت باید به ایشان اقتدا کند. همین جاست که جریان‌ی شکل می‌گیرد و امت، دو دسته می‌شوند؛ یک عده‌ای می‌آیند و کنار معصوم می‌ایستند و یک عده‌ای هم در این صحنه‌های سخت از معصومین جدا می‌شوند و به همین ترتیب، تفکیک ادامه پیدا می‌کند. هرچه جلوتر برویم، این کوره امتحان داغ‌تر می‌شود، چون بناست تفکیک دقیق‌تر بشود. هر مقدار که جلوتر می‌رویم، امتحان سخت‌تری پیش می‌آید و همان‌هایی که دور و بر معصومین بودند، دوباره تجزیه می‌شوند، تا وقتی که به دوران ظهور و قیامت می‌رسیم که آنجا، صف‌ها کاملاً از هم جدا هستند و دیگر هیچ اختلاطی بین مؤمنین وجود ندارد و هیچ منافقی در صف مؤمنین نیست و هیچ مؤمنی هم در صف آن‌ها باقی نمی‌ماند.

بعد از این ماجرا هاست که بهشتیان و جهنمیان مشخص می‌شوند. البته باز هم در یک مرحله در جهنم این تفکیک انجام می‌شود و کسانی که قرار نیست در جهنم خالد باشند، از آن بیرون

می‌آیند و پاک می‌شوند و به بهشت می‌روند. حتی در روایات آمده که این‌ها به خدای متعال عرضه می‌دارند که ما خجالت می‌کشیم که به بهشت برویم، چون در سیمای ما مشخص است که جهنمی بودیم. خدای متعال صورت این‌ها را شست و شو می‌دهد و این‌ها را با چهره‌ای پاک به بهشت وارد می‌کند.

علی‌ای حال این تفکیک، از مسیر یک امتحان سخت انجام می‌شود و محور این امتحان هم ائمه هستند. سید الشهداء باید بیایند و عاشورا را به پا کنند تا در بستر عاشورا، مؤمنین از غیر مؤمنین جدا بشوند. ائمه ما پای عهد خود ایستاده‌اند و ما باید در این میدان امتحان خودمان را اطراف امام نگه داریم تا از صف امام خارج نشویم.

سنگینی ابتلائات و جریان سلمان

بینید در این امتحانات، گاهی کار آنقدر سخت شده که بزرگان دچار مشکل شده‌اند. می‌دانید سلمان از استوارترین هاست و در درجه دهم ایمان قرار دارد و از اهل سر امیرالمؤمنین است؛ با این حال در روایت نقل شده که کار به جایی رسید که یک چیزی در دل سلمان افتاد. اینجا حضرت به او فرمودند سلمان تو دیگر چرا؟ بیعت را تجدید کن.

می دانید جناب آصف بن برخیا وزیر جناب سلیمان بود. وقتی سلیمان فرمود چه کسی می تواند تخت بلقیس را از سرزمین صبا بیاورد «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل / ۴۰) آن کسی که بهره ای از علم الکتاب برده بود، یعنی همین جناب آصف گفت من می توانم. در روایات ما هست که این شخص، به اندازه یک قطره از دریای این علم الهی را داشت؛ این شخص با این مقدار از بهره ای که داشت توانست تخت را در یک چشم بر هم زدن حاضر کند. وقتی هم تخت را حاضر دید فرمود «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ».

در روایت دارد آن چیزی که در دل سلمان گذشت این بود که حضرت امیر که کل این اسم اعظم و علم الکتاب را در اختیار دارند چرا استفاده نمی کنند. دیگر چه اتفاقی بدتر از هجوم به خانه امیرالمؤمنین و هتک حرمت صدیقه طاهره که پاره دل رسول خدا هستند؟ دیگر چه اتفاقی باید بیفتد که حضرت از این اختیارشان استفاده نکنند؟ اینجا امیرالمؤمنین به سلمان فرمودند که بیعت را تجدید کن. سلمان در امیرالمؤمنین تردید نکرد؛ فقط این در دلش گذشت که چرا حضرت استفاده نمی کنند.

یعنی انقدر این ابتلای امام سخت است، با این که ابتلاء برای سلمان نیست، ولی پرش دامن او که از خواص شیعیان است را هم می‌گیرد. اگر مثلاً حضرت به جناب سلمان می‌گفتند بروید و از حق ما دفاع کنید و خون خودتان را بدهید، شاید برای سلمان ساده تر بود، ولی این امتحان انقدر سخت بود که حضرت به جناب سلمان همچنین چیزی را فرمودند.

صبر بزرگ امام حسین در بلای عاشورا

امیرالمؤمنین به خدای متعال قول دادند که پای این امتحانی که بین ایشان و جریان سقیفه و بنی امیه پیش می‌آید بایستند و واقعا هم استوار ایستادند؛ هر چه کوره امتحان داغ تر می‌شد، امیرالمؤمنین هم محکم تر و استوار تر می‌ایستادند. سید الشهداء و بقیه ائمه علیهم السلام هم همین طور بودند. سید الشهداء آنچنان استوار ایستادند که «قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ»^۱ همه ملائکه در روز عاشورا از صبر حضرت انگشت به دهان شدند.

حتی در روز عاشورا برای حضرت از طرف خدای متعال پیام آمد

که اگر بخواهید ما می‌توانیم شما را پیروز کنیم و چیزی هم از مقامتان کم نمی‌کنیم ولی حضرت فرمودند که من سر عهدم با خدای متعال هستم. در گودی قتلگاه هم به خدای متعال عرضه می‌داشت که دست من را بگیر تا کار، اینجا به پایان نرسد؛ من هنوز در وسط راه هستم و به شهادت نرسیده‌ام؛ هنوز بدنم قطعه قطعه نشده و سرم به نیزه نرفته و اسب بر بدنم نتاخته اند. ایشان این طور استوار بودند.

زینب کبری سلام الله علیها، وقایع عاشورا را از امیرالمؤمنین شنیده بودند و ماجرا را می‌دانستند. ولی وقتی دم دروازه کوفه سر مطهر سید الشهداء را بر نیزه دیدند که آیه «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» (کهف/ ۹) می‌خواند، گفتند «مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا»^۱ دیگر باورم نمی‌آمد وقتی سرت را به سر نیزه دادی، همراه کاروان بیابی و اسارت اهل بیت را ببینی. حضرت این طور پای کار ایستاده بودند. حضرت نوامیس خود را به اسارت داد و خود را هم به گودی قتلگاه رساند تا در این ابتلاء به وظیفه خودش عمل کند و به واسطه ایشان، صفوف کفار و مؤمنین از یک دیگر جدا بشوند.

جایگاه پیروان امام در این ابتلاء

ما هم باید حواسمان باشد که در صف حضرت باقی بمانیم. ما می‌توانیم صف خود را از سید الشهداء جدا کنیم و درگیر این ابتلائات سنگین نشویم، مانند مردم کوفه که نیامدند، ولی با این کار، در نهایت همه چیز خود را می‌بازیم. زهیر و عیدالله حر جعفری خیلی شبیه به هم هستند. حضرت در راه کربلا به سراغ هر دو این‌ها آمدند و هر دو هم به ظاهر اهل نجات نبودند و عثمانی بودند. حضرت به سراغ زهیر رفتند و فرمودند سعادت به تو روی آورده. زهیر هم طی ماجرابی که می‌دانید، خیمه خود را جمع کرد و رفت در لشکر حضرت و یکی از فرماندهان حضرت شد.

اما وقتی حضرت سراغ عیدالله حر جعفری آمدند و به او فرمودند که وضعت خوب نیست؛ همراه ما بشو تا عاقبتت به خیر بشود، به حضرت عرض کرد آقا من از کوفه آمده‌ام بیرون تا نه با شما باشم و نه با بنی امیه؛ اگر بخواهید یک اسب تند روی دارم که هیچ وقت در مسابقات نباخته است؛ این را به شما می‌دهم تا فرار کنید. حضرت فرمود من با خودت کار دارم؛ اسبت به چه کاری می‌آید.

ببینید حضرت می‌خواهند با این ابتلائات، حق و باطل را از هم

جدا کنند تا صف مؤمنین از کفار جدا بشود. این امتحانات، خیلی سخت است و محور آن هم خود حضرت هستند. اگر ما همراه حضرت بشویم، پر این امتحان دامن ما را هم می‌گیرد و ما باید خودمان را برای این کار مهیا کنیم.

در طول این هزار و اندی سال، شیعه دائماً در حال ابتلاء بوده است. کفار دائماً در پی ایجاد مشکل در دنیای اسلام و مملکت شیعیان هستند؛ چون شیطان می‌داند که کجا باید بایستد. امام صادق فرمود آنجایی که شیطان با خدا درگیر شد و رجز «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (اعراف/۱۶) را خواند، منظورش شما بودید. بنابراین اگر ما بخواهیم کنار حضرت بایستیم، سختی‌های امتحان حضرت، دامن ما را هم می‌گیرد. البته این سختی‌ها، نسبت به نتیجه‌ای که به ما می‌دهد می‌صرفد. وقتی گرد و غبار صحنه خوابید مشخص می‌شود که چقدر نتیجه این سختی‌ها ارزشمند است.

در شب عاشورا، جبهه مقابل حضرت سرخوش بودند و می‌گفتند ما فردا پیروزیم و غنائم را تصاحب می‌کنیم. الان که ما بعد از هزار سال که غبارها خوابیده نگاه می‌کنیم، می‌فهمیم که جبهه حضرت پیروز

بودند، نه جبهه بنی امیه.

پس این سختی‌ها وجود دارد، ولی پیروزی و فتح و فلاح این است که آدم کنار سید الشهداء، برای اصلاح عالم بایستد. نوبت ما هم، بعد از ماجرای عاشورا است. ما باید خودمان را عاشورایی نگه داریم و آماده این ابتلائات باشیم.

یک شخصی از خراسان آمد خدمت امام صادق و عرض کرد آقا در خراسان، هزاران شمشیر زن آماده اند و اگر شما قیام کنید، این‌ها از شما تبعیت می‌کنند. حضرت به خادمش فرمودند تنور را روشن کنید. وقتی تنور برافروخته شد، حضرت به مرد خراسانی فرمودند برو و در تنور بنشین. آن شخص شروع کرد به عذر خواهی کردن؛ بعد هم حضرت بحث را به وادی دیگری بردند و شروع کردند گفتن از خراسان و مردمش. مرد خراسانی گفت دیدم که حضرت خراسان را مثل کف دستشان می‌شناسند. بعد هارون مکی از در وارد شد و سلام کرد؛ حضرت به هارون فرمودند برو و در تنور بنشین. هارون هم کفش هایش را رها کرد و سریع رفت و در تنور نشست.

یک مدتی گذشت و این مرد خراسانی خیلی نگران بود. حضرت

فرمودند برویم یک سری به هارون بزنیم. آن شخص خراسانی گفت دیدم هارون در وسط آتش مثل گلستان نشسته است. حضرت فرمودند در خراسان چند نفر مثل هارون دارید؟ کار ما با افرادی اینگونه جلو می‌رود. امتحانات ما از رفتن در تنور سخت تر است. کسی که به امر ما اعتماد ندارد و حاضر نیست به امر ما به درون آتش برود، در آن امتحانات هم کم می‌آورد.

واقعا امتحانی که امروز سید الشهداء از اصحابش گرفتند سخت تر است یا امتحانی که امام صادق از هارون مکی گرفتند؟ قطعاً صحنه کربلا خیلی سخت تر از آن است. برای همین است که سید الشهداء فرمودند من اصحابی بهتر و با وفاتر از اصحاب خودم نمی‌شناسم. امتحانی که امروز و سر نماز از سعید بن عبدالله گرفته شد خیلی سخت بود. سعید بن عبدالله کسی بود که هنگام نماز خواندن امام، خود را سپر امام قرار داد و چوبه‌های تیر را می‌گرفت و هنگام شهادت هم خودش را بدهکار امام می‌دانست.

محاسبه نفس نسبت به واقعه عاشورا

بنابراین ما باید خودمان را برای ایستادن کنار امام زمان علیه السلام مهیا کنیم. تمام خیر همین جاست. البته ابتلائات و

سختی‌هایی هم در این راه هست و ما باید حواسمان باشد که در این سختی‌ها، کار را خراب نکنیم. شما اگر کنار امیرالمؤمنین بایستید، بنی‌امیه بر شما سخت می‌گیرند؛ اگر هم به سمت بنی‌امیه بروید، کاری با شما ندارند، ولی شما در اصل همه چیز را باخته‌اید.

پس یک امتحان سنگینی بر محور اهل بیت علیهم السلام برای تفکیک شدن حق و باطل و برای حفظ مؤمنین وجود دارد و ما باید حواسمان به این ابتلا باشد. ما باید خودمان را حفظ کنیم و مراقب باشیم تا از صف امام جدا نشویم و از این امتحانات سربلند بیرون بیاییم. آدم باید بعد از عاشورا بنشیند و ببیند واقعا کجای کار است. الان که شب یازدهم عاشورا تمام شده، اگر سال شصت و یک بود، ما مثل طرمach بودیم که برای زن و بچه خود گندم می‌برد یا مثل آن‌هایی بودیم که خود را به امام رساندند و خود را فدای حضرت کردند؟ مثل آن‌هایی بودیم که وقتی دنیایشان به خطر افتاد، آمدند و با لشکر ابن زیاد، آن جنایات را در کربلا انجام دادند یا از کسانی بودیم که امام را یاری می‌کردیم؟

ما در سجده زیارت عاشورا التماس می‌کنیم «تَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ

عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا مِهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ»^۱ خدایا به من مانند اصحاب سید الشهداء که خونشان را در محضر حضرت دادند، ثابت قدم بده. حالا ما باید محاسبه کنیم و ببینیم واقعا اگر سال شصت و یک بود ما جزو کدام دسته بودیم؟

ما باید بدانیم که واقعا یک عده در این امتحان رفوزه شدند و یک عده‌ای هم پیروز شدند. جبهه کسانی که رفوزه شدند هم خیلی گسترده است؛ یک عده دنیایشان را بهانه کردند، یک عده‌ای آمدند و در ادامه فرار کردند، یک عده‌ای آمدند ولی به لشکر یزید ملحق شدند. ما باید حساب کنیم و ببینیم وضعیتمان چگونه خواهد بود؟ جزو آن‌هایی هستیم که علی رغم برداشتن بیعت توسط حضرت، همچنان پای رکاب ایشان ایستادند، یا از آن‌هایی بودیم که موقع رسیدن خبر شهادت مسلم رفتند؟ این از محاسبات این ایام است.

ببینید خدای متعال از ما خواسته از ائمه علیهم السلام پیروی کنیم؛ اگر ما دنبال حضرات معصومین نرویم، در این دریای دنیا و شیاطین غرق می‌شویم. «اعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا

خَلَقَ كَثِيرٌ وَ أَنْ سَفِينَةَ نَجَاتِهَا آلُ مُحَمَّدٍ^۱ در این دنیا فقط کسانی که با اهل بیت همراه می شوند نجات پیدا می کنند؛ هیچ نجات گر دیگری جز اهل بیت وجود ندارد. چه عباد و زهاد و علما و سیاست مدارانی که سقوط کردند و غرق شدند، چون خودشان را به اهل بیت متصل نکردند.

اهل بیت، مانند کشتی حضرت نوح هستند. کشتی نوح، تنها راه برای نجات از عذاب الهی بود؛ وقتی آن عذاب نازل شد، فقط کسانی که سوار کشتی بودند نجات پیدا کردند و بقیه غرق شدند. حتی حضرت نوح(ع) به فرزندش فرمود بیا سوار شو؛ او گفت به سر کوه می روم؛ حضرت فرمود امروز سر کوه هم امنیت ندارید «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» (هود/۴۳) ولی او به سر کوه رفت و باز هم غرق شد. بنابراین تنها پناه امت، اهل بیت هستند و فقط آن ها می توانند ما را نجات بدهند و ما باید با ایشان سیر کنیم.

بنابراین ما باید حساب کار خودمان را بکنیم و بدانیم که اگر در زمان ماجرای عاشورا بودیم، در کدام دسته قرار می گرفتیم. اگر انسان

با نفس خودش تسویه حساب نکند، آرام آرام دنیا به دلش وارد می شود و آدم یک دفعه می بیند که رفته و در جبهه ابن زیاد قرار گرفته. تماشاچی های کربلا هم جزو لشکر ابن زیاد بودند و جهنمی هستند «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ صَوْتَكَ فَلَمْ يُجِبْكَ»^۱ حضرت به همین عیدالله بن حر الجعفی گفتند که اگر نمی آیی و من را کمک نمی کنی، به جایی برو که در روز عاشورا، صدای من نشنوی؛ چون هر کسی صدای من را بشنود و اجابت نکند در جهنم است.

ما باید امشب حساب کنیم و ببینیم تماشاچی لشکر ابن زیادیم، یا فراری لشکر امام حسین یا جزو کسانی هستیم که دیر آمدند یا کسانی که حضرت را یاری کردند و جان خودشان را برای ایشان دادند. اگر ان شاء الله خودمان را جزو کسانی می بینیم که امام را یاری می کنند، باید خدا را شکر کنیم و اگر هم می بینیم که در زمره این ها قرار نداریم، التماس کنیم و از خدای متعال بخواهیم که ما را جزو یاران حضرت قرار بدهد. السلام علیک یا ابا عبد الله...

گفتار
۱۲

طرح بنی امیه برای قتل سیدالشهداء و
اسارت زنانشان

«إِنِّي عَذْتُ رَبِّيَّ وَرَبَّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غافر: ۳۷)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۲۰ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در مدرسه مبارکه فیضیه و در هیئت ثارالله ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان میدارند؛ دین سازی و تحریف دین محل نزاع بین سیدالشهداء و بنی امیه بود که حضرت برای حفظ دین الهی پا به میدان گذاشتند. امام حسین در صبح روز عاشورا سخنانی ایراد فرمودند که در آن با دشمنان اتمام حجت و عدم بیعت خود با یزید را مجدداً اعلام کردند. حضرت در این سخنان دو آیه را که هر دو پیرامون پناه بردن حضرت موسی از فرعونیان به خداوند است بر بنی امیه تطبیق دادند. در یک آیه حضرت موسی از هر متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد به خدا پناه می‌برند. طبق این آیه، همانگونه که فرعونیان نگران تبدیل دین دنیوی و ساختگی خود توسط حضرت موسی به دینی الهی بودند، بنی امیه نیز این خوف را داشتند و مانند فرعونیان، طرح قتل ولی خدا و اطرافیان ایشان را ریختند و حضرت را بین پذیرش طرح آنان و مرگ مخیر کردند. در آیه دیگر حضرت موسی از رجم و بدنامی خود و دین توسط فرعونیان به خدا پناه می‌برد که بنی امیه نیز این طرح را در مورد سیدالشهداء اجراء کردند و سیدالشهداء نیز در این خطبه از رجم بنی امیه به خدا پناه می‌برد....



حرکت سیدالشهداء علیه السلام برای حفظ و تحقق اسلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ . در جلسات گذشته بیان شد که از سخنان
سیدالشهداء علیه السلام استفاده می شود که موضوع درگیری ایشان
با بنی امیه بر سر دین خدا و اسلام است و دینی که حضرت برای دفاع
از آن به میدان آمدند همان دین اسلامی است که خداوند متعال برای
تمام انبیاء قرار داده و سلسله انبیاء دست به دست این دین را به اندازه
مأموریت و رسالتی که داشتند در عالم محقق کردند. در مقابل این دین
جریان اولیاء طاغوت قرار دارد که آنان نیز برای خود دین درست کرده
و دین الهی را تحریف می نمایند - در ادامه بیان می شود این تحریف
چگونه است - و امام حسین با همین امر درگیر هستند.

حضرت برای تحقق آن اسلامی وارد میدان شده اند که خداوند
متعال به تمام انبیاء و به نحو کامل به نبی اکرم عطا کرده است که باید

این امانت و ودیعه الهی در عالم محقق گردد. اینکه در آن نقل معروف فرمودند: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»^۱ اشاره به همین است که جای توضیح مفصل تری در جلسات آینده دارد. در این جلسه، به بررسی برخی از آیاتی می‌پردازیم که حضرت امام حسین آن را در سخنانی که داشته اند تلاوت و بر واقعه کربلاء تطبیق و دشمنان خود را با این آیات معرفی کرده اند.

اتمام حجت سیدالشهداء با دو خطبه صبح عاشورا

امام حسین علیه السلام در صبح روز عاشورا دو خطبه را ایراد فرموده که در هر دو خطبه خود را معرفی کرده و با قاطعیت عدم بیعت خود با بنی امیه را اعلام نموده اند. فرمودند من نه بیعت می‌کنم و نه فرار، بلکه بین ما درگیری واقع می‌شود لذا اگر کسی همراه من ماند، گمان و ادعاء نکند که من نمی‌دانستم کار به اینجا می‌رسد و گمان می‌کردم صلح واقع می‌شود. در خطبه اول که بزرگانی همچون شیخ مفید در ارشاد و مشابه آن را طبری و سایرین نقل کرده اند سیدالشهداء بیاناتی پیرامون بی ارزش بودن دنیا و نکاتی از این دست بیان کرده و

پس از آن با دشمنان اتمام حجت کردند و فرمودند: «لَا أُعْطِيكُمْ يَدَيَّ إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ»^۱ من با شما بیعت نمی‌کنم که در برابر شما ذلیل شوم چرا که این بیعت مسیر ذلت است و از پیش روی شما فرار نیز نمی‌کنم.

«فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا أَفْتَشْكُونَنِي ابْنُ بَنْتِ نَبِيِّكُمْ»
حضرت با این بیان خود را معرفی و شک و شبهه را رفع می‌نماید چرا که گویا افرادی مانند شمر در اوصافی که حضرت برای خود بیان فرمودند، تردید و انکار کردند لذا حضرت می‌فرماید اگر در اموری که گفتم شک دارید، در این که من پسر پیغمبر شما هستم شک ندارید «فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بَنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فَيْكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ» غیر از من پسر دختر پیامبر نه در بین شما و نه غیر شما وجود ندارد و من تنها یادگار پیامبر می‌باشم بنابراین در این امیر تردیدی ندارید. سپس حضرت فرمودند: «وَيَحْكُمُ أَتَطْلُبُونَنِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ» آیا این که دور من جمع شده و مرا محاصره کرده اید، به خاطر این است که من خون کسی را ریخته‌ام و از آن شخص خونخواهی می‌کنید؟

«أَوْ مَالٍ لَّكُمْ اسْتَهِلَّكُمْ» آیا من مالی از شما را از بین برده ام که از من آن را مطالبه می کنید؟ «أَوْ بِقِصَاصٍ جِرَاحَةٍ» آیا من کسی را مجروح کرده و یا به کسی صدمه زده ام که به دنبال قصاص آن هستید؟ علت این محاصره و مقابله چیست؟ اگر منکر آن مقامات عالیه من هستید، لا اقل در حال حاضر من تنها پسر پیامبر شما هستم و جرم و دینی از شما بر گردنم نیست که مرا محاصره کرده اید. «فَأَخَذُوا لَا يُكَلِّمُونَهُ» پس از این سخنان، آنان سکوت کردند و با حضرت سخن نگفتند چرا که حرفی برای گفتن نداشتند.

سپس حضرت سیدالشهداء سران کوفه را که برای ایشان نامه نوشتند یک به یک صدا زدند: «يَا شَبِثَ بْنَ رَبِيعٍ يَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ يَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ يَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ» و فرمودند: «أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ أُيْنِعَتِ الثَّمَارُ وَ اخْضَرَ الْجَنَابُ وَ إِنَّمَا تَقْدَمُ عَلَيَّ جُنْدٌ لَكَ مُجَنَّدٌ» آیا شما برای من نامه نوشتید که میوه ها رسیده و باغستان ها سرسبز و خرم اند و اگر به سمت ما بیایی یک لشکر آماده در اختیار شماست؟!

پاسخ قاطعانه سیدالشهداء به پیشنهاد بیعت با یزید

در این هنگام قیص بن اشعث در پاسخ به امام گفت: «مَا نَذَرِي مَا تَقُولُ وَ لَكِنْ أَنْزَلَ عَلَى حُكْمٍ بَنِي عَمِّكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يُرُوكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ»

ما نمی‌فهمیم چه می‌گویی! سخن نهایی ما این است که حکم پسرعموهایت (کنایه از بنی امیه است چرا که بنی امیه از قریش هستند و بدین جهت آنان را پسر عمو اطلاق می‌کردند) را قبول کن چرا که آنان حکم بدی برای تو نخواهند کرد و در نهایت قوم و خویشی را در حق شما به جا می‌آورند که اگر چنین کنی «فَإِنَّهُمْ لَمْ يُرَوْكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ» جز آنچه دوست داری از آنها نخواهی دید.

بنابراین این سخنان حضرت، دعوت و احتجاج ایشان با دشمنان است که البته لازم است این خطبه را از ابتدای آن مطالعه کنیم چرا که این احتجاج حاوی سخنان فوق العاده‌ای است که مجال بیان آن در این جلسه نیست. بنابراین آنان به سیدالشهداء پیشنهاد می‌کنند که در برابر یزید تسلیم شو و با او بیعت کن و فرمان او را بپذیر او نیز خیرخواه توست. اینجا بود که حضرت جمله «لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ يَدَيَّ إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ» را فرمودند. من ذلیلانه با شما دست بیعت نمی‌دهم که این بیعت ذلت من است و شما می‌خواهید من را ذلیل کنید و همچون برده‌ها که بخواهم جان خودم نجات دهم فرار نمی‌کنم. من مأموریتی دارم که بر انجام آن خواهم ایستاد و راه سومی

نمی ماند. یعنی نه فرار می کنم و نه بیعت می کنم و کار به قتال می کشد. بنابراین کسی بعدا نگوید من نمی دانستم و اشتباه کردم به کربلا آمدم و مسیر من و شهادت من و همراهان من مشخص است.

تطبیق دو آیه از قرآن بر دشمنان توسط سیدالشهداء

همانگونه که در ابتدای بحث گفتیم، سیدالشهداء آیاتی را بر دشمنان تطبیق می فرمایند که پیرامون آن آیات سخن می گوئیم. در ادامه خطبه حضرت، که بخشی از آن را بیان نمودیم این تطبیق که محل بحث ماست، صورت می گیرد. حضرت در این بخش می فرماید: «يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ» ای بندگان خدا، من به پروردگار خود و شما پناه می برم از این که من را رجم کنید. از هر متکبری که به یوم الحساب ایمان ندارد به پروردگار خودم و شما پناه می برم. در این بیان دو آیه وجود دارد که حضرت آن ها را تلاوت و بر دشمنان و جبهه مقابل خود تطبیق دادند که این تطبیق، صحنه درگیری بین ایشان و دشمن را به طور کامل آشکار و روشن می کند. یکی از این دو آیه در سوره غافر و دیگری در سوره دخان و هر دو پیرامون مواجهه موسای کلیم با فرعون است.

حضرت موسی در مواجهه با فرعون، دو استعاذه و پناه بردن به خداوند دارند که آیه «وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (دخان/۲۰) و آیه «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غافر/۲۷) است. در یک آیه می‌فرماید من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که من را رجم کنید و در دیگری می‌فرماید از هر متکبری که به یوم الحساب ایمان ندارد به پروردگار خود و شما پناه می‌برم. این دو آیه، دو پناهی است که موسای کلیم در مقابل فرعون به خدا آوردند و امام حسین این دو را بر بنی امیه تطبیق فرمودند.

هنگامی که خداوند متعال در آیاتی از سوره مبارکه غافر داستان رسالت حضرت موسای کلیم را توضیح می‌دهد، می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (غافر/۲۳-۲۴) حضرت موسی رسول ما بود و با مأموریت آمده بود و آیات الهی و سلطان مبینی را نیز در دست داشت که آشکار است و جنبه بشری ندارد بلکه از عالم بالا آمده است. ما موسای کلیم را با آیات و سلطان مبین به سمت فرعون و هامان و

قارون - که سه ضلع قدرت دستگاه فرعون هستند - فرستادیم که با وجود تمام آیاتی که در اختیار داشت و اینکه رسول ما بود، او را تکذیب کردند و به او نسبت سحر دادند و گفتند: «سَاحِرٌ كَذَّابٌ» امکاناتی که او در اختیار دارد همگی از جنس سحر ماست و او ساحری بیش نیست و در ادعای رسالت خود دروغ می‌گوید.

در ادامه این آیات، خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» (غافر/ ۲۵) آنگاه که موسای کلیم دعوت و دین حق را آورد و آنان را به عبودیت خداوند متعال و رهایی از طرح فرعون که طرح شیطننت است دعوت کرد، اولین مواجهه و طرح آنان این بود «اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ» پسران کسانی که به حضرت موسی ایمان آوردند و او را همراهی کردند به قتل برسانید و زنان آنان را زنده نگه‌دارید که کنیز ما خواهند گشت. لازم به ذکر است همانگونه که جلسه گذشته گفتیم، ما نیز برای انبیاء مقام صاحب امر و واجب اطاعه بودن قائل هستیم و این اصلاً قابل مقایسه با اطاعت و صاحب الامر بودنی که فراعنه برای خود قائل هستند نمی‌باشد که

نیازمند توضیح در جای دیگری است.

به ادامه بررسی آیات محل بحث بر می‌گردیم که خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا» موسای کلیم آن دین حق را از جانب ما آورد و آن را در دست داشت و این تفاوت انبیاء و طواغیت است چرا که طواغیت چیزی در آستین ندارند و نسبت به انبیاء دستشان خالی است که قرآن کریم در مقایسه بین کلمه طیبه و کلمه خبیثه به این امر اشاره می‌فرماید «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم/۲۴) کلمه طیبه و درخت توحید، ریشه‌ای دارد که متصل به حضرت حق است. کلمه طیبه، نور و هدایتی از طرف خداوند متعال است که در انبیاء جاری می‌شود و ریشه آن به خداوند متعال متصل است.

اما در مقابل آن، کلمه خبیثه است «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم/۲۶) کل کلمه خبیثه و کل دستگاه فراعنه از اول عالم تا آخر آن کلمه شرک و کفر و طغیان است و با تمام آن تمدن و مدنیت تاریخی که می‌سازند و حیات تاریخی که دارند، همگی از درختی است که ریشه ندارد و به همین

خاطر قرار و استحکامی ندارد. پس اینکه خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا» اشاره به این است که حقی که در دست موسای کلیم بود از محضر خدا آمده و به او متصل است و همین تفاوت و فرق امکانات انبیاء با فراعنه می‌باشد که آنان به جایی متصل نیستند.

بنابراین هنگامی که حضرت موسی از جانب ما حق را برای آنان آورد، به مواجهه با او پرداختند که اولین مواجهه آنان «اَقْتُلُوا اِبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ» قلع و قمع حواریون همراه پیامبر است. پسران و مردان کسانی که به موسای کلیم ایمان آوردند و او را همراهی کردند را بکشید و زنانشان را زنده نگه دارید که به کنیزی ببریم. خداوند در پاسخ این طرح آنان می‌فرماید: «وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ» این طرح آنان، نقشه در روشنی نبود بلکه نقشه در حیرت و سردرگمی بود. یعنی آنان نقشه روشنی نداشتند و در وادی هدایت نبود و در عالم گم شد و به نتیجه نرسید.

دومین طرحی که دستگاه فرعون در مواجهه با موسای کلیم داشت این بود «وَقَالَ فِرْعَوْنُ دَرُونِي اَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ اِنِّي اَخَافُ

أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» (غافر/۲۶) پس از این که حواریون اطراف موسی را متفرق کردیم و هنوز از کار خود دست برد نداشت، آخرین قدم این است که باید خود او را از سر راه برداریم و او را به قتل برسانیم که این طرح توسط جبهه مشرکین و منافقین برای برخورد با پیامبر اکرم نیز به کار گرفته شد. پس یک مرحله، پراکنده کردن حواریون و همراهان است و در مرحله دیگر از راه برداشتن خود انبیاست. فرعون می گوید مرا رها کنید تا موسی را به قتل برسانم و ریشه فساد را بخشکانم.

تعبیر «ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى» مرا رها کنید و به من اجازه دهید تا موسی را به قتل برسانم، نشان از مهم و خطیر بودن این کار است. من اطرافیان او را پراکنده و خود او را به قتل می رسانم و «وَلْيَدْعُ رَبَّهُ» او نیز هرچه می خواهد خدای خود را بخواند و از او کمک بگیرد چرا که او ادعای رسول خدا بودن را دارد که باید خدایش او را یاری کند.

علت تقابل فرعون با حضرت موسی

این سخن فرعون است که می گوید: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» بسیار محل دقت است چرا که علت این دو طرح و برنامه فرعون و در مواجهه با حضرت موسی را نشان

می‌دهد. این درگیری به این علت است که هدف موسی، تبدیل دین شما و اظهار فساد است. بنابراین نزاع بر سر این است که فرعون موسای کلیم را کسی می‌داند که قصد تبدیل دین آنان و ایجاد فساد را دارد که از این آیه روشن می‌شود دستگاه باطل، دینی را برای پیروان خود تأسیس کرده بودند.

مردم وقتی فرعون را در خواسته هایش همراهی می‌کنند، او نیز به تدریج به ساخت دین و ارزش و مقدسات برای آنان می‌پردازد که آنان پای این مقدسات می‌ایستند و نقطه مقابل این دین ساختگی، حضرت موسی است. پس از این سخن فرعون است که جناب موسای کلیم به خداوند پناه می‌برد و می‌فرماید: «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ» شما طرح خود را عملی کنید چرا که من نیز پناهگاهی دارم که این پناهگاه، فقط خدای من موسی نیست بلکه خداوند شما نیز می‌باشد و کار و امور شما نیز به دست اوست. پس فرمود من از هر متکبری که به یوم الحساب ایمان ندارد به پروردگار من و شما پناه می‌برم.

بنابراین یکی از آیاتی که وجود مقدس سیدالشهداء در پایان خطبه

خود تلاوت فرمودند، این آیه بود و آن را هنگامی تلاوت فرمودند که آنان پیشنهاد پذیرفتن بیعت با یزید را مطرح کردند که در پاسخ آنان جمله «لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ» را فرمودند که من حاضر به پذیرش این ذلت نیستم و با شما بیعت نمی‌کنم و سپس این آیه را خواندند «إِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ» و این آیه را بر آنان تطبیق دادند.

در این آیه، حضرت موسی از این جمع به جمعیت متکبری که به یوم الحساب ایمان ندارند تعبیر می‌فرماید که طرح و دین آنان در سطح دنیا و دنیا پرستی است و ایمانی به روز قیامت ندارند و در واقع این طرح آنان همچون طرح و دین انبیاء که می‌خواهند مردم را تا قیامت هدایت کنند نمی‌باشد چرا که هیچکدام از فراعنه و متکبرین عالم سخن و ادعای این را ندارند که طرح ما، سعادت مردم تا قیامت را تضمین می‌کند. پس روشن است که افق نگاه متکبرین عالم همین دنیاست و طرح آنان نیز در همین حد است و برای آن مقدسات و ارزش می‌سازند و برای این ارزش‌های دنیوی می‌کشند و کشته می‌دهند و دین دارند که قرآن می‌فرماید: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ» (کافرون/۶).

آنان نیز پرستش می کنند لذا قرآن کریم به پیامبر می فرماید: «قُلْ يَٰٓأَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنتُمْ عِبِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (کافرون / ۵-۱) به کفار بگو نه شما خداوند من را می پرستید و نه من خداوند شما را می پرستم. کافر نمی تواند خدا را بپرستد و باید از مسیر کفر برگردد و مومن شود تا بتواند خدا را بپرستد. این آیات هنگامی نازل شد که کفار قصد داشتند پیامبر اکرم را از مسیر خود منحرف کنند. در ابتداء به پیامبر اکرم وعده و سپس به ایشان وعده دادند که اگر از مسیر خود دست برداری تو را به قتل می رسانیم. سپس به پیامبر فرمودند اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذاری از دین خود دست نمی کشم. سپس پیشنهاد دیگری دادند که بیا و با ما معامله ای کن به این صورت که یک روز تو به بت کده ما بیا و یک روز ما به مسجد می آییم و این درگیری ما خاتمه می یابد.

حضرت فرمودند تا زمانی که شما کافرید و راه خود را می روید، من بت شما را نمی پرستم و شما نیز خداوند من را نمی پرستید. شما دنیا

پرست و من خداپرستم و بین ما معامله ای واقع نمی شود. اگر مومنین این معامله را بپذیرند شکست می خوردند چرا که طرف مقابل هم بت می پرستد و هم مثلاً روزه می گیرد و این خدا پرستی نیست و در واقع کافر از دین کفر خود خارج نشده و چیزی از دست نداده است زیرا بین کفر و بت پرستی خود، گهگاهی نیز به مسجد آمده است! اما اگر مومن به سمت دنیای آنان وارد شود، خداوند خود را از دست می دهد و مشرک می گردد و مومن است که در این معامله ضرر می کند. به همین خاطر حضرت در پاسخ آنان می فرماید: «لَکُم دِیْنُکُمْ وَ لِی دِیْنٍ» من خداوند شما را نمی پرستم شما هم خداوند من را نمی پرستید. بنابراین دین من که همان مناسک پرستش است با دین شما که مناسک پرستش شماست، متفاوت است و با هم جمع نمی شوند. شما دین دارید من هم دین دارم. اینکه گفته شود جامعه کفار دین ندارند درست نیست چرا که امثال فرعون برای قوم خود دین می سازند و به آنان دین دنیا پرستی را ارائه می دهند و برای این دین مقدسات و مظاهری نیز می سازند و این است محل نزاع دین حق و باطل. فرعون می گوید موسای کلیم آمده تا دین شما را تبدیل کند و در زمین فساد

کند لذاست پیامبر اکرم به آنان می‌فرماید: «لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَ لِي دِیْنِ» و آنگاه که برای معامله با او وارد عمل می‌شوند، می‌فرمایند که ما چیزی برای معامله نداریم چرا که شما بت می‌پرستید و من خدا می‌پرستم. ارزشها، مقدسات و دین و آیینی که شما زندگی خود را بر آن بنا نهاده اید، براساس دنیاست و آیین من نیز چیز دیگری است.

پناه بردن حضرت موسی به خدا در برابر طرح فرعونیان

موسای کلیم به آنان خطاب می‌کند من در مقابل تهدیدهای شما که تهدید می‌کنید حواریون من را پراکنده می‌کنید و زنان شان را اسیر می‌کنید و من را می‌کشید، به پروردگار خود و شما پناه می‌برم. اینکه این پناه بردن حضرت از چه چیزی است و آیا برای حفظ جان بوده یا حفظ رسالت، محل بحث جداگانه‌ای است اما روشن است پیامبر الهی نگران رسالت خود است چرا که دشمنان الهی نمی‌خواهند دین حضرت موسای کلیم وجود داشته باشد لذا به خدا پناه می‌برد.

فرعونیان خواستار نبودن دین موسی و بودن دین فرعون که دین دنیا پرستی است می‌باشند. آنان دینی را می‌خواهند که در آن نوعی ربوبیت برای خودشان وجود داشته باشد برخلاف انبیاء عظام که هرچه می‌خواهند برای خدا و دین اوست و چیزی برای خود طلب نمی‌کنند.

نمونه این را نیز در سخنان حضرت مسیح و خداوند تبارک و تعالی بیان کردیم که حضرت مسیح در پاسخ خداوند متعال که فرمود آیا تو به مردم گفتی تو و مادرت را پرستش نمایند، پاسخ دادند، خدایا تو می دانی من جز آنچه تو فرمودی و به آن امر کردی، چیزی به آنان نگفته‌ام.

در مقابل فرعونیان قرار دارند که خواستار محور بودن خودشان هستند لذا موسای کلیم به خدا پناه می برد و می فرماید: «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ» این نحوه پناه بردن، پناه بردن پیامبر اولوالعزم الهی است با تمام مأموریتی که دارد. این کسی که من به او پناه می برم زمام شما نیز در دست اوست. من از هر متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد به خدا پناه می برم. از این «لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ» فهمیده می شود که تمام طرح آنان در حد همین دنیاست و هیچکدام از متکبرین عالم نمی گویند ما می خواهیم شما را به سعادت اخروی برسانیم و طرح ما شما را سعادت مند می کند. همچنین فهمیده می شود قائل به حساب و کتاب روز قیامت نیستند و خودشان را خداوند عالم می دانند و احساس می کنند می توانند هر کاری را که بخواهند انجام دهند. قائل به یوم الحسابی نیستند و متکبرند؛ یعنی طرح آنان، طرح استکبار و فخر

فروشی به دیگران است و دیگران را ذلیل خود می‌کنند. در مواجهه با موسای کلیم نیز قصد دارند او را ذلیل و به بیعت با فرعون وادار کنند. فرعون ادعای خدایی دارد و به دنبال اجرای دین خود در عالم است بر خلاف انبیاء که هیچ تکبری ندارند و طرح خدا را آورده اند نه طرح خود را. انبیاء عبدترین و خاضع ترین بندگان خداوند که قرآن کریم آنان را اینگونه توصیف می‌کند «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان/ ۶۳) بر عالم سبک راه می‌روند و اهل تکبر نیستند چرا که خدا را قبول دارند. اما «كُلٌّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ» انسان‌های متکبری هستند که می‌خواهند همه را ذلیل خود گردانند و در طرح خود بیاورند. متکبرین می‌خواهند خودشان خدا و محور باشند و مردم آنان را پپرستند. نهایت تمام دینی که متکبرین درست می‌کنند خودشان هستند و می‌خواهند خودشان ربوبیت کنند و اگر کسی در طرح اینها قرار بگیرد او را منحل، ذلیل و خوار می‌کنند. بنابراین یکی از نقشه‌های فرعون همین است. فرعون طرحی دنیایی دارد که براساس استکبار است و می‌خواهد همه را زیر چتر خودش بگیرد. می‌خواهد موسای کلیم را نیز که پیامبر خداست و

دستش به آسمانها متصل است بنده خود کند و طرح خود را به او نیز بقبولاند. فرعون گمان می‌کند که موسای کلیم نیز مانند اطرافیان اوست که با وعده مُلک و مال و یا تهدید به قتل و مانند آن تسلیم شود و کنار فرعون قرار بگیرد.

پس طرح فرعونیان این است که یا موسای کلیم را حذف کنند تا دین و راهش حذف شود و یا اینکه با تهدید و تطمیع او را مجاب به پذیرش طرح فرعون و بیعت با او کنند تا او نیز در گوشه‌ای از طرح دنیا پرستی فرعون قرار بگیرد و ذلیل فرعون شود و این است «كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ» که خودش را خدا می‌داند و حساب و کتابی قائل برای دنیا نیست. پس یا باید در مقابل او تواضع و خشوع داشته باشی و طرح ذلیلانه او را که در حد همین دنیاست بپذیری و یا اینکه نه فقط خودت بلکه کل طرح و دینت را از بین می‌برند چرا که فرعون می‌ترسد موسی دین آنان را تغییر دهد و «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» می‌گوید و جناب موسای کلیم به خدا پناه می‌برد. پس این یک آیه از دو آیه‌ای است که وجود مقدس سیدالشهداء در خطبه خود تلاوت فرمودند و آن را بر بنی امیه تطبیق دادند.

دومین آیه تطبیقی بر بنی امیه در بیان سیدالشهداء

آیه دیگری که حضرت سیدالشهداء در اواخر خطبه صبح عاشورا، تلاوت و بر بنی امیه تطبیق کردند آیه بیستم سوره مبارکه دخان است که می‌فرماید: «إِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» این آیه نیز پیرامون پناه بردن حضرت موسی می‌باشد که با توجه به کلام حضرت سیدالشهداء در تطبیق آن، باید این آیه را در وزان روز عاشورا معنا کرد. بیان این آیه در وزان حضرت موسای کلیم واضح و روشن است اما این نکته که در روایتی آمده است آنچه در بنی اسرائیل واقع شد در امت من نیز واقع می‌شود و از قتله سیدالشهداء به «يَهُودِ هَذِهِ الْأُمَّةِ» تعبیر شده است بسیار جای تامل و دقت است. خداوند متعال در سوره اسراء به یهود خطاب می‌کند: «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا» (اسراء/ ۴) علو و برتری جویی در زمین می‌کنید که علو کبیر است که این علو کبیر به شهادت سیدالشهداء تاویل شده است. ناگفته نماند که برخی با دیدن این روایت به اشتباه افتاده اند و گمان کرده اند که این آیه ناظر به همین یهود امت حضرت موسی است اما اینچنین نیست و باطن و تاویل این آیه، با لفظ «هَذِهِ الْأُمَّةِ» بیان شده که اشاره به یهودیت امت رسول الله داد.

کار یهود این امت این است که عاشورا و علو کبیر به پا می کنند که فرمود: «وَلْتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا» که در آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (اسراء/ ۳۳) از همین سوره وعده نصرت سیدالشهداء و ظهور امام زمان داده شده است.

بنابر این آیه دیگری که سیدالشهداء آن را در خطبه خود بر بنی امیه تطبیق کردند و باید در وزان عاشورا معنا شود، آیه «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (دخان/ ۲۰) می باشد. هنگامی که حضرت با آنان صحبت کرد و فرمود مگر شما نامه نفرستاده بودید که به سمت ما بیا که باغ و بوستان ها آماده است و ما نیز سرباز تو هستیم؟ آنان گفتند ما سخن تو را نمی فهمیم. بیا با یزدید بیعت کن. این سخن آنان دعوت به طرح یزید و دعوت به ذلت است که حضرت در پاسخ آنان فرمودند: «لَا أُعْطِيكُمْ يَدَيَّ إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ» من که ذلیل یزید نمی شوم. سپس در ادامه این سخنان آیه «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» را بر آنان تطبیق می کنند.

این فرعون و شما متکبرهایی هستید که تمام طرح شما در حد

دنیاست و حساب و کتابی عالم قائل نیستید و قصد دارید خدایی کنید و دیگران را ذلیل خود کنید. می‌خواهید من را ذلیل خود کنید و من دست به دست شما دهم و من مأموریت بزرگ الهی خود که تمام کائنات تحت اشراف و مأموریت من است کنار بگذارم و در طرح دنیایی شما حرکت کنم. پس آیه «انّی عذت بِرَبِّی وَ رَبُّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ» را در وزان عاشورا تطبیق کردند. اینکه حضرت فرموده است آنچه در بنی اسرائیل واقع شد در امت من نیز واقع می‌شود؛ یعنی در این امت یهود شکل می‌گیرد کما این که در امت حضرت موسی شکل گرفت. یعنی همانگونه که مسیر حضرت موسای کلیم را سد کردند و با وصی او درگیر شدند و آن صحنه‌های سخت به وجود آمد، این امور برای ما نیز می‌باشد. پس حضرت این آیات را تلاوت فرمودند تا این را بفهمانند داستانی که بین موسای کلیم و فرعون بود، بین ما و دشمنان ما نیز وجود دارد.

مقایسه و تطبیق داستان حضرت موسی و سیدالشهداء با دشمنان الهی

حال که مطالب فوق روشن شد، جای مقایسه و تطبیق داستان موسی و فرعون با داستان سیدالشهداء و یزید است. طرح فرعون در

مقابله با حضرت موسی این بود که چون موسای کلیم می خواهد دینی که من برای شما آورده ام را تبدیل کند، بنابراین من هم حواریون او را به قتل می رسانم «اَقْتُلُوا اِبْنَاءَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ». باید این را در سطح عاشورا بررسی کنیم. وقتی به عاشورا می نگریم، می بینیم که طرح یزید نیز همین است. یزید نیز می گوید تمام همراهان حضرت را کشته و زنان را اسیر کنید و خود حضرت سیدالشهداء را نیز به قتل برسانید همچون فرعون که گفت: «ذَرُونِي اَقْتُلْ مُوسَى» مگر نمی گوید من مأمور خدا هستم پس از خدای خود کمک بگیرد. ما بساط او را جمع می کنیم چرا که می خواهد دین شما را تبدیل کنم. او نیز که خود را مأمور خدا معرفی می کند، از خدا کمک بگیرد.

حضرت نیز می فرماید شما می خواهید من در طرح این «مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ» ذلیل شوم و آن را بپذیرم و ذیل این مستکبر و متکبر زندگی کنم؟! «إِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبُّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ». همانگونه که اشاره کردیم، آیه دیگری که حضرت سیدالشهداء در اواخر خطبه صبح عاشورا تلاوت و بر بنی امیه تطبیق

کردند آیه بیستم سوره مبارکه دخان است که می‌فرماید: «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ».

این آیه نیز داستان حضرت موسی است که می‌فرماید من به پروردگار خود و شما پناه می‌برم که من را رجم کنید. مراد از این رجم نیز، طرح آنان در مواجهه با حضرت است. یک طرح آنان پراکنده کردن حواریون و قتل حضرت موسی است و دیگری رجم که به معنای بدنام و بی‌آبرو کردن حضرت موسی است. یعنی کاری کنند که تمام مردم به سمت او سنگ پرانی کنند و همه علیه او بشورند. رجم یعنی حضرت را در جامعه ضد تمام مقدسات قرار دهند و دین موسای کلیم را بدنام کنند و این نقشه دشمن است. نسبت به سیدالشهداء هم همین دو طرح وجود دارد.

گفتار
۱۳

طرح بنی امیه برای رجم و بی آبرویی
سیدالشهداء

«وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون» (دخان: ۲۰)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۱۲ مرداد ماه ۱۴۰۰ است، که به مناسبت ماه محرم در مدرسه مبارکه فیضیه و در هیئت ثارالله ایراد فرمودند. ایشان پس از اشاره به اینکه سیدالشهداء در صبح روز عاشورا دو خطبه ایراد و در آن با بنی امیه احتجاج کردند، فرمودند: حضرت در این خطبه دو استعاذه به خداوند متعال داشتند که این دو، همان دو استعاذه‌ای است که حضرت موسی نسبت به طرح‌های فرعونیان داشتند. قتل حضرت موسی و حواریون او و همچنین رجم ایشان از طرح‌های فرعونیان برای مقابله با حضرت موسی بود که حضرت بخاطر حفظ دین خود، از ورود به این طرح‌ها به خداوند پناه برده و فرعونیان را نفرین کرد و خداوند نیز اجازه داد جناب موسی بساط دین ساختگی فرعونیان را جمع کند. سرگذشت حضرت موسی بر سیدالشهداء علیه السلام تطبیق عجیبی دارد و علت استفاده امام حسین از استعاذه‌های حضرت موسی نیز همین تطابق آن است. با این تفاوت که طرح و سرگذشت امام حسین بالاتر و والاتر و دشمنان امام حسین پیچیدگی بیشتری نسبت به حضرت موسی دارند. همانگونه که در نهایت و پس از ظلم دستگاه فرعون حضرت موسی پیروز شد، در واقعه عاشورا نیز با وجود ظلم‌های دستگاه بنی امیه، امام حسین پیروز حقیقی و نهایی است هرچند بخشی از این پیروزی در مرحله دوم آن پیروزی و بازگشت امام حسین در دوران ظهور اتفاق می‌افتد.



احتجاج سیدالشهداء با کوفیان در صبح عاشورا

در جلسه گذشته بیان شد که حضرت سیدالشهداء در صبح عاشورا دو خطبه ایراد فرمودند که به خطبه اول که خطبه نسبتاً مفصلی است، اشاره کردیم و بخشی از آن را بیان نمودیم. حضرت در فراز پایانی این خطبه دو آیه را که در مورد قوم فرعون و در گفتگوی حضرت موسای کلیم با آنان است بیان فرموده و آن دو را بر موقف خود و دشمنان خود تطبیق کردند. حضرت در فراز پایانی این خطبه، با دشمنان احتجاج و اتمام حجت کرده و می‌فرمایند همگی شما می‌دانید که جز من فرزندان پیامبری روی زمین وجود ندارد و در حال حاضر من تنها فرزند پیامبر شما هستم. سپس می‌فرمایند به چه علت برای ریختن خون من جمع شده اید؟ آیا من کسی از شما را به قتل و یا به کسی جراحت رسانده‌ام که باید قصاص شوم؟ سپس چند نفر از سران کوفه را که در لشکر ابن زیاد حاضر بودند نام برده و مخاطب قرار می‌دهند که آیا شما نبودید به من نامه نوشتید به سمت

ما بیا که باغ‌ها آماده و لشکری آماده نیز در انتظار شماست؟ یعنی هم سرزمین‌های ما خرم و آباد در اختیار شماست و هم لشکریان ما. پس از این سخنان امام حسین، قیس بن اشعث در پاسخ به امام حسین تجاهر کرد و گفت ما سخنان شما را نمی‌فهمیم. اما برای شما پیشنهادی داریم و آن این است که با یزید بیعت کن و سخن و حکم پسرعموی خودت را بپذیر. سخن و پیشنهاد ما این است «انْزِلْ عَلٰی حُكْمِ بَنِي عَمِّكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يُرَوْكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ» آنان پسر عمو و هم‌قبیله شما هستند و بین شما نسبت فامیلی وجود دارد و آنها نسب به شما جانب‌مراعات را رعایت می‌کنند و شما از ناحیه آنها بد نخواهید دید. حضرت در مقام جواب به اشعث اینچنین فرمودند: «لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ يَدَيَّ إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَقْبُرُ فِرَارَ الْعَبِيدِ» این پیشنهاد که طرح یزید را بپذیر، دعوت به ذلت بود. چرا که امام طرح بزرگی را در عالم انجام می‌دهند و قصد اصلاح امت و امر به معروف و نهی از منکر را در مقیاس احیای امت دارند. در مقابل، بنی امیه و یزید نیز طرح و برنامه‌ای دارند که آنان پیشنهاد پذیرش طرح او را دادند لذا حضرت فرمودند: «لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ يَدَيَّ إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ» من ذلیلانه با شما بیعت نمی‌کنم.

ممکن است کسی سوال کند آیا امکان نداشت که حضرت با یزید بیعت کنند و ذلیل هم نباشند؟ مگر هر بیعتی ذلت است؟ پاسخ این است آیاتی که حضرت در پاسخ به آنان فرمودند، کاملاً گویای این است که طرح آنها طرح ذلت دیگران می باشد. اگر امام وارد طرح آنها شوند، این بیعت، بیعتی ذلیلانه است لذا فرمود نه ذلیلانه بیعت می کنم و نه همچون بردگان فرار می کنم بلکه مردانه در برابر شما می ایستم و می جنگم در مسیر خود می ایستم. هر کسی نیز در مقابل من بایستد، باید بداند که وارد میدان جنگ و درگیری با من شده و غرامت و سزای آن را باید هم در دنیا و هم در قیامت بپردازد.

برنامه موسی کلیم و فرعون ذیل آیاتی از سوره غافر

سپس حضرت دو آیه ای که جلسه گذشته نیز آن را توضیح دادیم تلاوت کرده و فرمودند: «يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ أَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» دقت شود که تعبیر «يَا عِبَادَ اللَّهِ» که حضرت با آن کوفیان را مخاطب قرار می دهند به معنای واقعی آن که بر عبادت آنان دلالت کند نمی باشد و به معنای، ای مخلوقات خداست نه ای بندگان خدا. به هر حال حضرت فرمودند من به پروردگار خود و شما پناه می برم از اینکه

مرا رجم کنیم و به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد.

هر دو آیه، در باب سخن گفتن حضرت موسای کلیم با فرعون و قوم اوست که یک آیه در سوره غافر و دیگری در سوره دخان است. در جلسه گذشته آیه «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غافر/ ۲۷) را مفصلاً توضیح دادیم که در این سوره، خداوند متعال می‌فرماید ما موسای کلیم را با مأموریت به سمت فرعون و هامان و قارون که سه ضلع حکومت فرعونیان بودند فرستادیم که به موسی، برهان آشکار امکانات فوق العاده‌ای دادیم. اما آنان به جای این که دعوت موسی را بپذیرند گفتند: «سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (غافر/ ۲۴) او را متهم کردند که امکانات او سحر است و همچون سحر و امکانات ماست و از جنس آنهاست. و این که می‌گوید من رسالتی دارم، دروغ می‌گوید.

در ادامه این آیات، خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا» آنگاه که موسی حق از جانب ما را برای آنان آورد و فرعونیان با برهان حق روبرو شدند به مواجهه با او پرداختند. وقتی فرعونیان

فهمیدند آنچه موسای کلیم آورده، سحر نیست بلکه کلمه حق و حقیقتی است که بسط پیدا کرده و بساط آنان را جمع می‌کند، دو طرح برای مقابله با موسی و حواریون او ارائه کردند که می‌فرماید: «قَاتِلُوا أَقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» (غافر/ ۲۵) یک طرح نابود کردن اطرافیان و حواریون حضرت بود که گفتند پسران کسانی که با او ایمان آورده اند را بکشید و زنان آنان را زنده نگهدارید و به اسارت ببرید. خداوند متعال می‌فرماید این کید آنان، کیدی نبود که به مقصد برسد و به مقصد نیز نرسید.

طرح دیگری که خود فرعون مطرح کرد این بود «ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» (غافر/ ۲۶) اجازه دهید علاوه بر متفرق کردن و قتل پسران اطرافیان موسی، خود موسی را نیز به قتل برسانم. او نیز خدای خود را بخواند تا او را یاری کند چرا که ادعا دارد از طرف خدا آمده است. نگرانی من این است که دین شما را تبدیل کند که از این عبارت فرعون در آیه شریفه روشن می‌شود فرعون برای امت خود دینی ساخته بود که موسای کلیم آمده تا این دین را به دین الهی تبدیل کند. روشن است

که قصد و رسالت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام نیز همین است که می‌خواهد آن دین باطل که توسط فرعون ساخته شده بود را بردارد و دین حق را جایگزین آن کند.

تطبیق آیات بر سیدالشهداء

پس اینکه فرعون می‌گوید «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ» نشان از موضوع درگیری فرعون با موسی است. موضوع درگیری همین است که فرعون خود را در مسیر صلاح می‌داند و حضرت موسی را به دنبال فساد بودن متهم می‌کند و می‌گوید: «وَأَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ». فرعون نگران این است که حضرت موسی دین دنیا پرستی آنان را به دین خدا پرستی تبدیل کند لذا او را به اینکه دنبال فساد است و می‌خواهد در سرزمین شما آفت و فساد آشکار شود متهم می‌کند.

پس آنان برای خود دینی دارند که دین دنیا پرستی است و اینکه حضرت موسی می‌خواهد آن دین دنیا پرستی را به خدا پرستی تبدیل کند، از نگاه فرعون فساد است. حضرت موسی خطاب به آنان فرمود: «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غافر/۲۷) من به خدای خود و شما پناه می‌برم از هر

متکبری که به روز حساب ایمان ندارد. این جمله حضرت موسی، یکی از دو آیه است که حضرت سیدالشهداء در خطبه خود از آن استفاده کردند و بر بنی امیه تطبیق نمودند. که در این آیه نکات فراوانی وجود دارد که بخشی از آن را جلسه گذشته و بخشی را در مباحث پیش رو مطرح می‌کنیم.

استعاذه از ورود به نقشه فرعون

این پناه بردن و استعاذه حضرت موسی در آیه «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِّنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» بخاطر پناه بردن برای حفظ جان خود نیست چرا که ایشان جان خود را برای انجام مأموریت و رسالت خود گذاشته‌اند بلکه آنچه حضرت در این آیه از آن به خدا پناه می‌برد، مکر و نقشه دشمن برای وارد کردن حضرت در طرح فرعون است. حضرت موسی از اینکه در طرح و نقشه فرعون وارد شود و با او بیعت کند و ذلیل گردد به خدا پناه می‌برد. نقشه دشمن نیز این است که حضرت را در طرح فرعون وارد کنند و با او بیعت کند و ذلیل شود و اگر حاضر به بیعت نشد ایشان و حواریون ایشان را از سر راه بردارند. در واقع دنبال این هستند که این دین و دعوت الهی را محو و خاموش کنند لذا حضرت به خداوند متعال پناه می‌برد و می‌فرماید من از هر

متکبری که به روز قیامت ایمان ندارد به خدای من و شما پناه می‌برم. از اینکه حضرت موسی بر آنان «متکبر لا یومن بیوم الحساب» اطلاق می‌کند به دست می‌آید: اولاً آنان انسان‌های متکبری هستند که طرحشان ذلیل کردن دیگران است که تمام فراعنه اینگونه اند. برخلاف اولیاء الهی که با خداوند متعال مرتبط می‌باشند و دنبال ذلیل کردن دیگران نیستند بلکه دنبال دستگیری از دیگران هستند. اما در مقابل فراعنه هر کسی که روبه رو و درگیر می‌شوند و حتی حواریون و اطرافیان خود را نیز ذلیل می‌کنند و از این دستگاه غیر از این نیز دیده نمی‌شود.

در حال حاضر نیز چنین است که طبقات بالای نظام مادی و استکباری عالم حتی طبقات پایین خود را نیز تحقیر می‌کنند هرچند به عناوینی فریبنده مانند حقوق بشر، دموکراسی، آزادی و مانند آن باشد. ثانیاً این طرح آنان نیز فقط در دایره دنیاست که فرمود: «لَّا يُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ». ثالثاً: آنان خود را حاکم مطلق می‌دانند قائل به یوم الحسابی نیستند. خودشان را خداوند عالم می‌دانند. مواجهه حضرت موسای کلیم با چنین قومی است لذا موسای کلیم به خدا پناه می‌برد

از این قومی که متکبر است و به روز حساب ایمانی ندارد. لازم به ذکر است همانگونه که در جلسه گذشته نیز اشاره کردیم، این آیه و آیه بعدی، باید در وزان سیدالشهداء و با تطبیق بر آن بنگریم و دقت نماییم.

استعاذه از رجم توسط فرعونیان

آیه دیگری که حضرت سیدالشهداء در خطبه خود با آن به خداوند استعاذه و بر دشمنان خود تطبیق می‌کند، در سوره مبارک دخان است. این آیه نیز همچون آیه سوره مبارکه غافر که در مباحث قبلی مطرح شد، پیرامون مواجهه حضرت موسای کلیم با قوم فرعون است که البته نگاه این آیه از زاویه‌ای است که به پیروزی حضرت منتهی می‌شود. خداوند متعال در این سوره می‌فرماید: «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * أَنْ أَذْأُوا إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (دخان/ ۱۷-۱۸) ما رسولی را فرستادیم که کریم بود و از این که دستگیری و شفاعت کرده و امکانات خود را برای دیگران کند، بخل نمی‌ورزید.

سخن این رسول با قوم فرعون این بود «أَنْ أَذْأُوا إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» بندگان خدا را رها کرده و به من بسپارید زیرا من از طرف خدا رسالت دارم و من رسولی امین هستم. من با مأموریت آمده‌ام

و از جانب خدا رسالت دارم اما شما از پیش خود آمده و رسالتی از جانب خدا ندارید هر چند بگوئید ما به دنبال هدایت و نجات مردم هستیم که این ادعای شما درست نیست زیرا هدایت و نجات مردم نیازمند اجازه و مأموریت از جانب خداست و شما اجازه و مأموریتی از خدا ندارید.

در کتاب شریف تحف العقول از امیرالمومنین علیه السلام بیاناتی مفصل خطاب به کمیل نقل شده است که در ضمن آن بیانات میفرماید اگر نبی یا وصی در میان جامعه نباشد، آیا یک عالم در صورتی که به او مأموریتی نداده باشند، می تواند پرچمی دست بگیرد و حرکتی را انجام دهد؟ در این صورت اگر پرچم دست بگیرد و حرکتی انجام دهد، آیا محق است؟ حضرت فرمودند بخدا قسم مُحِق نیست. بنابراین، انجام امثال این امور باید با مأموریت الهی بوده و از طرف خدا مأموریتی بر دوش کسی گذاشته شود تا اجازه داشته باشد کاری انجام دهد و الا اینگونه نیست که هر کسی بتواند و اجازه داشته باشد علمی بردارد و بگوید من قصد اصلاح و دستگیری دارم. در اینجا نیز حضرت موسی می فرماید: «أَنْ أَتَّوُّا إِلَىٰ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» من از طرف خدا مأموریت دارم و این بار روی دوش من است و

امانتدار خدا هستیم. بندگان خدا را رها کرده و به من بسپارید.

یعنی علاوه بر اینکه دین و برنامه هدایتی که برای هدایت مردم به من داده شده امانت الهی هستند، این مردم نیز امانت الهی هستند و من رسول امانت داری هستم. در ادامه می‌فرماید: «وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» و بر خدا برتری جویی و استعلا نداشته باشید که من با برهانی آشکار به سمت شما آمده‌ام. از این بیان روشن می‌شود که این برتری جویی و استعلاء در قوم فرعون وجود داشته است و به همین خاطر است که حضرت موسی از آنان می‌خواهد که این استعلاء و برتری جویی را کنار بگذارند. لازم به ذکر است در جلسات سال گذشته بحث مفصلی پیرامون این داشتیم که یکی از ریشه‌های فساد فرعون همین استعلا و علو است، برتری جویی نسبت به خداوند متعال است که کاملاً روشن است طرح فرعون همین است و مجموع طرح و برنامه اش نوعی از علو و استعلائی نسبت به خداوند متعال است.

تطبیق استعاده دوم حضرت موسی بر جریان عاشورا

پس از این داستان و سخنان است که حضرت موسی می‌فرماید: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» و این استعاده همان جمله‌ای است که سیدالشهداء در پایان خطبه صبح روز عاشورا، خطاب به قوم

خود بیان فرمودند که من به پروردگار خود و به پروردگار شما پناه می‌برم از این که من را رجم کنید. این یک پناه بردن دیگری است غیر از پناه بردن اول که آیه و توضیحات آن مفصلاً در جلسه گذشته بیان شد.

در آن استعاده حضرت موسی، سخن از طرح فرعون در مواجهه با حضرت موسی بود بحث پراکنده کردن حواریون و قتل ابناء و استحیاء نساء و سپس قتل خود حضرت موسای کلیم بود اما در اینجا سخن از طرح دیگر فرعونیان یعنی رجم حضرت است. لذا فرمود: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» که روشن است در اینجا طرح دیگری غیر از آن طرح قتل حواریون و خود حضرت موسی می‌باشد که شاید مراد از رجم در این آیه شریفه، غیر از سنگسار کردن ظاهری باشد و مراد حضرت موسی این نیست که من را سنگسار نکنید بلکه شاید مراد از رجم این است آنان کاری کنند که تمام دعوت و ارزشهایی که موسای کلیم می‌آورند به ضد ارزش و یک دعوت منکر تبدیل کنند به گونه‌ای که تمام مردم علیه موسای کلیم بشورند و او را کسی بدانند که بر خلاف معروف و ارزشهای رایج و حقایق قیام کرده است و کار دشمن همین است.

در وزان و داستان سیدالشهداء نیز همین سخن جاری است لذا آنان در حالی که ریختن خون سیدالشهداء را مباح می دانستند این کار را کردند. لذا حضرت در روز عاشورا می فرمایند: «فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي»^۱ چرا خون من را مباح می دانید؟ به چه دلیلی می خواهید خون من را بریزید؟ رجم یعنی طوری برنامه بریزند که خون حضرت مباح دانسته شود. رجم یعنی کاری می کنند که وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام در نظر مردم کسی می شود که بر حقایق، ارزش ها، دین خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خروج کرده است و کار دشمن همین رجم است. موسای کلیم نیز به همین مطلب اشاره می کند و می فرماید: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ».

بنابراین طرح، نقشه و کید دشمن، طرح پیچیده ای است که یک طرح آن «أَقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ» و طرح دیگر آن «ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى» و سومین طرح نیز رجم کردن موسای کلیم است که می خواهند کل آن ارزش هایی که حضرت موسی برای آن قیام کردند را ضد ارزش جلوه دهند و یک حرکت و جو عمومی علیه

حضرت به راه بیاندازند. در مورد حضرت سیدالشهداء نیز چنین شد که روز عاشورا همگی از هر طرف به حضرت حمله کرده بودند و این نماد و علامت آن رجم است که فرمود: «فِرْقَةُ بِالسُّيُوفِ وَ فِرْقَةُ بِالرِّمَاحِ وَ فِرْقَةُ بِالْحِجَارَةِ» سی هزار نفر در حمله کردن همگی از یکدیگر سبقت می گرفتند این همان علامت رجم بنی امیه است.

پس همانگونه که حضرت موسی در برابر نقشه آنان که ذلت ورود به طرح فرعونیان و یا کشته شدن خود و حواریون و رجم حضرت موسی است به خدا پناه بردند، حضرت سیدالشهداء علیه السلام نیز همین استعاده را در برابر طرح بنی امیه بخداوند متعال عرضه می دارد. زیرا طرح بنی امیه در مقابل حضرت سیدالشهداء نیز همین است «اَقْتُلُوا اَبْنَاءَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ» زن و بچه هایشان را اسیر کنید و زنده نگه دارید و مردان آنان را به قتل برسانید و این روال جنگهای رایج بوده است و پس از کشته شدن مردان یک قوم زنان آنان را زنده نگه می داشتند و به این طریق یک قوم از بین می رفت.

بنی امیه نیز همچون فرعونیان، در تقابل با حضرت سیدالشهداء، برای ناکام گذاشتن دعوت حضرت، همین نقشه را داشتند که گمان

کردند با اجرای آن کار را یکسره کرده اند. گمان کردند همین که حضرت امام حسین و سایر مردانشان را به شهادت رسانده و زن و بچه ایشان را اسیر کنند، کار تمام می شود و آنان این دیدگاه را داشتند. همچنین نقطه این واقعه بحث رجم سیدالشهداء بود که با برنامه خود کاری کنند تا دعوت سیدالشهداء به دعوتی منفور تبدیل شود که حضرت از این موارد به به خداوند متعال پناه می برند کما این که موسای کلیم در مقابل فرعون به خداوند متعال پناه برد و نتیجه این پناه نیز پیروزی موسای کلیم و کنده شدن ریشه فرعون بود.

ماموریت حضرت موسی برای نجات امت و منع فرعون

در ادامه آیات فوق موسای کلیم به قوم فرعون می فرماید: «وَإِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتِزُّوا لِي» (دخان / ۲۱) اگر به من ایمان نمی آورید و نبوت من را قبول نمی کنید، از سر راه من کنار بروید و بگذارید من ماموریت خویش را انجام دهم چرا که من رسولم و مأموریت دارم قوم بنی اسرائیل را به مقصد برسانم و شما دست از سر این امت بردارید. اگر دعوت مرا نمی پذیرید مانع من نیز نشوید.

اما آنان مانع امت شدند و وقتی مانع شدند «فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ» (دخان / ۲۲) علیه آنها دعا کرد که خدایا اینان قومی مجرم

اند و قابل اصلاح نیستند که در این هنگام خداوند متعال به او اجازه حرکت و وعده پیروزی داد که آیات بعدی پیرامون همین مطلب است و می‌فرماید: «فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ» (دخان/ ۲۳) خداوند متعال به موسای کلیم دستور داد بندگان من را شبانه از مصر خارج کن و بدانید که شما را حتما دنبال می‌کنند. به حضرت موسی گفته و به ایشان اجازه داده شد که هم بنی اسرائیل را بردارید و به سمت دریا بروید و هم دریا را بشکافید و از آن رد شوید و پس از رد شدن از دریا، آن را هم باز و شکافته شده بگذارید و به حالت اول بر نگردان.

اینکه فرمود: «وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ» (دخان/ ۲۴) یعنی راه را برای فرعون و طرفداران او باز بگذار که آنان لشکری هستند که به غرق و هلاک شدن محکوم شده‌اند. حضرت موسی نیز همین کار را کرد و بنی اسرائیل را همراه خود برده و فرعون در تعقیب آنان حرکت کرد که در سوره شعراء ادامه آن نقل شده و می‌فرماید: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَاقِظُونَ» (شعراء/ ۵۴-۵۶) فرعون نیز در پی آنان حرکت کرد و گفت آنان جمعیت اندکی هستند که ما را غضبناک و خشمگین کرده‌اند اما

ما همگی آماده نبرديم و ما عليه آنان حرکتی جمعی انجام می دهيم. این جمعیت اندک کار را از حد گذرانده اند و ما را نگران و غضب ناک کرده اند پس راه بیافتید تا کار آنا را یکسره و تمام نماییم.

موسای کلیم دریا را شکافت و بنی اسرائیل را وارد دریا کرد که این صحنه بسیار عجیب بود چرا که آنان قریب ششصد هزار نفر بودند که حضرت دوازده راه برای این دوازده فرقه آنان باز کرد که همه این آب ها همچون کوه ایستاده و زمین خشک شد و حضرت آنان را از دریا عبور داد. زمانی که از دریا بیرون رفتند که این رد شدن از دریا نیز ساعت ها هم طول کشیده است، دریا را باز گذاشتند فرعون نیز به گمان این که می تواند از دریا عبور و موسای کلیم را تعقیب کند وارد دریا شد که مشخص است او نیز احساس امنیت کرد که وارد دریا شد.

به هر حال وقتی فرعونیان در تعقیب موسی و بنی اسرائیل وارد دریا شدند، گویا حضرت موسی مأذون بودند که دریا را به حالت اول برگردانند تا فرعونیان غرق شود زیرا فرمود: «وَاَتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ» یعنی دریا را باز بگذار که وارد آن شود و اینان لشگری محکوم به غرق هستند. پس از عبارت «وَاَتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا» استفاده

می شود که خداوند متعال به او اجازه داد دریا را باز کند و پس از اینکه فرعون وارد آن شد، به حالت اول برگرداند که فرمود: «إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ».

ادامه آیات سوره دخان که ادامه داستان موسای کلیم و بنی اسرائیل را توضیح می دهد نیز به نوعی بر سیدالشهداء تطبیق شده است که به صورت گذرا آنها را بیان می کنیم. می فرماید: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عَيُْونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا ءَاخِرِينَ * فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ * وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ * مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ» (شعراء/ ۲۵-۳۱) چه باغستان ها، چشمه سارها و امکانات و قرارگاه های بسیار فوق العاده ای را که رها کردن و ما آن ها را به ارث به دیگران منتقل کردیم و آنان را که چند صد هزار نفر بودند را در دریا غرق نمودیم که آسمان و زمین برای اینها گریه نکرد. پس از این بلاء مهلت دیگری نیز به آنان ندادیم «وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» و فرصت را به صورت یکجا از آنان گرفتیم.

نجات بنی اسرائیل از فرعون

ما بنی اسرائیل را از آن عذاب خوار کنند نجات دادیم. این آیه بسیار عجیب است که می‌فرماید «مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ» ما بنی اسرائیل را از آن عذاب خوار کنند که فرعون بود نجات دادیم. پس می‌فرماید ما بنی اسرائیل را با غرق کردن فرعون از عذابی که همراه با خواری و رنج و تحقیر آنان بود نجات دادیم. این عذاب چه بود؟ می‌فرماید این عذاب فرعون بود و فرعون انسانی دارای علو و برتری جویی و از مسرفین بود «إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ» اینکه فرمود فرعون از مسرفین بود یعنی امکانات را تلف و اسراف و خرج خود می‌کرد. از این آیات استفاده می‌شود که خداوند متعال یک سماء و ارض و امکاناتی خاص را در اختیار فرعون قرار داده بود و با این امکانات که مسخر آنان بود به این شکل حکومت می‌کرد.

البته ما به قرآن و روایات چیزی نسبت نمی‌دهیم که این را فرموده باشند اما گاهی اوقات احساس می‌شود که امکانات آسمانی خاصی در اختیار فرعونیان بوده است که سحر و کهنه داشته‌اند. یعنی غیر از قوای ارض، قوای آسمانی نیز وجود دارد که گاهی اوقات برخی افراد به آن دست پیدا می‌کنند و سحر و کهناتی که آنها می‌کردند از این

جنس بوده است. به عنوان مثال گاهی اوقات قوای کیهانی در اختیارشان قرار می‌گرفته و آنان از آن امکانات برای برای بسط کار خود، غلبه بر دیگران، فریب آنان و دین ساختن استفاده می‌کردند و قائمه ادیان گذشته دینشان گاهی اینگونه بوده است. یعنی گاهی اوقات برخی از این ادیان ساختگی توسط بشر، براساس تکیه به قوای کیهانی بوده که از امکانات سمایی و ارضی که در اختیارشان بوده این کار را می‌کردند.

البته لازم به ذکر است که در این تعبیر از آیه قرآن می‌فرماید: «السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ» که لفظ سماء، یعنی یک آسمان نه تمام آسمان‌ها چرا که تمام آسمان‌ها در اختیارشان نبوده است. پس یک سماء و ارضی مسخر آنهاست و در اختیار آنها قرار گرفته است که وقتی ما این امکانات در اختیار آنان گرفته و به دیگران داده شد و خود آنان نیز غرق شدند، «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» آسمان و زمین آنها تأسف نخوردند و بر آنان گریه نکردند.

و همچنین «وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ * مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ» بنی اسرائیل را از یک عذاب خوار

کننده‌ای که خود فرعون است نجات دادیم. فرعون چنین شخصی است که خودش برای مومنین رنج و عذاب است و علت این رنج و عذاب بودن او علو و برتری جویی اوست که فرمود: «إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ» کسی که اهل علو و اسراف در روی ارض است وجودش عذابی بر دیگران است. فرعون علو و اسراف دارد و می‌خواهد امکانات دیگران را تصرف و خرج خود کند و معنای علو این است که می‌خواهد دیگران را زیر پای خودش قرار دهد و چنین شخصی که اهل علو و اسراف است، خودش و تمام امکاناتش برای مومنین عذاب و رنج و خوار کننده است. لذا خداوند متعال می‌فرماید هنگامی که ما فرعون را از سر راه موسای کلیم برداشتیم بنی اسرائیل را از این عذاب مهین که خود فرعون و قوای فرعون و آن چیزی است که مسخر فرعون بودند نجات دادیم.

دستگاه فرعون که بر محور فرعون می‌چرخید برای مومنین عذاب مهین است. همانطور که در جامعه دنیوی و بلاد کفر فرعون محور است، در جامعه مؤمنین و بلاد ایمانی نیز آن ولی خدا محور است. ائمه علیهم السلام ارکان بلاد ایمانی هستند که در زیارت جامعه

کبیره می‌خوانیم: «أَرْكَانَ الْبِلَادِ» و جامعه ایمانی بر محور امام بوده و تمام امکانات و قوایی که در این جامعه وجود دارد، متعلق به امام است و به او تولی دارد و روح امام در آنها حاضر است و صبغه الله دارند. امام رکن بلد و شهر است و تمام خصوصیات این بلد ایمانی تجلی روح امام است و او با تمام قوا در این بلد حاضر است. اگر یک بلد، بلد ایمانی شد، رکن و محور آن شهر امام می‌گردد و تمام خصوصیتی که در این بلد ایمانی وجود دارد، به امام برمی‌گردد و بر محور اوست. امام رکن است و آنها تجلی روح امام و اراده امام هستند زیرا این بلد ایمانی بر محور امام قرار دارد و اراده امام را قبول کرده‌اند.

علت عذاب بودن جامعه کفر برای مؤمنین

در جامعه‌ای که بر محور فرعون است نیز همین‌گونه می‌باشد و آن قوایی که در اختیار شیاطین قرار می‌گیرد - اعم از قوای انسانی و حتی امکانات طبیعی که با آن تمدن و بساط و جامعه‌ای ساخته می‌شود - بر محوریت فرعون است. همان‌گونه که اولیاء الهی ارکان بلاد ایمانی‌اند، فراعنه نیز ارکان بلاد کفرند لذا بساط، امکانات و به تعبیری غیر دقیق، آن مدنیت و تمدنی که در اختیار فرعون قرار داشت، با تمام قوایش برای مومنین عذاب مهین است. علت این عذاب مهین بودن

نیز همان است که فرمود: «إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا» چون قوا و امکانات کسی که علو دارد، تماما بستر عذاب و رنج برای مومنین است.

در حال حاضر نیز چنین است و این تمدن مادی، برای مومنین عذاب مهین است. امکاناتی که دست کفار قرار دارد - اعم از نیرو و قوای انسانی و غیر انسانی - امکانات طبیعی که مسخر آنهاست، توانایی‌ها و بسترها و جامعه‌ای که می‌سازند، برای مومنین عذاب مهین است و مومنین از آنان و دستاوردهای آنان در رنج، خواری و ذلت قرار می‌گیرند. زیرا اینچنین جامعه‌ای دیگران را تحقیر و ذلیل کرده و به بقیه توهین می‌کنند. حتی در حال حاضر نیز اینگونه است که می‌روند در کشورهای مثلاً ایمانی، برای خود حق توحش می‌گیرند چه برسد به زمان‌های گذشته که این امر شایع تر بوده است.

علت عذاب آور بودن فرعون و جامعه حول محور او برای مؤمنین، علو و اسراف اوست که فرمود: «إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ» و این برای مومنین عذاب مهین و خوار کنند است. نه فقط خود فرعون، بلکه لوازم و تمام قوایی که مسخر او هستند نیز باعث رنج، عذاب و ذلت و تحقیر مومنین است.

بنابراین اینکه در آیه شریفه می فرماید: «وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ * مِنْ فِرْعَوْنَ» فقط شخص فرعون را شامل نمی شود و تمام دستگاه و امکانات و اطرافیان او را نیز شامل می شود. زیرا فرعون امکانات، لشکریان، اطرافیان و مشاورینی همچون هامان و قارون دارد که این افراد و مشاورین و ثروتمندان حول او، زمام معیشت و اقتصاد را در دست دارند. حتی امکانات طبیعی که در اختیار فرعون است نیز همگی باعث رنج و ذلت مومنین می شود و این بخاطر علو اسراف اوست که این امکانات به ابزاری برای رنج و عذاب مومنین و پا گذاشتن و تحقیر آنها تبدیل می شود. اما وقتی خداوند متعال با دعای حضرت موسی او را غرق کرد، باعث نجات بنی اسرائیل از عذاب مهین شد که فرمود: «وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ» (دخان / ۳۰).

تطبیق داستان فرعونیان بر بنی امیه

داستان بنی امیه نیز همین داستان فرعونیان و طرح بنی امیه نیز طرح آنان بود و همچون فرعونیان که حضرت موسی را رجم نمودند، بنی امیه نیز سیدالشهداء را رجم کردند. بنی امیه نیز به قدرت رسیدند و امکاناتی دارند و برای خود دین و آیینی ساخته اند که ادامه دین سقیفه

است. بنی امیه نیز مانند فرعونیان نگران این هستند که سیدالشهداء بساط دین ساختگی آنان را جمع کند. بنی امیه بساط و مسیر تحریف دین و دین سازی را به پا کردند و پیرامون علو و استکباری که در دستگاه بنی امیه و قبل از آنان وجود داشت، تمدن و لشگریان و خدم و حشمی جمع شد و حتی امکانات طبیعی که در اختیار داشتند نیز همگی بستری برای عذاب مهین مؤمنین شد. سیدالشهداء می خواهند همین بساط را جمع کنند لذا وارد میدان شدند و آن را جمع کردند.

یعنی همانگونه که «فَدَعَا رَبَّهُ» با دعای حضرت موسای کلیم کار فرعونیان تمام شد، با دعای سیدالشهداء علیه السلام نیز کار بنی امیه تمام شد. پس طرح در زمان حضرت موسی و سیدالشهداء یکی است. همانگونه که فرعونیان مردان اطراف حضرت موسی را به قتل رساندند و زنان آنان را به اسارت بردند، بنی امیه نیز چنین کردند و یاران امام حسین علیه السلام را به شهادت رساندند و اهل بیت آنان را به اسارت بردند. آیا بنی امیه سیدالشهداء را به یک معنا رجم نکردند؟ بلکه این کار را کردند که نشانه آن تکبیر گفتن هنگام شهادت امام حسین بود که نشان از رجم حضرت بود تا حدی که خون ایشان را مباح

می دانستند و یکدیگر تبریک می گفتند که در زیارت عاشورا می خوانیم
 «هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ أَلُ زَيْدٍ وَ أَلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ» آنان این
 تلاش ها را انجام دادند و گمان کردند پیروز شدند اما نشدند.

همانگونه که فرعونیان گمان کردند پیروز شدند اما «فَدَعَا رَبَّهُ»
 موسای کلیم از خداوند متعال تقاضا کرد و خداوند به او اجازه دادند
 بساط فرعون را جمع کند که «أَوْزَنَّاَهَا قَوْماً ءَاخِرِينَ» تمام امکانات آنان
 و آن ارض و سمایی که مسخر ایشان بود، دست به دست شد و به بنی
 اسرائیل رسید و خود آنان نیز یک جا غرق و هلاک شدند. اما کک
 کسی هم نگزید و حتی آسمان و زمین در اختیار آنان نیز بر آنان گریه
 نکردند «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ».

چرا که طبق روایات، هنگام از دنیا رفتن یک مومن، آن بقاع و
 ارضی که او بر آن عبادت می کرده و آن درهای آسمانی که عبادتش
 از آنها بالا می رفته همگی بر او گریه می کنند اما همین ارض و سمایی
 که در اختیار فرعونیان بود، برای آنان گریه نکردند. زیرا عمل مومن در
 عالم درست و خود او بنده خدا بوده است لذا این امکانات را در راهی
 که خدا فرموده خرج می کرده اما دستگاه فرعون امکانات خود را برای
 علو و اسراف به کار می بردند.

بنابر این سرگذشت حضرت موسی و فرعونیان از زاویه‌ای دیگر نیز بر حضرت سیدالشهداء تطبیق دارد. در روایتی نقل شده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته و عده‌ای نیز اطراف ایشان بودند. هنگامی که سیدالشهداء وارد مسجد شدند حضرت امیرالمؤمنین فرمودند خداوند قومی را سرزنش و تعبیر می‌کند و می‌فرماید ما هنگامی که آنان را غرق کردیم و تمام امکانات را یکجا از آنان گرفتیم آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد و این سرزنش و تعبیر آنان است. زیرا آنان به گونه‌ای در عالم راه رفته بودند که وقتی در دریا غرق می‌شوند، آن سماء و ارضی که مسخر آنها بوده نباید غصه بخورند و فرمودند اما تو را به شهادت می‌رسانند نه یک آسمان و زمین بلکه آسمان‌ها و زمین برای شما گریه می‌کنند که در زیارت حضرت می‌خوانیم: «وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ».

تطهیر تمام عالم با گریه بر سیدالشهداء

وجود مقدس سیدالشهداء به گونه‌ای به شهادت رسیدند که حتی تمام امکانات مسخر بنی امیه نیز برای حضرت متألم شده و بر ایشان گریستند. یعنی حضرت در امکانات آنان نیز تصرفی کردند و همه را

بهشتی کردند چرا که وقتی امکانات دنیا دست شخص فاسدی باشد، آن امکانات نیز فاسد می شود «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم / ۴۱) زیرا فساد اراده انسان، قوای مسخر او را نیز فاسد و جهنمی می کند. سیدالشهداء فقط دنبال این نیست که آدم های مومن را از دست آنها در بیاورد بلکه امکانات آنان را نیز از دست آنان می گیرد و نمی گذارد این امکانات با آنها جهنمی شود.

هرچه آنان امکانات را آلوده کردند سیدالشهداء تطهیر می کند. به همین خاطر، بکاء سماوات و ارض عامل تطهیر سماوات و ارض است و همانگونه که ما با گریه تطهیر می گردیم سماوات و ارض نیز تطهیر می کردند. چرا که آلودگی ها و گناه ها، تماما متعلق دستگاه سقیفه و بنی امیه و فراعنه است که فرمود: «وَعَدُونَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ»^۱ و تمام قبایح از دستگاه دشمنان الهی نشأت می گیرد. کما این که تمام خیرات به امام برمی گردد که «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ» و «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوَّلُهُ وَ أَصْلُهُ وَ فَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ».

پس همانگونه که خیرات به امام حق برمی گردد، شرور نیز به امام

کفر بر می‌گردد. اگر ما آلوده شویم، این آلودگی متعلق دستگاه شیطان و دشمنان اهل بیت است و اگر با اشک تطهیر می‌شویم، این تطهیر از دستگاه اولیاء الهی است که با اشک، آلودگی‌های ما به جایگاه اصلی خود یعنی دستگاه باطل بر می‌گردد و ما پاک می‌شویم. این تطهیر، نسبت به سماوات و ارض نیز صادق است. دستگاه شیطان سماء و ارضی که مسخرشان بوده است را به فساد کشاندند و این سماء و ارض با گریه بر سیدالشهداء تطهیر می‌شوند.

عظمت و برتری برنامه سیدالشهداء در قیاس با برنامه حضرت موسی

بنابراین تطبیق این آیات پیرامون حضرت موسی و فرعون بر سیدالشهداء بسیار عجیب است. بنی‌امیه به دنبال حذف سیدالشهداء و دین و قوم ایشان هستند و ایشان را رجم می‌کنند تا مأموریت سیدالشهداء که از بین بردن دین باطل است به بن بست بخورد. اما همانگونه که فراعنه نسبت به موسای کلیم موفق نبودند و او به خدا پناه برد و خداوند متعال او را با تمام رسالت و نبوتش در مقابل کید آنها حفظ کرد، حضرت سیدالشهداء نیز پیروز می‌گردد. هرچند ممکن است فرعونیان برای مدتی بر بنی اسرائیل ظلم کرده و مردان آنان را کشته و زنان را به اسارت ببرند اما در نهایت حضرت موسی با پناهی که

به خداوند متعال برد، خود، دین و قوم خود را حفظ کرد و بساط آنان را جمع کرد.

این امر برای سیدالشهداء نیز جاری و ساری است با این تفاوت که طرح سیدالشهداء بسیار با عظمت تر از طرح موسای کلیم است کما این که طرح شیطان و فرعونى که برای حضرت سیدالشهداء است پیچیده تر است. بنی امیه نیز مانند فرعونیان نگران این هستند که سیدالشهداء دینشان را جمع کند و طرح سیدالشهداء یک طرح بسیار پیچیده تری است.

و همانگونه که بنی اسرائیل برای مدتی اطرافیان موسی را به قتل رساندند و زنان آنان را اسیر کردند، ولی در نهایت حضرت موسی پیروز شد، با این که امام حسین به گودی قتلگاه رفته و اهل بیتشان اسیر شدند، اما طرح کاملاً حضرت پیش رفته و بنی امیه نتوانستند حضرت را ذلیل کنند.

البته لازم به ذکر است که برنامه حضرت دو قسمت دارد که در نامه سر به مهر شده ایشان به آن اشاره شده است و حضرت هر دو قسمت آن را به پایان می‌رساند که یک قسمت آن هنگام ظهور با

رجعت انجام می‌شود. در روایتی آمده است که از امام صادق پرسید چرا با اینکه شما ائمه اطهار به این میزان برای مردم برکات دارید، عمر کوتاهی دارید؟ حضرت فرمودند هر امامی کتابی دارد که وقتی به تمام برنامه‌ها و مأموریت‌های الهی خود عمل می‌کند، می‌فهمد که مهلت و اجلس تمام شده هرچند در عمر کوتاهی تمام آن مأموریت را انجام داده باشند. مثلاً امام جواد در بیست و پنج سالگی تمام مأموریت امامتشان را به انجام رساندند و هر امامی پس از اتمام مأموریت، باید امانت الهی را به امام بعدی واگذار کند. در مورد سیدالشهداء هم اینگونه است که سیدالشهداء علیه السلام کتابی داشتند که در آن کتاب یک بخش را عمل کردند و یک بخش آن را نیز با رجعت در دوران ظهور انجام می‌دهند.

جمع بندی

همانگونه که موسای کلیم از فرعون به خدا پناه می‌برد «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» و دین خود و قوم خود را در این پناه قرار می‌دهند، سیدالشهداء نیز از بنی امیه به خدا پناه می‌برد و پناه گاه امت خود می‌شود. همانگونه که حضرت موسی بساط فرعون را جمع کرد، سیدالشهداء نیز بساط بنی امیه را جمع کردند و

دین حضرت به سمت اظهار و غلبه پیش می‌رود که در صلوات امام حسن عسگری علیه السلام بر سیدالشهداء می‌خوانیم «مُنَجِّزُ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ فِي هَالَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِكَ» خداوند متعال وعده‌ای به شما داده بود تا شما را تأیید کند در نابودی دشمن شما و اظهار دعوت تان و این اتفاق در عالم می‌افتد.

سیدالشهداء خود و امکانات خود را در پناه خدا قرار دادند و وارد میدان درگیری شدند و این درگیری به پیروزی قطعی سیدالشهداء ختم می‌شود. آنگاه که خداوند متعال امکانات بنی امیه را دست به دست کرد «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» هیچ آسمان و زمینی بر آنها گریه نکرد و به آنان مهلتی داده نشد. اما هنگامی که سیدالشهداء به شهادت رسیدند، تمام سماوات و ارض حتی جهنمی‌ها و کسانی که با دستگاه باطل جهنمی شدند آن‌ها نیز بر حضرت گریستند و با سیدالشهداء از جهنم نجات پیدا می‌کنند.

البته طبق روایتی، سه دسته از گریه و نجات بر سیدالشهداء استثناء شده‌اند که این سه دسته گریه نکردند و نجات پیدا نمی‌کنند. آن سه دسته عبارتند از: «اصحاب جمل، اصحاب صفین و آل

عثمان». این سه دسته با عاشورا نگریستند لذا تطهیر نمی‌شوند. آنها اهل بکاء نیستند و با این صحنه‌ای که سیدالشهداء در اوج مظلومیت رقم زدند تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند و لذا نجات هم پیدا نمی‌کنند. اما حضرت به نحوی عاشورا را رقم زدند که تمام عوالم را تطهیر کردند. پس داستان حضرت موسی بر سیدالشهداء تطبیق دارد اما روشن است که مسیر سیدالشهداء با موسای کلیم بسیار متفاوت و بالاتر از مسیر موسای کلیم است هرچند ایشان نیز بار سنگینی را به دوش کشیدند.

گفتار ۱۴

اشتیاق به مرگ و شهادت، ثمره وفای به عهد
ولایت و همراهی با امام در شرایط دشوار

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ
قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب: ۲۳)

متن زیر سخنان آیت الله میرباقری به تاریخ ۱۳ مرداد ۱۴۰۱ است، که به مناسبت دهه اول ماه محرم در حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها ایراد فرمودند. ایشان در این جلسه بیان می‌دارند؛ مومن کسی است که به عهده‌ی که با خداوند بسته است، وفادار بماند. کسی که وفادار باشد در دنیا و آخرت از احوال در امان است. چنین شخصی به جایگاهی می‌رسد که حتی اجازه شفاعت هم پیدا می‌کند. وقتی انسان به این مقام می‌رسد، هیچ حادثه‌ای او را وحشت زده نمی‌کند. نه تنها از مرگ نمی‌ترسد، بلکه مشتاق آن است و حاضر است برای امامش هر فداکاری‌ای بکند. اما در مسیر دنیا بعضی از مومنان ممکن است به گناه آلوده شوند. شیطان این افراد را وسوسه کرده و به گناه انداخته. چنین کسی مومن است و به عهد با خداوند یعنی پذیرش ولایت امام و پیروی از خدا و رسولش پایبند بوده اما در مسیر لغزش پیدا کرده و ثبات قدم نداشته است. چنین کسی نیازمند به شفاعت است تا بتواند به رستگاری برسد.



دسته بندی مومنان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. یکی از بیاناتی که از سیدالشهداء علیه السلام نقل شده، این آیه نورانی و شریفه سوره مبارکه احزاب هست که خدای متعال می فرماید، مومنین دو دسته هستند «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (احزاب/ ۲۳) یک دسته از مومنین شخصیت هایی هستند که به عهد و قراری که با خداوند داشتند، عمل کردند و به قطعیت رساندند. یک عده ای از آن ها، آنهایی که پای عهدهایشان با خدا ایستادند، آنهایی که به قرارهایشان عمل کردند، بارشان را بستند و رفتند. «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» یک عده دیگرشان هم منتظر وعده ای که با خداوند بسته اند با مرگ و شهادتشان هستند «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ».

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل می کنند که وقتی حضرت

لحظه شهادت مسلم بن اوسجه بالای سر او آمدند، همین آیه را تلاوت کردند. در باب بعضی اصحاب دیگر هم همین موضوع نقل شده؛ مثلاً در باب عبدالله بن یقطر که فرستاده حضرت بود و توسط ابن زیاد به شهادت رسید نقل شده است که حضرت وقتی خبر شهادت او را شنیدند، گریستند و همین آیه را تلاوت کردند. یک نقلی هم دارد اصحاب سیدالشهداء علیه السلام وقت میدان رفتن، می‌آمدند تا با حضرت وداع و خداحافظی کنند. به حضرت سلام می‌کردند و جواب سلام می‌شنیدند. حضرت این آیه را تلاوت می‌کردند یعنی شما بروید، ما هم داریم پشت سر شما می‌آییم. «مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ» شما بروید کارتان را انجام بدهید «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» ما هم انتظار می‌کشیم و بعد پشت سر شما می‌آییم. این بیان حضرت، نگاه حضرت را به اصحابشان معرفی می‌کند. اصحاب حضرت جزو مصادیق این آیه شریفه هستند.

«مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» یک دسته از مومنین هستند که اینطورند.

قرارهایشان را با خدا بستند و پای آن قرارها ایستادند. در قرارشان صادق بودند. نسبت به عهدها و قرارها با خدای متعال خلاف نکردند. یک دسته از اینها بارشان را بستند و رفتند، یک عده هم منتظرند که فرصت دنیا تمام بشود و انتظار مرگ و شهادت در راه خدا را می کشند.

تفاوت منافقین و مومنین در سختی ها و جنگ ها

این آیه ذیل جنگ احزاب است. در جنگ احزاب، احزاب مختلف با قریش هم پیمان و همدست شدند تا بیایند و مدینه را محاصره کنند، کار را تمام کنند و به نگاه غلط خودشان، بساط نبی اکرم صل الله علیه و آله و سلم را جمع کنند. این افراد آمدند و شهر را محاصره کردند. خیلی جنگ سختی بود، جزو سخت ترین درگیری های نبی اکرم صل الله علیه و آله و سلم با قریش و هم پیمانانشان بود؛ به خاطر این که همه دست به دست هم داده بودند و لشکر زیادی داشتند. با امکانات فراوان آمدند و مدینه را محاصره کردند. مسلمانان مقاومت کردند تا این که وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام عمرو بن عبدود را کشتند و کار جنگ به نفع مسلمین یک سره شد.

در این جنگ وقتی کار سخت شد، قرآن می فرماید، یک عده ای که منافق بودند، تردید کردند. گفتند، وعده های خدا راست نیست. این

همه خدای متعال به ما وعده پیروزی داده، وعده نصرت داده! بعضی‌ها همینطور اند؛ یعنی راه خدا را با امکاناتش می‌سنجند، اگر امکانات باشد، خوشی‌ها باشد می‌گویند ما بر حقیق! اما اگر کار سخت شد، در وعده خدا شک می‌کنند. حتی در حقانیت خودشان شک می‌کنند.

قرآن این تعبیر را در باب جنگ احد هم دارد. وقتی کار در جنگ احد سخت شد، قریب هفتاد نفر از مسلمان‌ها آنجا به شهادت رسیدند، حمزه سیدالشهداء همانجا به شهادت رسید. یک عده‌ای می‌گفتند: «لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا» (آل عمران/ ۱۵۴) اگر حق با ما بود و ما در جبهه حق بودیم نباید اینطور آسیب می‌دیدیم. قرآن این را تکذیب می‌کند و می‌فرماید اینطور نیست! معیار حقانیت یک جبهه این نیست که کار برایشان سخت نشود و شهید و کشته ندهند.

در جریان جنگ احزاب هم همینطور است. قرآن می‌فرماید کار که سخت شد، منافقین می‌گفتند خدای متعال به ما راست نگفته! در وعده‌های خدا شک می‌کردند. سختی کار و دشواری راه، موجب شده بود که به تردید و شک بیافتند؛ «ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا

غُرُوراً» (احزاب/ ۱۲) خدا و رسولش به ما راست نگفتند و ما را فریب دادند. وعده‌ها را تکذیب می‌کردند و می‌گفتند این وعده‌ها فریب و دروغ است.

یک روایتی هست که در جنگ احزاب وقتی خندق می‌کنند، به یک سنگی برخورد کردند. نتوانستند این سنگ را از سر راه خندق بردارند. خود حضرت آمدند و این سنگ را با سه ضربه شکستند. در هر ضربه تکبیری گفتند. پرسیدند: آقا! چرا تکبیر گفتید؟ فرمودند: در ضربه اول دیدم که ما روم را فتح کردیم، در ضربه دوم دیدم ایران را فتح کردیم و در صحنه سوم دیدم تا یمن رفتیم. همه اینها در اختیار ما قرار گرفت. منافقین می‌گفتند، آقا در محاصره است، الان مدینه را هم دارند می‌گیرند بعد می‌گوید ما ایران را گرفتیم! روم را گرفتیم! این وعده‌ها همه اش دروغ است. سختی کار موجب شده بود که اینها در وعده خدا شک بکنند.

قرآن می‌فرماید مومنین اینطور نیستند. مومنین اینطور نبودند. وقتی کار سخت شد، آنها بیشتر معتقد شدند «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ» (احزاب/ ۲۲) مومنین وقتی دیدند همه احزاب دست به

دست هم داده اند، آمده اند و مقابل جبهه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده اند، فهمیدند پیامبر خدا راست می گوید و برحق است. وقتی تجمع باطل را دیدند که همه شان با اهواء و افکار مختلف آمده اند و دست به دست هم داده اند که راه نبی اکرم صل الله علیه و آله و سلم را سد کنند، فهمیدند حق همینجاست. وقتی دیدند شیاطین دست به دست هم دادند، به جای این که تردید کنند، گفتند: «هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ» این همان وعده ای است که خدا و رسولش به ما داده بودند. به ما گفته بودند وقتی ما رو به پیش می رویم و کار مومنین جلو می رود؛ یعنی جبهه حق قدم مثبتی برمی دارد، دشمنان جبهه حق، هم پیمان می شوند. هرچه ما بیشتر مقاومت کنیم، آنها هم کار را بر ما سخت تر می کنند.

خدای متعال در آن صحنه می فرماید، احوال مومنین اینطور است، مومنین را اینطور توصیف می کند و می فرماید منافقین اینطوری نبودند؛ کار سخت شد، می گفتند وعده های خدا راست نیست. سختی هایی که در مدینه پیش آمد، خیلی زیاد است. یک زمانی خیلی از مسلمان ها فقط یک لباس داشتند، گاهی دو نفر یک پوشش کامل

داشتند. این یکی این پوشش را می پوشید، نماز می خواند بعد آن یکی. خیلی کار سخت شده بود. بعضی روزها در صحنه های سخت یک خرما نصیب مسلمان ها می شد.

در میدان جنگ تبوک همینطور است و در همین جنگ احزاب هم همینطور است. وقتی خیلی کار سخت شد و در محاصره تحت فشار بودند، یک عده ای در حقانیت پیامبر شک کردند و گفتند، خدای متعال این پیامبر را نفرستاده یا العیاذ بالله حضرت خطابی کردند و خدا به ایشان غضب کرده، اینها هم علامت غضب الهی است. قرآن می فرماید: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى» (ضحی/۳) اینطوری نیست! وضع شما خوب است. بعدا وعده های بهتری برای شما داریم. قرآن می فرماید: «وَلَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا» در این صحنه سخت جنگ احزاب، این هم پیمان شدن احزاب کفار، موجب شد اینها بر ایمانشان اضافه بشود، بر تسلیم شان بوجود مقدس نبی اکرم صل الله علیه و آله و سلم افزوده بشود.

تفاوت‌های مومنان با یکدیگر

همچنین می‌فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ» مومنین یک جور نیستند؛ یک دسته از مومنین رجالی هستند که به عهدهای شان را با خدا عمل کردند و به خدا راست گفتند. وقتی انسان به کسی قول می‌دهد، اگر به آن عمل کرد، می‌گویند راست گفت! این راست گویی به معنی این است که پای قولش ایستاد و به قولش وفا کرد. حالا اینهایی که پای عهدشان با خدا ایستادند، یک عده شان بارشان را بستند و زودتر رفتند، یک عده شان هم لحظه شماری می‌کنند که به آن وعده‌های خدا برسند و به شهادت برسند.

ذیل این آیه شریفه روایاتی لطیفی است که بعضی هایش را خدمتتان تقدیم می‌کنم. این دو روایتی که عرض می‌کنم از کافی است. مرحوم کلینی در کافی در باب ایمان و کفر یک باب باز کردند که مومنین دو صنف اند. فقط چند تا روایت ذیل این باب است که دو تا از روایاتش تقدیم میکنم؛ روایت اول سند خوبی دارد، سند قابل

اعتمادی دارد. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنَانِ»^۱ مومن ها دو دسته هستند، «فَمُؤْمِنٌ صَدَقَ بَعْدَهُ اللَّهُ وَوَفَّى بِشَرْطِهِ» به عهد و شرط خدا عمل کرده، حالا این شرط و عهد هم عرض می کنم چیست. «وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» این آیه نازل به این دسته است «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»؛ این ها به عهدهایشان عمل کردند و عهدهایشان را تصدیق کردند. «فَذَلِكَ الَّذِي لَا تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ لَا أَهْوَالُ الْآخِرَةِ» صحنه های هراسناک دنیا، هول در دنیا و هول در آخرت به این دسته از مومنین نمی رسد. اینها از احوال دنیا و آخرت در امان اند. یک سختی ها و یک نگرانی هایی در سر راه است؛ مومنین هیچ وقت نه در دنیا و نه در آخرت، دچار این هول و هراس های سر راه نمی شوند. با امنیت راه را طی می کنند و در کمال امنیت اند. در دنیا صحنه های سختی است که انسان به وحشت می افتد؛ یکی از آنها موقع مرگ است. در آن سختی های مرگ کمتر کسی است که وحشت نکند و از مرگ نترسد. عالم برزخ هم همینطور است. ورود به عالم برزخ هم هول و هراس دارد. قیامت که نگفتنی است، آنقدر

بعضی صحنه‌های قیامت سخت است، قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ تَرَوْنها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» (حج/۲) مادری که دارد فرزندش را شیر می‌دهد، فرزندش را فراموش می‌کند. «و تَرَى النَّاسَ سُكَارَى» اینطور می‌بینی که مردم مست اند «و ما هُمْ بِسُكَارَى» در حالی که مست نیستند، «و لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» شدت عذاب جوری است که اینها را حیران کرده و در قالب مست دیده می‌شوند.

«إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (حج/۱) خدای متعال اینطور توصیف می‌کند؛ زلزله عظیمی است، صحنه‌های هراسناکی است. قرآن می‌فرماید یک عده‌ای آنجا در امنیت کامل اند «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» (نمل/۸۹) آنهایی که با خودشان حسنه می‌آورند، در صحنه قیامت مزدشان بهتر از آن چیزی است که آورده اند. این حسنه را آوردند، یک چیزی هم اضافه می‌کنیم و به آنها می‌دهیم. این افراد از فزع قیامت در امان اند، از آن صحنه‌های سخت در امان اند. یک عده‌ای اینطوری اند. در کافی شریف از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده که حضرت فرمودند:

«الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱ اگر کسی عارف به مقام ما شد و محبت ما را داشت، در صحنه قیامت از فزع آن در امان است.

اطرافیان سیدالشهداء علیه السلام، آنهایی که واقعا مجذوب سیدالشهداء علیه السلام هستند و غرق در عاشورا هستند - در روایت دارد روز قیامت پنجاه موقف است؛ در هر موقف هزار سال مشغول حساب و کتاب اند - اینها در محفلی گرد سیدالشهداء علیه السلام جمع می‌شوند. آنقدر غرق در بهجت و لذت و انس و معاشرت با سیدالشهداء علیه السلام هستند که مرتب از بهشت برایشان پیغام می‌آید؛ از همسرانشان، حورهای بهشتی، پیغام می‌آید که ما منتظریم و همه چیز برای شما آماده است. اینها می‌گویند بروید! ما اینجا با امام حسین علیه السلام مشغولیم. وقتی صحنه قیامت جمع می‌شود، ناقه‌ها و مرکب‌های گران قیمتی می‌آورند، مرکب‌های بهشتی و اینها را سوار می‌کنند و با احترام می‌برند به منازلشان می‌رسانند. اینها اصلا متوجه گذشتن از صحنه قیامت نیستند. یک عده‌ای اینطوری اند و از این فزع‌ها و سختی‌های قیامت در امان هستند.

دنیا هم همینطور است؛ احوال دنیا که از قیامت بالاتر نیست. یک عده‌ای از مومنین اصلاً سختی‌های دنیا به طرفشان نمی‌آید، هول و هراس دنیا به طرفشان نمی‌آید، در وادی امن هستند و آرامش محض دارند. اصحاب سیدالشهداء علیه السلام اینطوری بودند. در روایت دارد وقتی به ظهر عاشورا نزدیک می‌شد، چهره حضرت برافروخته می‌شد. خیلی از اصحاب سیدالشهداء علیه السلام هم اینطوری بودند. چهره‌شان برافروخته تر می‌شد. اصلاً احساس خوف و خطر نمی‌کردند. سختی‌های دنیا، تهدیدهای دشمن، مواجهه با مرگ و عالم برزخ و قیامت اصلاً هراسی در اینها ایجاد نمی‌کند. در آرامش محض اند. یک بسم الله می‌گویند پایشان را از این طرف عالم می‌گذارند آن طرف عالم. از این سفره خدا می‌روند پای آن سفره می‌نشینند. مرگ برایشان همین است. یک پل است، یک قدم برمیدارند، آن طرف اند.

در احوالات یک آقایی که از علمای بزرگ یزد بودند نقل شد، زمان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی مرحوم شیخ غلامرضای یزدی، در رده علما و مراجع بودند ولی در یزد ساکن بودند و گاهی هم منبر

می رفتند. ایشان فرموده بودند که یکی از منبری های یزد روی منبر از دنیا رفت. ایشان را در خواب دیدند و پرسیدند بالای منبر چه شد؟ فرمود این حرفهایی که شما می زنید را نمی دانم. من فقط بالای منبر نشسته بودم، از انتهای مجلس سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: می آید پیش ما؟ من از منبر آمدم و پایین رفتم پیش ایشان. بعضی ها مرگشان اینطوری است.

یک دوست عزیزی داریم که از علما هستند و از منبری های خوب. پدر ایشان از علمای اصفهان بودند، می گفتند: پدر من یک دوستی در دوره جوانی داشت، وقتی من هم خردسال بودم گاهی می آمد منزل پدر ما و با هم مأنوس بودند. یک شبی آمد منزل پدر ما و گفت امشب شب آخر من هست. شما فردا صبح که می روید نماز، وقتی از نماز برمی گردید یک سری به منزل ما بزنید و اگر کمک لازم بود، کمک کنید. پدرم پرسیدند از کجا می گوئید؟ گفتند: هفته قبل برای قبض روحم آمدم، گفتم: من آماده هستم فقط کفتم در روستاست اجازه بدهید بروم کفتم را بیاورم که آماده باشد. گفتند می رویم و هفته بعد برمیگردیم. امشب، شب موعودشان است. خیلی

عادی نشست و برای پدر من تعریف کرد، فرقی با شبهای دیگر نداشت. من با پدرم همراه شدم و به نماز رفتیم. از نماز که برمیگشتیم، آمدیم در در منزلشان و دیدیم عزا به پااست. گفتیم: چه خبر شده؟ گفتند: ایشان رفتند برای نماز شب وضو بگیرند که همانجا تمام کردند. یک عده‌ای اینطوری اند. هیچ هول و هراسی ندارند، هیچ ترسی در عالم دنیا ندارند. اینهایی که به عهدهایشان با خدا عمل می‌کنند و پای عهدهایشان می‌ایستند، به وادی امن می‌رسند. سیدالشهدا علیه السلام فرمود: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ الَّذِي لَا تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَلَا أَهْوَالُ الْآخِرَةِ» اینهایی که به عهدهایشان عمل کردند، هیچ هول و هراسی ندارند. حالا این هول و هراس را شارحین کافی مفصل بحث کردند؛ شاید معنایش همین است که واقعا مومن هیچ هولی ندارند. پس این ترس‌ها و هراس‌ها از مخاطرات راه برای زیر پا گذاشتن عهدهاست. این است که آدم را ناامن می‌کند. آدم اگر پای عهدهایش با خدای متعال بایستد، به امنیت می‌رسد. بعد حضرت فرمودند: «وَ ذَلِكَ مِمَّنْ يَشْفَعُ» به اینها حق شفاعت می‌دهند و در قیامت دستگیری میکنند. حق دارند دیگران را هم در آن صحنه ببرند

و وارد بهشت کنند. «وَلَا يُشْفَعُ لَهُ» اینها احتیاج به شفاعت ندارند.

البته یک بحثی در شفاعت است. در روایات دارد حضرت فرمود شفاعت برای اهل کبائر از امت است. آنهایی که کبیره می کنند، مومن اند ولی گاهی از آنها گناه کبیره سر می زند. مومن هم ممکن است یک جایی خطا کند. مومن طبع و سلیقه اش گناه نیست، ولی یک جایی شیطان باعث سرزدن یک گناه از مومن می شود. شفاعت مال همینجاست؛ یک مومنی که واقعا دوست دارد با اهل بیت راه برود و ولایت آنها را قبول کرده ولی یک جایی شیطان باعث سرزدن گناه از او می شود، از گناهش هم خوشش نمی آید. در روایات دارد اگر کسی نسبت به گناه بی مبالا بود، مومن نیست. این از وادی ایمان بیرون است. بی مبالا یعنی آدم گناه کند و برایش مهم نباشد. این دیگر مومن نیست، مومن بی مبالا نیست، ولی یک جای می لغزد، شیطان فشار می آورد و مومن یک جایی زمین می خورد. البته مومن بلافاصله توبه می کند و پشیمان است، اینها با شفاعت کارشان اصلاح می شود.

فرمود شفاعت برای اهل کبائر است. یک کسی پرسید «وَلَا

يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْضَى) (انبیا/ ۲۸) قرآن می گوید نسبت به کسانی حق دارند شفاعت بکنند، که خدا آنها را می پسندد. کسی که اهل گناه کییره است که مرضی خدا نیست! حضرت فرمودند: کسی که اصل دینش را خدا پسندید، مومن است. دین مرضی هم دینی است که در روز غدیر تکمیل شده «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/ ۳). این دین مرضی است. کسی که غدیر و ولایت حضرت امیر علیه السلام بپذیرد، دینش مرضی است. این شخص دیگر نباید گناه بکند، باید خودش را حفظ کند، متقی باشد و کف النفس بکند. اگر یک جایی گناه کرد یا حتی مرتکب کییره شد، شفاعت مال اینهاست. اینها را خدای متعال تطهیر می کند، اینها را با شفاعت وجود مقدس نبی اکرم صل الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام عبور می دهد.

فرمود این افرادی که به عهدهای شان عمل کرده اند، احتیاج به شفاعت ندارند. بارشان بسته است. حتی حق شفاعت هم دارند؛ البته یک مقاماتی است که همه در آن محتاج شفاعت اند؛ حتی خوبان عالم. آن یک سخن دیگری است. یک قدمهایی را نمی شود برداری

الا با شفاعت سیدالشهداء علیه السلام در صحنه آخرت. ولی آن شفاعت مرسوم، برای اهل کبائر است. اینها احتیاج به شفاعت ندارند. یک دسته دیگر مومن هم هست؛ «و مُمْرِنٌ كَخَامَةِ الزَّرْعِ» این گیاهی که تازه از زمین می‌روید، با باد جابجا می‌شود. باد که به آن می‌خورد، استوار نمی‌ایستد و در مقابل هجوم این باد، می‌لغزد. این افراد مثل گیاه تازه رویده اند. نسیم‌های شیطان بهشان می‌خورد و تکانشان می‌دهد. تهدیدهایش، وعده‌هایش و تزئین‌هایش روی اینها اثر می‌گذارد. مومن هستند اما مثل گیاه تازه رویده اند، هنوز استوار نشده اند، مثل درختی که روی پای خودش بایستد، استوار بشود و در مقابل طوفان‌ها بایستد، نیستند. فرمود: «تَعَوَّجُ أَحْيَانًا وَ تَقُومُ أَحْيَانًا» اینها یک جایی منحرف می‌شوند، یک جایی هم استوار می‌ایستند.

«فَذَلِكَ مِمَّنْ تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ أَهْوَالُ الْآخِرَةِ» اینها در معرض تهدیدهای دنیا هستند، از وادی‌های هولناک باید عبور کنند و همین عبور از این وادی‌های هولناک هست که آدم‌ها را اصلاح می‌کند. اینها با این معبر اصلاح می‌شوند. باید در صحنه‌های خطرناک بروند. کسی که به عهده‌های خدا عمل نکرده، از مرگ می‌ترسد. باید هول و

هراس مرگ را پشت سر بگذارد، هول و هراس قبر را پشت سر بگذارد، هول و هراس قیامت را پشت سر بگذارد. خیلی سخت است. «وَذَلِكَ مِمَّنْ يَشْفَعُ لَهُ وَ لَا يَشْفَعُ» اینها از کسانی هستند که حق شفاعت هم ندارند.

شرط رستگاری

یک روایت دیگری هم در کافی در همین باب آمده است که مضمونی مشابه دارد. راوی می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم «سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْمُؤْمِنُ الْمُؤْمِنَانِ مُؤْمِنٌ وَفَى لِلَّهِ بِشُرُوطِهِ الَّتِي شَرَطَهَا عَلَيْهِ» یک مومنی است که به شرطی که خدا با او کرده وفا کرده است. «فَذَلِكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَاكَ رَفِيقًا» این دسته ای که به شرطشان عمل می کنند، اینها کسانی هستند که با این چهار دسته محشور می شوند. از این تعبیر می توان فهمید که آن شرط چه بوده است. «وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» (نسا/ ۶۹) خدای متعال می فرماید اگر کسی مقام طوع نسبت به خدا و رسول داشته باشد، مطیع باشد، طوع را اینطور معنا کردند؛ یعنی همراه با رغبت و میل و اشتیاق اطاعت کند نه از سر کراهت. آن شرط که انسان باید به آن وفادار باشد، این است که آدم باید مطیع باشد. با

همه وجودش فرمانبری کند. تخلف نکند و در هیچ صحنه‌ای پا پس نکشد.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» مشخص است که این یک مقام اطاعت عادی نیست، چرا؟ چون از مزدش پیداست. «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» اینها در معیت و همراهی کسانی هستند که مورد نعمت خدا هستند و خدا نعمت ویژه به آنها داده. سفرشان با اینهاست؛ همسفران اینها، این چهار دسته هستند. معلوم می‌شود چرا در وادی امن اند؛ اینها همسفر انبیاء اند، همسفر صدیقین اند، همسفر شهداء هستند، همسفر صالحین اند. این انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین مقاماتی دارند.

اینها مُنْعَم علیه اند، نعمت به آنان داده شده، آن نعمت چیست؟ این نعمت در روایات مکرر آمده است. در روایات ذیل این آیه سوره حمد؛ خدایا ما را به صراط مستقیم هدایت کن! صراط مستقیم همان صراط محبت خداست، صراط بندگی خداست و صراط معرفت الله است. روایت اینطور معنا کرده. صراط مستقیم، صراط معرفت است، صراط محبت است، صراط بندگی است. اهل این صراط، اهل معرفت الله

اند، اهل محبت خدا هستند. خدایا ما را به این صراط هدایت بکن تا ملازم این راه باشیم و از این صراط جدا نشویم! این صراط، صراط کسانی است که «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (فاتحه ۷) بر آنها نعمت دادی. بر آنها غضب نکردی و گمراه و سردرگم و در ضلال نیستند. «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» این منعم علیهم را معنا کردند و فرمودند: «شِيعَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱ آنهایی که ایستادند و امیرالمومنین علیه السلام را مشایعت کردند، دنبال امامشان راه رفتند، شیعه او شدند، شعاع او شدند، در سایه حضرت راه می‌روند.

به شیعه، شیعه می‌گویند چون شعاع است، دنباله رو است. سایه آدم، دنبال آدم حرکت می‌کند، شعاع خورشید با خورشید حرکت می‌کند. شیعه یعنی آنهایی که شیعه هستند، شعاع اند و با امامشان راه می‌روند. مزدشان این است «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» حالا آن ولایت به آنها عطا می‌شود و در وادی ولایت می‌روند. وقتی در آن وادی رفتند، در وادی ایمن اند. «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

طَالِبِ حِصْنِي»^۱ می‌روند در حصن خدا. پس عنایت دارید، چرا اینها در امن اند؟ چون کسانی که به شرطشان وفا می‌کنند، خدا بهشان نعمت می‌دهد، نعمت ولایت را می‌دهد. آنها هم در آن وادی می‌روند. با امامشان هستند و وقتی با امام شان بودند در وادی امن اند. لذا در روایت دارد که در روز عاشورا آن اصحاب سیدالشهداء علیه السلام که مقرب تر بودند، آرام تر بودند. در سخت ترین صحنه‌ها اصلا مضطرب نبودند. سختی بود، فشار بود، ولی هوس و هراس نبود، اضطراب نبود، امنیت بود.

دیگر ما سخت تر از مجلس ابن زیاد نداریم. «أَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ وَ صَبِيَّانَهُ إِلَيْهِ فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ مُتَنَكِّرَةً»، «فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ كَيْفَ رَأَيْتِ صُنَعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَتْ مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۲ سر مطهر حضرت در تشت طلا بود. بین ابن زیاد و حضرت زینب گفتگو شد، حضرت زینب فرمودند من جز زیبایی ندیدم، این امنیت و آرامش مال این دسته است.

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۶

۲- اللهوف علی قتلی الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: ۱۶۰

حضرت فرمودند که یک عده‌ای از مومنین به شروطشان عمل کردند. اینها، با این چهار دسته اند؛ انبیاء، صدیقین، صالحین و شهدا، «حَسَنَ أَوْلَیَّكَ رَفِیقًا» اینها رفقای خوبی اند. رفیق‌های به درد بخورند. از ناحیه آنها ناامنی نمی‌آید. این چهار دسته کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت داده. اینها کسانی هستند که «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ». اینها مقام طوع دارند، مقام بندگی دارند، آن شرط هم همین است. اگر کسی مطیع خدا و رسول بود، مطیع معصومین علیهم السلام بود، مطیع امامش بود، به امام میرسد. مزدش هم این است که نعمت ولایت به او عطا می‌شود. در این وادی می‌رود و کسی که در این وادی رفت، از احوال دنیا و قیامت محفوظ است. هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند. بعد حضرت فرمودند: «وَذَلِكَ مِمَّنْ يَشْفَعُ وَلَا يُشْفَعُ لَهُ» این از کسانی است که خودش هم مقام شفاعت دارد.

خیلی از دعا‌های زیارت عاشورا، فوق العاده است. دعا‌هایی که در متن زیارت عاشورا است، جمعش جای دیگر نیست. خیلی دعا‌های فوق العاده‌ای است. پیداست انسان اگر با امام حسین علیه السلام و با بلای امام حسین علیه السلام حرکت کند، این خواسته‌ها در او زنده

می شود و این دعاها برایش اجابت می شود.

یکی از فرازاها این است «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ» آن خدایی که این عنایت را به من کرده و معرفت نسبت به مقام شما و اولیائتان را به من داده، به من برائت نسبت به دشمنان شما را هم داده. حالا این خدایی که تا اینجا من را آورده، من را اهل ولایت و تولی کرده، اهل محبت و برائت کرده، اهل معرفت و برائت کرده، از او یک خواسته ای دارم؛ «أَنْ يَجْعَلَ لِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»، من را در همه عوالم با شما قرار بدهد. این معیت، معیت جسمی نیست. خیلی ها جسمشان کنار امیرالمومنین علیه السلام بوده اما شمشیرشان علیه امیرالمومنین علیه السلام بوده. باید با خود حضرت، با طرح حضرت، با برنامه حضرت و با ولایت حضرت همراه شد.

«أَنْ يَجْعَلَ لِي مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» به من در کنار شما ثبات قدم بدهد. در دنیا و آخرت اهل ثبات قدم باشم. این است که ارزش دارد. یک لحظه نلغزم از شما جدا بشوم. جلوه های دنیا، تهدید دشمن، تطمیع دشمن،

یک لحظه من را سست نکند. ثبات قدم داشته باشم و نلغزم. این همان وفای به شرط است. وفای به شرط یعنی پذیرش ولایت امام و ایستادن پای عهد با امام. امام با خدا عهده‌ای دارد. او پای عهدش با خدا ایستاده و در سخت‌ترین صحنه‌ها هم پای عهدش می‌ایستد. ما هم یک عهده‌ای با امام مان داریم، باید کنار امام مان بایستیم. اگر کسی به عهدهایش وفا کرد، وارد وادی امن می‌شود.

البته در مسیر وفای به عهد، یک مخاطراتی است، تهدیدهایی است، نگرانی‌هایی است، ولی اگر عمل کردی و ایستادی، خوف و رعب‌ها را از بین می‌برد. وقتی در صحنه جنگ و شهادت می‌روی، اولش رعب است. اگر ثبات قدم به خرج دادی، «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (ابراهیم/۲۷) خدای متعال آدم را تثبیت می‌کند و دیگر نمی‌ترسد و وحشت نمی‌کند. این، همان عهدهای ماست.

حضرت فرمودند، این مومنی که قدمش می‌لغزد، مثل گیاهی است که تازه سر برداشته، هنوز کنار نبی اکرم و ائمه علیهم السلام صلوات الله و سلام الله علیهم اجمعین استوار نشده؛ «كَزَّعَ أَخْرَجَ

شَطَاءً فَأَزَرَهُ فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ» (فتح/۲۹)) آدم باید از زمین بروید، سر بردارد و بعد آرام آرام به یک نقطه‌ای برسد که روی پای خودش استوار بایستد. «يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ» به یک نقطه‌ای که می‌رسد که کشاورزی که این بذر را کشت کرده، شگفت زده می‌شود. مالک اشتر اینطور است، بعضی از اصحاب سیدالشهداء علیه السلام اینطوری اند. حضرت خودش این‌ها را در دست و بالش پرورش داده، اینها حاصل امیرالمومنین اند. مالک اشتر محصول دست امیرالمومنین است ولی خود حضرت وقتی مالک را در میدان‌های جنگ می‌بیند، لذت می‌برد. وقتی سیدالشهداء علیه السلام روز عاشورا اصحابش را می‌دید، واقعا لذت می‌برد، شگفت زده می‌شد که اینها چقدر استوار ایستادند. مثل کوه ایستادند؛ یکی می‌آمد در میدان، اگر به جنگش نمی‌آمدند، زرهش را در می‌آورد و می‌رفت به سمت دشمن. دیگری سیزده چوبه تیر به تنش خورده و روی زمین افتاده، وقتی حضرت آمدند بالای سرش می‌گویند: «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْفَيْتُ».

ولی یک عده‌ای اینطور نیستند، اینها که به شرطشان وفا کردند، اینطوری اند. خوف و وحشت ازشان برداشته می‌شود و در وادی امن

اند. ولی عده دیگر نه! اینها با نسیم‌های شیطان می‌لغزند. بعد می‌فرماید: «فَذَلِكَ مِمَّنْ تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ أَهْوَالُ الْآخِرَةِ وَ هُوَ عَلَى خَيْرٍ» البته مومن است، چون به عهد اصلیش وفا کرده است.

شیطان و جلوگیری از وفای به عهد مومن

در ذیل این آیه روایات دیگری هم داریم که باید خوانده بشود. بعضی روایات دارد که همه شیعیان امیرالمومنین علیه السلام مصداق این آیه اند. وفای به شرط درجاتی دارد. اصل شرط این است که آدم امامت امام را بپذیرد. شرط اضافه هم این است که کنار امام ثابت قدم بایستد، لغزش قدم نداشته باشد، نسیم‌های و وسوسه‌های شیاطین، تهدیدهایشان و خارهایی که سر راه می‌ریزند، دامن مومن را نگیرد، مثل نهال تازه نباشد که با نسیم‌ها و بادهای جابجا می‌شود؛ چون شیطان نسیم‌هایش را می‌فرستد. آنهایی که وفای به عهد کردند، این نسیم‌ها که هیچ، طوفان‌های شیطان هم کاری با آنها نمی‌کند.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا» (اعراف/ ۲۰۱) آنهایی که از پیش با تقوا بودند و با امیرالمومنین علیه السلام راه رفتند، «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ» تعبیر این است که شیطان یک موقعی یک نسیم

می فرستد. بزرگی خواب دیده بود شیطان دارد می رود و ریسمان هایی دارد، بعضی نازک و بعضی قطور. زنجیرهایی دارد که بعضی هایش پاره شده. گفت: اینها چیست؟ شیطان پاسخ داد من با اینها بندگان خدا را به زنجیر می کشم. یکی از آنها خیلی زنجیر فوق العاده ای بود که پاره شده بود. گفت: این مال کیست؟ شیطان جواب داد: برای شیخ انصاری است، ماه ها نقشه کشیدم اما در یک لحظه یک تکان داد و فرار کرد. گفت: من چی؟ شیطان گفت: تو داری پشت سر من راه می آیی. تو زنجیر نمی خواهی. تو دنبال من راه افتادی، یک صحنه دیدی و می خواهی از من چیزی یاد بگیری.

شیطان بعضی ها را با یک نسیم می برد، با یک وسوسه، با یک جمله، یک جمله می گویی مثل اسفند روی آتش غضب می کند. مومن اینطوری نباید باشد. یکی از چیزهایی که شیطان با آن خیلی به ما صدمه می زند، غضب مان است. یک جمله بر خلاف میلش می گویند، بر می آشوبد. اینها مثل همان هایی هستند که امیرالمومنین علیه السلام را قبول دارند، اما استوار کنار حضرت نمی ایستند. صحنه های سخت که می شود، پا عقب می کشند. ولی یک کسی

مثل مالک تا آخر کنار حضرت می ایستد. این می شود جزو آنهایی که «صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ».

راه ملحق شدن به اصحاب سیدالشهدا

یک عهد اصلی داریم که این است که انسان با امامش راه برود. این عهد شروط اضافه هم دارد؛ باید استوار و محکم بایستی، به جایی بررسی که آن قدر به امامت چنگ بزنی که حتی به گناه فکر هم نکنی، معتصم به امام بشوی، با امامت به طهارت و عصمت بررسی، این آن چیزی است که از ما می خواهند.

به آنهایی که با امام می ایستند، حق شفاعت می دهند. اینها با انبیاء محشور می شوند. مومنین و شیعیان امیرالمومنین علیه السلام اینطوری اند. وقتی اصحاب سیدالشهدا برای وداع می آمدند، حضرت اینها را برایشان می خواندند. اصحاب سیدالشهداء اینطوری اند. ما هم اگر بخواهیم ان شاء الله ملحق بشویم به این اصحاب باید همینطوری باشیم.

در یک روایتی نقل شده، حضرت شروع کردند به تعریف کردن از بعضی مومنان؛ شمایی که در سختی ها اطراف ما هستید و کنار ما ایستادید، خدا چیزهایی به شما داده. ابابصیر گفت، آقا باز هم بفرمایید.

حضرت مرتب شمردند که خدا به شما این چیزها را عنایت کرده، حدیث مفصل است. یکی از مقاماتی که حضرت فرمودند این است «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَقَدْ ذَكَرَكُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ»^۱ خدای متعال در قرآن شما را یاد می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» شما به میثاقی که خدا از شما گرفته بود عمل کردید. «إِنَّكُمْ وَفَيْتُمْ بِمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِيثَاقَكُمْ» آن میثاق چیست؟ «مِنَ وَلَايَتِنَا» ولایت ما است «وَإِنَّكُمْ لَمْ تُبَدِّلُوا بِنَا غَيْرَنَا» شما غیر ما را جای ما قرار ندادید و تبدیل نکردید.

این همان است که خداون فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»، حضرت این ما بدلوا را، اینجا معنا می‌کنند و می‌گویند شما تبدیل نکردید. آنهایی که امیرالمومنین علیه السلام را به دیگران تبدیل کردند، به عهد خدا عمل نکردند. ائمه را تبدیل کردند و دنبال دیگران رفتند، وفا نکردند. اصل عهد اینجاست، با امام راه رفتن است. لذا کسانی که با امام راه می‌روند، همه شان مصداق این آیه اند،

منتها درجات دارد. بعضی هایشان استوار ایستاده اند و هیچ کجا از امام کنار نکشیده اند و حتی به اندازه یک پلک زدن جدا نشده اند. در باب سلمان دارد، «إِثَارَةُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ»^۱ میلش هم تابع امیرالمومنین است. یک راه را با امیرالمومنین علیه السلام رفته بود اما دیدند فقط یک ردپا مانده. با همه وجودش در رد پای امیرالمومنین علیه السلام راه می رود، این می شود وفای به آن عهد. آنهایی که اینطوری اند با انبیاء و صدیقین و شهدا هستند. این «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» است. یک دسته اینطوری اند، اصحاب سیدالشهداء اینطوری بودند. اصحاب سیدالشهداء در کنار حضرت ثبات قدم داشتند و نلغزیدند. کنار حضرت آمدند و همه چیز را کنار گذاشتند. شب عاشورا، وقتی حضرت فرمود بروید! شما را قبول دارم از شما بهتر سراغ ندارم، ملتمسانه ماندند. این می شود ثبات قدم.

حالا آدمهایی که اینطور می شوند یکی از خصوصیاتشان این است که مشتاق مرگشان هستند. لحظه شماری می کنند. کسانی که پیمان هایشان را با خدا عمل کردند، دنبال این هستند که پایشان را از

این دنیا بگذارند در عالم آخرت. آنهایی که می‌لغزند و تعلق به دنیا پیدا می‌کنند، از مرگ می‌ترسند. احوال دنیا که یکی از آن مرگ است، از آن دسته برداشته می‌شود. آدم اگر کنار امامش ثبات قدم داشت، ترس از مرگ را از او برمی‌دارند. بیش از این مشتاق مرگ می‌شود، منتظر مرگ می‌شود و لحظه شماری می‌کند برای مرگش. کسی که به امام پیوند بخورد و پای امامش بایستد و ثبات قدم داشته باشد، چشمش، گوشش، زبانش، قلبش و همه قوایش با امام راه بروند و نلغزند، کم کم هول و هراس آخرت را از او برداشته می‌شود. این فرد دیگر از مرگ نمی‌ترسد، بلکه مشتاق آن است. اصحاب سیدالشهداء علیه السلام اینطوری بودند. وقتی آمدند تا خداحافظی کنند، حضرت این آیه را خواند و فرمود: شما بروید! من هم پشت سرتان می‌آیم.

ان شاء الله خدای متعال به همه ما توفیق بدهد تا بتوانیم اینطور بشویم، جزو اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشیم، جزو اصحاب عاشورا باشیم. این دعوتی است که سیدالشهداء علیه السلام هر سال می‌کنند، ما را صدا می‌زنند. برای همین است که هر سال دعوت حضرت نو می‌شود. این که ما را هر سال حضرت از نو

صدا می‌زنند، برای این است که ما هم بیاییم و کنار حضرت ثابت قدم بایستیم. سیر با بالای سیدالشهداء علیه السلام این ثبات قدم را ایجاد می‌کند. در زیارت عاشورا توضیح داده شده: آدم اگر نقطه اول زیارت عاشورا نقطه عزیمتش باشد، می‌رسد به این منطقه‌ای که ثبات قدم پیدا می‌کند. در سجده قرب زیارت عاشورا از خدای متعال می‌خواهیم «و تَبَّتْ لِي قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ» به ما در همراهی حضرت و اصحابش ثبات قدم بده. کدام اصحاب؟ «الَّذِينَ بَذَلُوا مَهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام» آنهایی که خون‌هایشان را پیش روی امام حسین علیه السلام دادند، ما هم به همین ثبات قدم برسیم. پیش روی حضرت، سپر حضرت باشیم. سستی نکنیم و وقتی حضرت به شهادت رسیدند، غصه بخوریم و بشویم مثل توابین.